تذکره شاعران فارسی سرا

سید احمد حسینی اشکوری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شاعران فارسی سرا

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شاعران فارسی سرا

سید احمد حسینی اشکوری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ش-اموال: ۵۱۸۴۰

کتابخانه
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۲۳۹۹۸
تاریخ ثبت :

تذکرهٔ
شاعران فارسی‌سرا
نگارش: سید احمد حسینی اشکوری
نشر: مجمع ذخائر اسلامی ـ قم
تاریخ چاپ: ۱۳۸۵ش، ۱۴۲۶ق
صفحه‌آرایی: سید محمدرضا آصف
چاپ: کوثر (چاپ اول) ۱۵۰۰ جلد
سایت: Email: info@zakhair.net / www.zakhair.net
تماس با ناشر: ۰۹۱۲۲۵۲۴۳۳۵ / ۰۲۵۱ـ۷۷۱۳۷۴۰
شابک: ۷ـ۶۰ـ۸۵۸۹ـ۹۶۴ ISBN 964 - 8589 - 60 - 7

شدند اهل سخن اما سخن ماند

نباشد از سخن به یادگاری

غرض زین جمع و زین تألیف این است

که گیرم از فراموشان شماری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

بسیارند شاعرانی که در تذکره‌ها نام ونشانی ندارند واحوال آنـان در منابع شاعرشناسی نیامده است. ولی در نوشته‌های پراکنده می‌توان نام و نشان و عصر عده‌ای از آنان وگاهی شرح حال کامل بعضی از آن گمنامان را یافت، اگر طی مطالعات وکاوشهای تحقیقی متفرقه آنچه راکه انسان در رابطه با آنـان می‌یابد یادداشت کند و در مجموعه‌ای گرد آورد.

این کمترین، به پیروی از روشی که دارم ومعتقدم باید از فرصتهای زودگذر استفاده کرد، گهگاه که به چنین معلوماتی دست می‌یافتم در برگهائی ثبت و ضبط می‌کردم. از این نوشته‌های بی‌سر و ته، تذکرهٔ حاضر بدست آمد وامید می‌رود که گامی مثبت برای شناخت گروهی از فرهنگ سازان ادبیات زبان شیرین فارسی باشد.

در این تذکره شاعرانی یاد می‌شوند که در تذکره‌های فارسی از آنان یادی نیامده یا عالمان ودانشمندانی که به عنوان شاعری وشعر سرائی معروف نیستند ولی دارای شعر می‌باشند. این یادداشت‌ها مختصر وبه نمونه‌ای از نظم بسنده شده بقدری که نمایانگر عصر واحوال وتوانائی شعری یادشدگان باشد واز سخن پردازی وآوردن جمله‌های تکراری بی‌محتوا پرهیز می‌شود.

برای شناخت این که شاعر دارای عنوانی در تذکره‌ها می‌باشد یا از وی یاد نشده است ، به کتابهای « فرهنگ سخنوران » دکتر عبدالرسول خیامپور و « سخنوران نامی معاصر ایران » سید محمد باقر برقعی و « تذکره شعرای اصفهان » سید مصلح الدین مهدوی ، مراجعه شد وگاهی از کتابهای دیگر بهره برده شده است .

از دوست گرامی ادیب برومند حجة الاسلام جناب آقای سید ناصر حسینی میبدی بسیار سپاس گزارم که به این مجموعه حسن نظر داشته ومرا تشویق به چاپ ونشر آن نمود .

توفیق همگان را از حضرت حق خواهانم .

قم ١٣٨٤ ش — سید احمد حسینی اشکوری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقدمه‌ای بر تذکرهٔ
«شاعران فارسی سرا»

علامه ادیب
سید ناصر میبدی

بیگاه شد بیگاه شد خورشید اندر چاه شد
خیزید ای خوش طالعان وقت طلوع ماه شد

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

انگیزهٔ نوشتار :

پیش از آغاز هر سخن بر اهل شعر و ادب مخفی مباد که نویسندهٔ این سطور از نخستین سالهای تحصیلیم در حوزهٔ علمیه از آنجا که علاقهٔ زیادی به کتاب و کتابخوانی داشتم با نام حضرت استادی سید الباحثین و المحققین علامهٔ متتبع سید احمد حسینی اشکوری آشنا شدم و همیشه به این محقق مدقق و حیات پرافتخار علمیش به دیدهٔ اکرام و اعجاب می‌نگریستم و اولین اثری که از معظم له توجه مرا به خود جلب نمود « دلیل المخطوطات » معزی الیه در یکی از کتابخانه‌های عمومی بود، روش کار واستوار بودن عمل وبررسی‌های دقیق نسخه‌های خطی که در کتابخانه‌های داخل وخارج کشور دیده بودند، مرا به خود جذب نمود.

پس از چندی با استادی مستقیماً آشنا شدم واز هنگام آشنایی تا حال آرزویم این بود که

روزی بتوانم در راه شناساندن مقام علمی ایشان، اگرچه ذکر جمیلش اظهر من الشمس است، قدمی هرچند هم کوچک و ناچیز باشد بردارم. تا اینکه این فرصت برای این شکستهٔ اهل قلم پیش آمد و با کسب اجازه از محضر ایشان که حقیر را همیشه و در همه حال مورد عنایت و تشویق قرار داده‌اند این مقدمه را برای این دُرّ گرانبهای ادب فارسی تحریر نمایم اگرچه ما را در این مقام محلی از اعراب نیست.

شعر چیست و شاعر کیست؟

شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل
شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت

«ملک الشعراء بهار»

الف ـ شعر چیست؟:

یکی از اقسام دوگانهٔ کلام را در مقابل نثر شعر گویند و در لغت از آن به دانش، فقه، فهم، ادراک، وقوف، دانایی و غیرهم تعبیر نموده‌اند و اصحاب ادب در اصطلاح کلامی را که موزون بوده و از عاطفه و تخیل و آهنگ برخوردار باشد شعر نامیده و شعر را سخن مقفی نیز خوانده‌اند.

ابوالفرج قدامة بن جعفر بن قدامة الکاتب گفته است که هر کلام موزونی که دال بر معنائی باشد شعر است.

علامه دهخدا می‌نویسد: در «نفایس الفنون» آمده است: شعر صناعتی است که قادر شوند بدان بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد پس مبادی آن تخیلات باشد.

نگارنده گوید: وقتی انسان اندیشهٔ موزون را در اوج تخیلات به منتهای وصال رهنمون می‌شود این حرکت را شعر گویند و معتقدم شطحیات عقول تا نهایت بلندپروازی در دو بُعد صحیح و نادرست هنگامی که موزون و مقفی می‌شوند و معقولات را حتی گاهی و رای عقل در چشمه‌سار منقول جاری می‌نمایند آنها را شعر می‌گویند. و این شطحیات موزون همچون

سحر سامری برتر از معجز موسی قلوب را در حقیقت و مجاز تسخیر خویش می‌نمایند.

شعر آوردم به سوغات وبه طنزم عقل گفت

نزد موسی تحفه آوردست سحر سامری

امروزه این تعابیر از شعر را در اقوام و ملل گوناگون می‌بینیم و اکثر جوامع بشری با هر زبان و آئینی شعر را زبان عاطفی، تخیلی، آهنگین، مقفی و موزونی می‌دانند که هدف مشخص و مستقیم آن ارتباط با لذت‌های معنوی و شهوانی است.

اندیشمندان ادبی جهان معتقد هستند که شعر جنبهٔ آسمانی داشته و شاعر دارای موقعیتی پیامبر گونه است. تا آنجا که معلم اول ارسطو کلام موزون را به گونهٔ احسن تحسین نموده و در فنّ آن رساله‌ای نگاشته است و این تلقینات الهام بخش را از آثار برجستهٔ فعالیت ذهن انسانی شمرده است.

نادان چه داند آنکه سخندان به گاه نظم

جان را گداخته است واز آن شعر ساخته است

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ب ـ شاعر کیست؟:

در لغت داننده، آگاه، گوینده، پیوند دهندهٔ سخن و... و بهره‌مند از لطف طبع و قافیه‌گری و آنکه در مقابل نعیم باشد را شاعر می‌گویند.

علامه دهخدا می‌نویسد: در نزد علمای عربیت شاعر کسی را گویند که بزبان شعر یا گفتار موزون سخن گوید.

عبدالرحمن بن خلدون شاعر را کسی می‌داند که از قوهٔ حافظهٔ بالائی برخوردار بوده و می‌گوید شاعر کسی است که حداقل دواوین فحولی مانند ابن ابی ربیعة، کُثَیّر، ذی الرُّمّه، جریر، ابی نواس، حبیب، بُحتری، رضی و ابی‌فراس را در حفظ داشته باشد.

نگارنده گوید: به راستی کسی را شاعر می‌توان گفت که سرچشمهٔ الهام در وجودش جاری شده باشد نه تنها به وزن و قافیه چون صنعتگران لغاتی را ترکیب نموده و در قالبهای شعری

ارائه دهد. باید در نظر داشت تقلید الفاظ و اصطلاحات و مضامین و مفردات قدما نشانهٔ شاعری نیست و اگرچه جماعتی عظیم در اعصار گوناگون کلمات موزونی از خویش به یادگار گذاشته‌اند این دالّ بر شاعری آن فرهیختگان نمی‌باشد.

هنرآفرینی در هیجانات و زیبائی شناسی در عواطف و مضامین ناب در احساسات رقیق باید در وجود آدمی به اوج تخیلات برسد تا بتوان او را شاعر خطاب نمود.

با تعریفات فوق الذکر باید خاطرنشان نمود که در این تذکره اگرچه بزرگانی به عنوان شاعر خطاب شده‌اند اما حضرت استاد اشکوری اشاره به ضعف شعری آنان داشته و شاید تنها ذکر جمیلشان برای آن است که از او هم قطعه شعری بجای مانده حال اهل تتبع و تحقیق او را شاعر بدانند یا نه خود محلی دیگر است زیرا در بعضی از موارد تنها نشان دادن ذوق و استعداد است و بس.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود | زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

تذکره چیست؟

در لغت هر آنچه را که به معنی یاد کردن و یادآوری باشد تذکره گویند و در اصطلاح اهل ادب کتابی می‌باشد که مشتمل بر شرح حال و بیان آثار اندیشمندان و شاعران و نویسندگان و غیرهم می‌باشد.

در ادبیات فارسی شاید قدیمی‌ترین تذکره‌ای که تألیف شده است کتاب گرانسنگ «لباب الالباب» سدیدالدین محمد عوفی باشد که مربوط به قرن هفتم است. بعدها این سیره در محققین و تاریخ نگاران از قرن نهم هجری به بعد رواج پیدا نمود و شاید بتوان گفت در عصر صفویه تا پایان حکومت قاجار به اوج رسید. البته بعد از روزگار قاجار تا عصر حاضر تذکره‌های فراوانی نوشته شده است اما کمتر اثری دیده می‌شود که به صولت آثار گذشتگان برسد، آثاری چون «تذکرهٔ نصر آبادی»، «تذکرهٔ میخانه»، «آتشکدهٔ آذر»، «مجمع الفصحاء» رضاقلی خان هدایت، «مصطبهٔ خراب»، «تحفهٔ سامی»، «مآثر الکرام»، «حدیقة

الشعراء»، «حدیقهٔ امان الهی»، «روز روشن»، «صبح گلشن» و «کلمات الشعراء» و غیرهم که ذکر اکثر آنها موجب اطالهٔ کلام می‌گردد.

در آن زمین که نسیمی وزد ز طُرهٔ دوست — چه جای دم زدن نافه‌های تاتاری است

اهمیّت تذکره نویسی:

در بررسی علوم تاریخی ادبی خصوصاً تذکره نویسی می‌بینیم که شناخت صحیح از رجال علمی ادبی به طور طبیعی بازگوی فرهنگ و حیات ادبی ملل مختلفه بوده و می‌باشد و تاریخ خصوصاً تاریخ ادبیات ریشه‌ای عمیق در فرهنگ جوامع دارد، و هر جامعه‌ای با معرفی گذشتگان علمی خود به ویژه در ادب و آداب و رسوم می‌خواهد برتری خویش را نسبت به جامعهٔ اخلاقی دیگران بمنصهٔ اثبات برساند.

بدرستی که این مفاهیم علمی ادبی است که در تمدن‌های گونه‌گون همچنان ستاره‌ای بر تارک اقوام و ملل مختلف می‌درخشد و اگرچه امروزه با این آشفتگی عظیم فکری که در ادبیات و اخلاق ادبی معاصر رسوخ نموده، و اندیشه‌های فرامدرنیتهٔ گاهی تا سر حدّ پوچ بی‌رحمانه ادب فکری گذشته را نشانه رفته است و انواع افکار جدید عصر مکاشفه را حتی در جوامع اروپایی پایمال نموده و با ظاهر فریبی عملی بیداری را در بُعدی برتر از اسب چوبین تروا به وسیلهٔ روشنفکران «به اصطلاح آل احمد» غرب زده به ملل محروم اهداء می‌کند.

اما هنوز موضوعات کلاسیک گذشته در اوج اندیشه‌های درست جایگاه والایی داشته و دارد و ارجی برای فهم داده‌های نادرست حتی در جوامع غربی قائل نیست.

امروزه نگارنده معتقد است که پیش از هر چیز اندیشمندان متعهد باید روش بهتر دانستن را برای نسل‌های آینده بازگو و بر این مبنی تأکید داشته باشند که مبادی فکری ادبی هر جامعه‌ای متضمن مطالب نابی است که در آثار گذشتگان آمده است و در راه رسیدن به این هدف عالی می‌توان دریافت که چگونه ادبیات سخنور گذشته مفاهیم عالی ادبی را برای ما به امانت گذاشته است، و در مرور زمان افکار جدید ناقدان منصف و شاعران نوسرای متعهد چه

تأثیرات عمیقی در بیان داده‌های معاصر داشته و دارد.

تذکرهٔ «شاعران فارسی سرا»:

اگرچه از دیر باز نوشتن کتبی با عنوان تذکرة الشعراء در بین اهل ادب ملل گوناگون شایع بوده و اکثر کشورها به گونه‌های جهانی، وطنی و حتی محدودهٔ شهری دارای چنین تألیفاتی هستند و از قرون و اعصار گذشته تألیفات گرانسنگی در این زمینه بجای مانده است، اما بی‌تردید در بین تذکره‌های معاصر کتاب تذکرهٔ «شاعران فارسی سرا» اثر استاد اشکوری یکی از برجسته‌های عصر حاضر است که متضمن فواید بسیاری است و در اوراق زرین آن دیدگاه‌های تازه‌ای مشاهده می‌شود.

این تألیف برجسته در روزگاری برشتهٔ تحریر درآمده که خودفریبی‌های عصر نوین با همهٔ مفاخر فریبنده‌اش نتوانسته است ردپائی در او داشته باشد.

استاد اشکوری با سیرهٔ قدمای اهل ادب به تألیف این تذکره پرداخته و یادگاری شایسته را به گلزار ادب فارسی اهدا نموده است.

او از اقیانوس عظیم ادب و بحر بی‌کران شعر مروارید‌های لطف و احساس را صید و در اختیار گوهرشناسان زبان پارسی قرار داده است و در یک جمله تذکرهٔ حاضر کلیدی بر گنجینهٔ ادبیات کلاسیک این سرزمین است.

و براستی جامعهٔ ادبی ایران به داشتن چنین تألیف نفیسی افتخار می‌نماید و خود را بی‌نیاز از آن نمی‌داند و به حق می‌توان ادعا نمود تأخیر در چاپ و نشر آن برای فرهنگ ما نوعی غبن فاحش محسوب می‌شود.

تذکرهٔ «شاعران فارسی سرا» بخشی از تاریخ ادبیات و فرهنگ ما ایرانیان می‌باشد که در آن شرح حال شعرائی آمده است که اکثراً نام و نشانی در تحریرات تذکره نویسان نداشته و ندارند و این کوشش عالی خدمتی ارزنده به پژوهشگران ادبیات بشمار می‌رود.

روی تو کس ندید وهزارت رقیب هست　　　در غنچه‌ای هنوز وصدت عندلیب هست

سبک نگارش در تذکرهٔ حاضر:

سیاههٔ این مجموعه از ویژگی خاصی برخوردار است، و بی‌گمان شاید همانگونه که اشاره شد شیوهٔ نوینی در تذکره نویسی باشد و نگارش آن از اهمیت بسیاری نیز برخوردار می‌باشد.

نگارشی که نشان دهندهٔ پیوند فرهنگِ بارور ایران با اعلام دینی و مقدسات اسلامی است. این تذکره نشانگر آن است که نه تنها متشرعین وفقهای اسلام از شعر و شاعری تبری نجسته‌اند بلکه با رغبتی شایسته هم‌طراز اولین‌های شعر و ادب پا به عرصهٔ شعر نهاده و در میادین کلام موزون دُرهای خیال را در وادی حکمت و معرفت به ادب دوستان تقدیم نموده‌اند و در توصیف جلال و جمال حضرت دوست عز و جل در وادی کمال نکته نکته زبان گویای حال را در دار الوصال بازگو بوده‌اند و در فصاحت و بلاغت دین را محور عشق قرار داده و احساسات دلنشین مذهب را به نظم کشیده‌اند.

در این تذکره، امّهات و ارکان تذکره نویسی رعایت شده، و شیوه‌های صحیح معاصر در آن بکار رفته است. در آن جنبه‌های ادبی و نکات اصلی نگارش مطرح و اصول ادبی به شیوهٔ احسن بکار رفته است و از تفاصیل بیهوده و زیاده‌گوئی‌های بی‌ثمر پرهیز گردیده و دستور زبان در حدّ توان بکار گرفته شده، و این از نمونه‌های شیوای نظم و نثر استاد اشکوری در آئین نگارش می‌باشد، و به حق می‌توان گفت در این موضوع تعدادی از آثار معظّم له سرمشق نیکوئی برای پژوهشگران معاصر بشمار می‌رود.

باری، آثار حضرت استاد راه و روشی بخصوص بوده و ره‌آوردی است برای آنان که در سیره نویسی شناخت را در حقایق جستجو می‌کنند. در خاتمهٔ این مبحث خدا را شاکرم که نویسندهٔ تذکرهٔ حاضر از دو لغزش فاحش در اکثر تذکره‌های موجود مبراست زیرا در این راستا دو مورد را نباید نادیده گرفت:

اول: آنکه با سیری کوتاه در بعضی از تذکره‌های موجود خصوصاً معاصر می‌بینیم برای قطردار کردن حجم کتاب گاهی شرح حال کسانی به عنوان شاعر اطلاق شده است که نمی‌توان آنان را به عنوان شاخص شعری معرفی نمود؛ زیرا سُرایش چند کلام موزون دال بر

شاعر بودن افراد نیست، و تراشیدن افتخارات ادبی ارزش علمی نداشته و ندارد، و این ویژگی‌های نگارش استاد اشکوری است که می‌بینیم با وجود معرفی چند تن که مصداق کلام ما می‌باشند اشاره به سست و نا استوار بودن نظم ناظم نموده و می‌نویسد گاهی ابیاتی به نظم می‌آورد.

دوم: بسیاری از تذکره‌نویسان ـ چه در گذشته و چه در سدهٔ اخیر ـ در بینش‌ها و اغماض‌های خود حُب و بغض را خودآگاه یا ناخودآگاه میزان ستایش‌های خویش قرار داده‌اند که این شاید نقصی بزرگ در آثار آنان می‌باشد.

استاد در آثار مکتوبشان کمتر به عناوین و تقدیر و تمجیدهای بیهوده می‌پردازند و در عین حال مقام علمی افراد را پاس می‌دارند فارغ از هرگونه توقع و انتظار از صاحبان اندیشه و قلم، گاهی با حسن نیت بازگوی معایب اشخاص نیز هستند که این عیب جویی‌های سالم یا نقد صحیح منطقی را ما در این اثر گرانبها نیز می‌توانیم با کمی دقت باز یابیم و به نظرات منصفانهٔ ایشان احترام گذاریم.

باری، به جرأت می‌توان ادعا نمود که حضرت استادی در سبک نگارش از اینگونه لغزشهای خودبینانه و نامنصفانه عاری است، و این دو مورد از اموری است که در گفتار و نوشتار تاریخی رسوخ نموده و کمتر نویسنده‌ای را می‌بینیم که دچار این کوته‌فکری‌ها نشده باشد. اموری که از چشم‌انداز نقادان چیره‌دست بدور نیست.

انگیزهٔ استاد اشکوری از تألیف تذکرهٔ «شاعران فارسی سرا»:

انگیزهٔ اصلی حضرت استادی معرفی شاعران و اعلامی است که گه‌گاه کلامی به مصداق «إن من الشعر لحكمة» سروده‌اند و در تذکره‌ها نام و نشانی ندارند و احوال آنان در منابع شعری نیامده است. گمنامانی که سالهای سال است بدست فراموشی سپرده شده‌اند و اگر تلاشهای محققینی چون معظم له نبود شاید نام و خاطرهٔ آنها کلاً بدست فراموشی سپرده می‌شد و برای همیشه از یادها محو می‌گردید و این دُرهای معانی در اعماق تیرهٔ جهل مدفون می‌گشت.

عناصر و مآخذ تذکره:

بیشتر مطالب این گنجینهٔ نفیس را حضرت استاد اشکوری از لابلای اوراق پراکندهٔ نسخ خطی وکاوشهای متفرقه بدست آورده و در این باره می‌نویسد:

«این کمترین، به پیروی از روشی که دارم و معتقدم باید از فرصتهای زودگذر استفاده کرد، گهگاه که به چنین معلوماتی دست می‌یافتم در برگهائی ثبت و ضبط می‌کردم. از این نوشته‌های بی‌سر و ته، تذکرهٔ حاضر بدست آمده که شرح حال جمعی از نادره‌های علمی ادبی است».

ترجمهٔ استاد سید احمد حسینی اشکوری

در میان دانشمندان و محققان زبان و ادب پارسی خصوصاً ادبیات عرب استاد سید احمد حسینی اشکوری بدون تردید یکی از مفاخر فرهنگی معاصر بشمار می‌رود، و آثار تحقیقی او توجه دانش پژوهان معاصر را به خود جلب نموده است.

اگر بخواهیم در این مقام بازگوی شرح حال و معرفی آثار برجستهٔ او باشیم به حق ادای کلام خود احتیاج به تألیفی مستقل و جامع دارد، و با کمال تأسف آنچه پیرامون وصف موزونش در کتب رجال و مقالات منتشره تحریر یافته است گویای تمام آن چیزی که باید باشد نیست و جای تذکر است که با وجود مقام شامخی که حضرت استادی در عالم علم و ادب دارد خصوصاً در مجامع علمی جهان عرب، اما در ایران که زادگاه اجداد لوست کمتر کسی با حالات او آشنا بوده واز مجامع حوزوی که بگذریم، معدودی از دانش پژوهان ایرانی با نام او آشنا هستند، واین شاید به آن خاطر باشد که اکثر آثار تألیفی و تحقیقی ایشان به زبان عربی بوده وکمتر آثاری به زبان فارسی داشته و انتشار داده‌اند.

استاد اشکوری در روزگار ما چکیدهٔ اندیشهٔ اندیشمندان امامیه در رجال، حدیث، تاریخ وفهرست نگاری می‌باشد و این قضاوت را دربارهٔ او نگارنده ناعادلانه نمی‌داند.

استاد اشکوری محققی عمیق در تحقیقات علمی انتقادی است و طبق نظریات بعضی از

معاصرین آثار گرانبهای او برای آیندگان رهنمایی منصف است، تحقیقاتی که خوانندگان خود را به ذوق آورده و با پرهیز از حاشیه رفتن‌های بی‌خود آزار دهندهٔ طالب علمان است.

استاد اشکوری با تحقیقات عمیق در آثار امامیه در بین اهل فضل شهرت و اعتباری چشمگیر بدست آورده و بی‌گمان تحقیقات دقیق او با ذکر مآخذ قابل اعتماد مجامع علمی است.

نگارنده با مدد از درگاه خداوند در این مقدمهٔ کوتاه به اختصار متذکر حالات علمی معظم له می‌شوم امید است که این نوشتار موجب ترغیب و تشویق دانش پژوهان مکتب علوی و سلسلهٔ جلیله سادات حسینی اشکوری نسلاً بعد نسل گردد که: ﴿لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب﴾.

در این سطور چکیده‌ای از آنچه در «المفصل فی تراجم الأعلام» آمده بازگو می‌شود:

نسب و نسبت:

سید احمد فرزند سید علی فرزند سید حسن حسینی اشکوری. نسب شریفش به حضرت امام محمدباقر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام منتهی می‌شود. ستارهٔ اقبالش آنچنان که اصحاب تاریخ و رجال ضبط نموده‌اند در لیلهٔ سیزدهم ربیع الأول ۱۳۵۰ هجری قمری در نجف اشرف طلوع نموده است.

مراحل تحصیلی را نزد اساتید برجسته حوزهٔ پربرکت نجف و در جوار باب مدینه علم علی علیه السلام، با جدّ تمام طی نموده و از بزرگان علم و دانش بهره‌های وافر علمی برده است.

مشایخ اجازات علمی روایی معظم له از طریق علمای امامیه جمعی از اعلام شیعه می‌باشند که می‌توان در میان آنان به شیخ الباحثین علامه آقا بزرگ تهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - اشاره نمود، و نیز از طریق اعلام زیدیه جمعی می‌باشند که ما در این مقدمه چون بنا را بر اختصار داریم فقط به نام علامه نام آور سید مجدالدین مؤیدی حوثی اشاره می‌نمائیم.

اساتید و بزرگانی که از معظم له اجازه حدیثی گرفته‌اند نیز جمع کثیری می‌باشند که ذکر نام

آنان اگرچه بجا بود اما شاید مناسب با این مقدمه نباشد، تنها می‌توانم بگویم: خدا را شاکرم که نام حقیر در ردیف مجازین از معظم له ضبط است.

در این کوتاه سخن، مناسب می‌بینیم که شمّه‌ای از آنچه را که بعضی از اعلام معاصر در وصف موزون حضرت استاد اشکوری گفته‌اند، بیاوریم؛ چه نقل همهٔ گفته‌ها که دربارهٔ ایشان گفته شده فرصتی بسیار می‌طلبد.

دکتر سهیل زکار استاد دانشگاه دمشق و محقق پرکار معروف سوریه، در مقدمهٔ «التراث العربی» چنین می‌گوید:

«فهرستنگاری نیاز به مواهبی مخصوص دارد، علم و دانش وسیع می‌طلبد، عقل و درک منظم می‌خواهد، صبر و بردباری بسیار لازم دارد، اطلاعات گسترده می‌جوید. جمع آمدن همهٔ این مراتب در یک شخص نادر و کمیاب است.. چون شنیدم برای نسخه‌های خطی کتابخانه امام مرعشی در قم فهرستی در بیست جلد نگاشته شده است، خشنود گشتم و با خود گفتم: لابد کتابخانه دارای گروه با تجربه‌ایست که این کار را انجام داده است. ولی چقدر به حیرت افتادم هنگامی که فهمیدم این کار بزرگ را یکی از علما به تنهائی انجام داده که دارای مؤلفات و نگارشهای دیگری نیز می‌باشد و الحال در صدد تنظیم فهرستی است عربی برای همان کتابخانه در چند جلد...

از خوشبختی خود می‌دانم که با این دانشمند بزرگ در دمشق آشنا شدم، و ضمن آشنائی بر بخشی از فهرست عربی یاد شده اطلاع پیدا کردم. این فهرست از چند جهت تحسین مرا برانگیخت، جهت علمی و تنظیم ممتازی که در آن بکار رفته و دلیل بر اطلاع وسیع و دانش عمیق و ذوق هنری بلند پایه نگارندهٔ آن می‌باشد.

من برای این کار ونگارنده‌اش که از خاندان پیامبر گرامی اسلام برخاسته و به مدینه علم و دانش [حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام] و دَرِ آن انتساب دارد، احترام ویژه‌ای احساس می‌کنم. این دانشمند سید احمد فرزند سید علی حسینی می‌باشد..

دانشهائی که کسب نموده و آزمایشهائی که اندوخته ، او را به بحث و بازدهی علمی واداشته ، و در نتیجه به میراث اسلامی تعلق خاطر پیدا کرده و همواره بـه مـیدان پهناور تحقیق و تألیف روی آورده است .

اگر ما بخواهیم شرائطی که باید در اشخاصی که با میراثهای اسلامی سر و کار دارند ، برشمریم فرصتی وسیع لازم دارد که از حوصلهٔ مقدمه یک کتاب بیرون می‌باشد ، و شاید کافی باشد که به یک شرط از آنها اشاره‌ای گذرا داشته باشیم ، و آن اخلاص و ایمان به اینکه علم و دانش اسلامی جزئی است از اجزاء دین و خدمت به علم در واقع خدمت به دین می‌باشد .

همین موضوع رسالتی است که سید احمد حسینی آن را پی‌گیری می‌کند ، بلکه امانتی است که از نیاکانش خاندان نبوی بر دوش وی گذاشته شده ، او هم وظایف این امانت را با شجاعت و صبر و کرم و بازدهی انجام می‌دهد ، به کشورهای اسـلامی وغـیر اسلامی سفرها کرده تا دانش خود را بیفزاید و در نسخه‌های خطی بـحث و تـحقیق کند .

از این راه توشه‌ای برداشته که کمتر این توشه را یافته‌اند ، جالب اینکه آنچه را که یافته تنها برای خود نخواسته بلکه دیگران را نیز از آن بهره‌ور کرده است ، این است که به دانشمندان عرب و اسلام بیش از پنجاه کتاب به ارمغان آورده . . .

مؤلفات جناب حسینی دارای اهمیت فراوان و فواید بسیار می‌باشد ، چون محتوی بر معرفی میراث فرهنگی است که هر کاوشگر و محققی بدان نیاز دارد ، در آنها از دو لغت عربی و فارسی بهره برده شده است ، بدین جهت نگارشهای این دانشمند پلی است رابط بین دانشمندان عرب زبان و فارسی زبان . . .

بار اول که با جناب حسینی آشنا شدم ، بسیار در خود احساس آرامش و انس کردم ، بر قاعدهٔ « الأرواح جنود مجندة » در جلسهٔ دوم احساس دوستی بیشتری نـمودم ، چون در وی اصالت خانوادگی و تواضع و حسن اخلاق دیدم . . » .

مسؤولان «المنتدى الحيدری الثقافی» در مقدمهٔ چاپ دوم «الامام الثائر» گویند:

«در طليعهٔ محققان برجسته، علامهٔ بلند پایه، محقق بزرگ، کاوشگر متتبع، سید احمد حسینی ـ حفظه الله ـ می‌باشد که این کتاب را تألیف نموده.. این شخصیت والا با مؤلفات پرارج و تحقیقات دقیق و گسترده خود کتابخانهٔ اسلامی را بارور ساخته، برای برافراشتن پرچم اسلام در پهنه گیتی سعی و کوشش نموده، مخصوصاً در اروپا با حضور در چند کنگره و همایش مربوط به اندیشه‌های اسلامی و علی الأخص اندیشه‌های اصیل شیعی.

علامهٔ حسینی با گروهی از شرق شناسان و محققان بزرگ اروپا، که پیرامون رجال شیعه و فلاسفهٔ گذشته به تحقیق نشسته، رابطهٔ نزدیک دارد و با اطلاعات وسیع و تحقیقات برجستهٔ خود آنان را راهنمائی می‌کند. این روابط علمی تنگاتنگ سبب شده که دارای احترام ویژه‌ای باشد و از وی تقدیر نمایند».

استاد اشکوری کوششهای فراوانی در راستای تألیف و تصنیف و ترجمه و تحقیق کتابهای قدما داشته‌اند که پاره‌ای از آنها چاپ و نشر شده است:

مؤلفات چهل عنوان، نزدیک نود جلد.

محققات سی و شش عنوان، نزدیک هفتاد جلد.

ترجمه دو عنوان.

البته ناگفته نماند که این موارد جز مقالات عربی و فارسی منتشره در مجلات و مقدمات نوشته شده بر بعضی از کتب و تقاریظ صادره از معظم له می‌باشد.

حضرت استاد اشکوری در طول حیات علمی خود به کنفرانسهای علمی تحقیقی گوناگونی دعوت شده‌اند که از آن جمله می‌توان به چند مورد ذیل اشاره نمود:

۱ ـ مؤتمر ـ یوم الحسین علیه السلام ـ در لندن.

۲ ـ مؤتمر ـ الغدیر ـ در لندن.

۳ ـ مؤتمر ـ کتاب و کتابخانه در تمدن اسلامی ـ مشهد مقدس.

۴ ـ مؤتمر ـ السادة والعلويين ـ دانشگاه رم.

۵ ـ مؤتمر ـ محققين خوانساری ـ قم، اصفهان، خوانسار.

۶ ـ مؤتمر ـ سيد عبدالعظيم حسنی ـ ری.

۷ ـ مؤتمر حضرت زهرا عليها السلام ـ مشهد مقدس.

حضرت آية الله اشكوری در راستای تحقيق با بازديد و فهرست نويسی بيش از صد كتابخانهٔ معتبر جهان در قاره‌های آسيا، اروپا و افريقا[1] يكی از نادره‌های روزگار خويش می‌باشند، و ما كمتر محققی را به پايهٔ تحقيقاتی معظم له در جهان علمی سراغ داريم.

در خاتمه ـ اگرچه معترفم نتوانسته‌ام ادای كلام نمايم ـ از صاحبان نقد و نظر در دو بُعدِ روايت و درايت می‌خواهم كه بر اين چند سطر به ديدهٔ عفو و اغماض بنگرند و خطاهای اين شكستهٔ اهل قلم را گوشزد فرمايند.

مشهد مقدس ۲۰ جمادی الثانی ١٤٢٦ق — سيد ناصر حسينی ميبدی

۱. معظم له تاكنون به كشورهای افريقايی سفر نكرده‌اند ـ گردآورنده ـ.

شاعران فارسی سرا

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

آثم

گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم، نام و احوال او را نیافتم، شعر نیکو می‌سرود ودارای غزلیات وقصائدی است با تخلص «آثم».

از اوست:

ناظر روی بتی گشتم بت زنار کو — کافر عشقش شدم من مثل من کفار کو
هیچ می‌دانی که ساغر بر کف ساقی چه گفت — گفت حاضر شد نی ومی مفلس خمار کو
جان بلب آمد زهجر روی آن آرام جان — قاصد از بهر خدا ده مژده وصل یار کو
هرکجا دیدم چه خود عاشق هزاران بر گلی — لیك باشد تا ابد خرم چنین گلزار کو
آه سرد وروی زرد ونالهٔ شب اشك صبح — جمع شد یکجا رفیقان مثل من افکار کو
آتشم زد آتش شمع رخش پروانه‌وار — سوختم یاران چه کوه طور آن دیدار کو

اثم (آثم) مظهر عفو غفور غافر است
نا امید از رحمت حق مجرمی یکبار کو

ابراهیم

میرزا ابراهیم

گویا از شاعران سدهٔ یازدهم بوده، شاعری است فاضل و ادیب.

در مدح مولا گوید:

تعریف علی به گفتگو ممکن نیست — گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی بواجبی نشناسم — اما دانم که مثل او ممکن نیست

اختر

محمد حسین فرزند محمد شفیع ، اختر

ادیب فاضل با اخلاص به خاندان رسالت ، دارای اشعاری است با تخلص «اختر»، خط نستعلیق شکسته را نیکو می‌نوشت.

این دو بیت را در مدح مولا به سال ۱۳۰۷ از خود نوشته است:

گویند گروهی که علی عین خداست | بالله خدا خواندن او عین خطاست
هر چند خدا علی است لیکن بخدا | اختر بیقین بدان علی عین خداست

وگویا از او است:

در منقبت علی نه چونست ونه چند | در خانهٔ حق زاده بجانش سوگند
بی فرزندی که خانه زادی دارد | شك نیست که باشدش بجای فرزند

شاید محمد حسین اختر مازندرانی باشد.

ادیب

شیخ محمد ابراهیم فرزند علی اکبر حاج شریفی خوانساری

در خوانسار و اصفهان و نجف اشرف دانش اندوخت، به طهران سکونت گزید و در مجلس شورا به تندنویسی اشتغال ورزید، به کیمیا علاقه داشت، خطش نیکو و شعرش بلند و معروف به «ادیب» وگویا تخلص شعریش بود. در طهران به سال ۱۳۵۴ درگذشت.

بمناسبت عید نوروز قصیده‌ای به دوستش سید محمد بن نصرالله کاشانی نوشت با اشاره به اصطلاحات کیمیاگران، این ابیات از آن قصیده است:

ترك من گوید بآواز بلند | چند بفریبی مرا ای شیخ چند
روز عید است و بود سال جدید | موسی آمد با رخی چون صبح عید
گفت چندم داری اندر انقلاب | تا بکی باشد دلم در اضطراب
انقلاب هر حجر را با دگر | چند جویم چند پرسم ای پدر

آخر از این باب رمزی کن عیان ‌‌ ‌ تا شود روشن از او جان جهان

زانکه بزم آرای این رندان توئی ‌ ‌ هادی این دشت بی‌پایان توئی

گر نگردد از تو این راز آشکار ‌ ‌ تا ابد ماند دلم در انتظار

واز اوست:

منشان بباغ خوبان چمنی ز آشنائی ‌ ‌ که گل ریاضشان هست گل حسرت وجدائی

منما ز لاله رویان طمع وفا تو هرگز ‌ ‌ که بطرف گل دمیده همه خار بیوفائی

بسواد خطهٔ حسن صنما تو پادشاهی ‌ ‌ چه کند بگو گر آید بدر شهان گدائی

ز نصاب رفته بالا خط حسن دلفریبت ‌ ‌ ز چه پس زکات او را ندهی به بیوفائی

بخیال خال رویت شده بسته دل بمویت ‌ ‌ بمثال دام و دانه که فتد در او همائی

ز دل خراب عاشق خبر است عاشقان را ‌ ‌ که شکسته عضو داند ز بهای مومیائی

بده ساقیا تو جامم که شود حصول کامم ‌ ‌ بنما سیاه نامم تو ز لوح پارسائی

که خماریان بدیدم همه جام عشق بر کف ‌ ‌ چه بزاهدان رسیدم همه معجب و ریائی

بخرابهٔ تن‌خویش منشین چه جغد ساکت ‌ ‌ بنمای های و هوئی که تو مرغ آنسرائی

بخم می الستی بزن این زمان تو دستی ‌ ‌ بطلب ز ترک هستی تو نشانهٔ بقائی

ادیب

میرزا محمد حسین ادیب آزاد

از شاعران متأخر، شوخ طبع و گویا در مشهد مقدس سکونت داشت، خود را «ادیب آزاد» و «ادیب التجار» لقب داده و در شعر «ادیب» تخلص می‌نمود، با دیوان‌های شاعران قدیم و معاصر خود الفت داشت و «گنجینهٔ ادب» را از شعر نیکوی آنان انتخاب کرده است. بعضی اشعار وی به سال ۱۳۴۷ به نظم کشیده شده.

از او است:

بوسه از آن لعل لبم آرزو است ‌ ‌ و از لب شیرین رطبم آرزو است

روی تو و موی تو روز وشب است وصل تو در روز وشبم آرزو است

وصل تو ای حور بهشتی نژاد بی‌غم ورنج وتعبم آرزو است

با تو پری‌چهره برغم رقیب کردن عیش وطربم آرزو است

خلق بخوانند ادیبم از انك محضر اهل ادبم آرزو است

و در تاریخ اتمام گنجینه‌اش گوید:

این نامه بر ادیب چون هست منتسب گردید نام آن گنجینهٔ ادب

این نامه را نگر با دقت نظر کز شعر شاعران گردیده منتخب

هر چند خط من نبود طرب‌فزا زاشعار این کتاب جان هست در طرب

بس رنج برده‌ام در جمع این کتاب از شام تا بصبح از صبح تا بشب

این مردمان ز جهل از طبع دون نواز بر مصطفی دهند ترجیح بولهب

معدوم شد وتا منسوخ شد صفا نایاب گشت فضل بی‌وقر شد ادب

آنکس که اهل فضل این دوره بنگری علم و ادب شده بر خواریش سبب

در پنج روز عمر نبوده مرا نصیب از خوان این جهان جز رنج وجز تعب

باری چو شد تمام این نامهٔ بدیع هر کس شنید کرد تاریخ آن طلب

هفت وچهل چو رفت از سیصد وهزار این نامه شد تمام اندر مه رجب

تاریخ رمزیش چون عقل باز جست بیرون ادیب شد از جمع با طرب

فوری بدیهه گفت کاینك تمام شد گنجینهٔ ادب از فیض لطف رب

استرابادی

ملا عاشور استرابادی

عارف فاضل ادیب، در ترجمهٔ ابیاتی عربی گفته است:

آفریننده اشیا در خود مجمع جامع اشیا باشد

بی‌نهایت کند او خلق ولیش ذات بیچون و چرا باشد

وسع الخلق بود و خلقش را | می‌نگنجد ز چه ابا باشد
جمع اضداد سرشت گل اوست | ضیق و واسع از اینجا باشد

استرابادی

میر محمد رضا بن کمال الدین حسینی استرابادی

فاضل عارف عالم به دانشهای دینی و ادبی، بر نسختی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی حواشی نیکو نوشته که گویای مقام علمی بلند پایهٔ وی می‌باشد.

بدیهه این شعر را در سال ۱۱۲۲ سروده:

الهی سه چیز ازتو خواهیم وبس | عطا کن بما وقت قطع نفس
یکی رحمت بیکرانم دهی | ز شیطان و قومش امانم دهی
دوم خاک سازم بجان حسین | سیم کن‌برونم زهر شین و دین
امیدم اگر از تو باشد رضا | که قرب محمد کنم خلد جا

بمیران خدایم بحب علی
که تا حق شود بر علو منجلی

اشرف

اشرف فرزند محمد علی مشهدی

در مشهد مقدس چشم بدین جهان گشود و در همانجا بعضی علوم را فرا گرفت، به رمل و علوم غریبه تعلق داشت و «ثمره شجره» را در این فن به سال ۱۲۶۳ بنظم کشید، بیشتر اشعارش سست وگاه نادرست است.

در آغاز منظومه‌اش گوید:

أول از حمد حق کنم آغاز | که ندارد شریک و نه انباز

* * *

بعد حمد خدای لم یزلی   راجی رحمت از اله غنی

أحقر از بین ناس هم اضعف   خاك قدام مؤمنین اشرف

آنکه او مشهد است مولد او   و محمد علی است والد او

اشرف

میرزا اشرف علی

از شاعران فارسی سرای هند با تخلص «اشرف»، خوشنویس خط خفی و جلی، در سدهٔ سیزدهم روزگار می‌گذرانده است.

در تاریخ چاپ «دیوان بدر الدین چاچی» گوید:

طبع شد این طرفه نظم بدر چاج   گشت در تصحیح آن بسیار کد

طبع اشرف از پی تاریخ سال   گفت از این بحر مضامین موج زد[۱]

اشرف

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

میرزا محسن اشرف زاده مدرس

روحانی با اطلاع از دانشهای دینی، دارای اشعاری است با تخلص «اشرف»، به سال ۱۳۱۱ ش کتاب «تراش ریش از نظر اسلام» را پرداخته و در سال ۱۳۴۴ آن را به مجله مکتب اسلام اهداء کرده است.

در آغاز سروده‌ای در شهادت حضرت علی اصغر گوید:

چون شهنشاه جهان شد بی‌معین   تشنه کام وخسته وزار وغمین

رو به هر سو می‌نمودی جز عدو   کی شدی با او مقابل روبرو

پس بیامد شاه مظلومان حسین   در میان معرکه با شور وشین

تکیه بر نی کرد آن عالی جناب   با لعینان ابد کردی خطاب

---

۱. گویا دیوان چاچی در سال ۱۲۷۲ چاپ شده، این تاریخ با تاریخ شعری سازگار نیست.

کی گروه اشقیا یاری کنید | اهل بیت من نگهداری کنید
من چنین بی‌کس نبودم در جهان | بـی‌کسم کـردید و زار و نـاتوان
یا گذاریدم روم زین سرزمین | تا به ثغری از ثغور مسلمین
من مگر سبط پیامبر نیستم | زادهٔ سـاقی کـوثر نیستم

تا اینکه گوید:

(اشرفا) گر دم زنی زین بیشتر | بر دل شیعه زنی تو نیشتر
گفت جدش کو بود مظلوم دم | گر به وی دادی خدا را هم قسم
عرض‌حاجت‌هرچه‌باشد بی‌درنگ | آن دعا هرگز نگردیدست لنگ

اصفهانی

میرزا ابوطالب فرزند محمد بیك تبریزی اصفهانی

اصلاً آذربایجانی و پدرش از اصفهان به هند رفته و وی به سال ۱۱۶۶ در لکهنو زاده شده و در کلکته اقامت داشت.

ادیب شاعر تاریخ دان، از راه مطالعه و کتابخوانی دانش اندوخت و مؤلفاتی چون «خلاصة الأفکار» و «احوال ملك هند» و «اخلاق» و «موسیقی» و «عروض و قافیه» و «طب» و «تاریخ مختصر» پرداخت.

او راست:

تا از نظر آن دُر شهوار برفت | هرلحظه نمی زچشم خونبار برفت
صد روز دراز روشنش نتوان کرد | کوته شبی آنچه زانده تـار بـرفت

اصفهانی

سید حسین اصفهانی

اصلاً از مازندران و در طهران سکونت داشت، در ادبیات متبحر و دارای انشائی استوار

بود، به کار وعظ و خطابه اشتغال داشت، شعر فارسی و عربی نیکو می‌گفت.

جنگی ادبی به سال ۱۲۸۵ پرداخته و بعضی اشعار خود را در آن آورده است.

اصفهانی

ملا عبدالمطلب فرزند حسن فرزند محمد اصفهانی

ادیب منشی نیکو انشا، متبحر در دانشهای دینی، شاعر نیکوسرا، از عالمان سدهٔ دوازدهم، دارای آثاری چون «نهج البر فی ادعیة السر» و «هدیة الأجلة فی ادعیة رؤیة الأهلة» و «ذریعة المآرب» و جز اینها.

در نعت حضرت پیامبر اکرم «ص» گوید:

محمد نور چشم اهل بینش — چراغ دودمان آفرینش
مدار آفرینش را سبب او — مراد از اختلاف روز و شب او
حیات جاودانی داد دینش — ادیب عقل شد شرع متینش
نموده در حریم قرب آن شاه — نشیمن در بساط «لی مع الله»

مدیحش ذات انسان کی تواند
شهی کو را خدایش مدح خواند

و در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

علی مخزن علم و دریای جود — کزو مفتخر گشت اصل وجود
ز بستان صنع خداوندگار — چنین نخل هستی نیامد ببار
چو او شهر علم نبی را در است — بسوی خدا خلق را رهبر است
خرد فضل او را یکی از هزار — نیاورده در حیطهٔ انحصار

ز ما بر روانش هزار آفرین
که منصوب حق است و یعسوب دین

اصفهانی

سید محمد حسین فرزند سید محمد صادق حسینی اصفهانی

از عالمان برجسته اصفهان، امام جماعت مسجد جامع عباسی، ادیب نیکو تحریر و شاعر فاضل، کتاب «مشرق التوحید» را به سال ۱۲۳۷ ساخته و پاره‌ای از اشعار خود را در آن پرداخته است.

در تولد پیامبر گرامی اسلام «ص» گوید:

ای پدر آدمیان مژده باد — روح همایونت از این مژده شاد
چشم تو روشن که زمین وزمان — گشت منور ز رسول جهان

و نیز گوید:

زعکس جمال جهان تابش آدم — ز نور رخ عالم آراش حوا
نکردی اگر طلعت خود منوّر — نکردی اگر طینت خود مصفا
هنوز آن ببزم قِدَم داشت منزل — هنوز این بکتم عدم داشت مأوی

اطوار

ملامحمد صادق فرزند علی شریف خراسانی کرمانی

اصلاً خراسانی و در کرمان سکونت داشت، دانشمند ادیب فقیه فیلسوف عارف، از شاگردان ملا هادی اسرار سبزواری، بر نسختی از «اسفار» به سال ۱۳۲۰ پاره‌ای از اشعار خود را نوشت. دارای «شرح دیوان مجنون و لیلی» و دیوان شعر می‌باشد.

این رباعی‌ها از اوست:

از درد و غمت اگر خروشان شدمی — ور انکه زشور باده جوشان شدمی
کی راه بخمی به مرا می دادی — چون همدم و یار می فروشان شدمی

* * *

خواهم صنمی ساده بدام اندازم — در نرد محبتش دل و دین بازم

بوسم لبش و نوش کنم جام شراب   انجام همین باشد و این آغازم

* * *

بر درد تو دلبرا ز مرهم توبه   ور بی تو دمی زدم از ان دم توبه
ورانکه پشیمان شدم از کردهٔ خویش   گفتم که گنه کارم از ان هم توبه

* * *

نارفته براه عاشقی گامی چند   ناخورده ز باده صفا جامی چند
از فقر زنند لاف هر شام وسحر   بد نام کننده نکو نامی چند

* * *

زاندم که ز نیستی بهست آمده‌ام   سرمست وخراب ومی‌پرست آمده‌ام
گفتند بروز مستیم پای نبود   زان است که من دست بدست آمده‌ام

* * *

آن می خواهم که سینه‌ام طور کند   در راه خدا ز هستیم دور کند
هر مرده دلی که بنگرد بر جامش   از وجد وطرب جهان پر از شور کند

* * *

باشد گرو باده کنم خرقهٔ خود   وز دُرد شراب تر کنم ژنده خود
در گوشهٔ میخانه نشینم بمراد   بینم همه شاهان جهان بندهٔ خود

اظهر

اظهر رانکوهی املشی

ادیب عارف شاعر با تخلص «اظهر» و نامش به دست نیامد، از شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم، چنان که خود گوید وظیفه خوار خان‌های املش.

او راست:

ذلت از ما لذت از اغیار ما   پس گره افتاد اندر کار ما

ذکرماجزباده‌ومیخانه‌نیست ای خوشا پیمانهٔ سرشار ما
ذوق‌شوق من به ساقی‌می‌کشد ساده‌رو باشد گر این عیار ما
ذاهب کوی مغانم ارمغان نیم جانم هست کو دلدار ما
ذق من الخمر انه خمر الفراق (اظهر) ای یار نکو کردار ما

افتخاری

میرزا علی اکبر حکیم افتخاری سبزواری

اصلاً از سبزوار و در شیراز سکونت داشت، عالم فاضل و به طب اشتغال می‌نمود، کتابهائی را بخط خود در سال ۱۰۸۶ نوشته است.

از اوست:

ای رحمت تو روح مرا سرمایه و ز ذات تو یافت جسم من پیرایه
من از تو جدا نیم چو شمع از پرتو تو دور نه‌ای زمن چو نور از سایه

و نیز گوید:

یارب چو من امروز تباهی نبود عصیان زدهٔ نامه سیاهی نبود
هر چند گناه من گرانست چو کوه در جنب تفضل تو کاهی نبود

افجه‌ای

سید جلال الدین فرزند غیاث الدین حسینی افجه‌ای

عالم ادیب، به فارسی و عربی شعر می‌سرود، مجموعه‌ای به سال ۱۲۳۸ نوشته و در آن پاره‌ای از شعرش را به دو زبان آورده است.

اقبال

میرزا محمد حسین فرزند محمد حسن همدانی

اصلاً از «نور» مازندران و در همدان سکونت داشت، ادیب فاضل دانشمند، از شاعران

سدهٔ چهاردهم، خط نستعلیق را زیبا می‌نوشت و در دانشهای دینی آگهی داشت.

تاریخ اتمام سه جزء کتاب «حدیده محماة» میرزا محمد علی ناظم الشریعه همدانی را در سه قصیده به سالهای ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۶ سروده و تاریخ وفاة همین شخص را به سال ۱۳۳۲ چنین گفته است:

بروز پنجم ذی قعده ماه و از هجرت ... هزاروسیصدوسی‌ودوبد نه کم نه زیاد
بزرگ واقعه شد پدید در همدان ... که هر بلیهٔ جانسوز را ببرد از یاد
زگردش فلکی رخ نمود حادثه‌ای ... که کاخ شرع قویم اوفتاد از بنیاد
ز مرگ فاضل نحریر وعالم حق بین ... که بود عمدهٔ ابدال و زبدهٔ اوتاد
جهان علم وعمل ناظم‌الشریعه که بود ... فحول از علما را بزرگوار استاد
سزد که دیدهٔ اسلام بعد رحلت او ... سرشك ریزد همواره تا بیوم معاد
نشان نداده بعلم و عمل زمانه چو او ... مربی همه اخلاف و مفخر امجاد
ندیده هیچ خردمند مثل او دانا ... نکرده موجد اشیا نظیر او ایجاد
برای پختن خامان ملت اسلام ... بجا (حدیده محماة) را زخویش نهاد
تمام مندرجات کتاب را باشد ... ببر حلاوت انشا و حدّت انشاد
فزود پنج بتاریخ و زد رقم (اقبال) ... که لرزه زین الم اندر اساس دین افتاد

امین

محمد امین

ادیب شاعر، از شاعران سدهٔ یازدهم، خط نسخ ونستعلیق را زیبا می‌نوشت و بعضی از نوشته‌هایش را به سالهای ۱۰۸۲ ـ ۱۰۸۵ نوشته است.

او راست:

افسوس که شد برون چوگل زین گلزار ... فخر علما زبدهٔ دین شیخ کبار
تاریخ چنین گفت خرد با دل زار ... افتاد ز پا نهال دین دیگر بار

امینی

ابراهیم امینی

ادیبی دانشمند است که به فارسی و عربی نگارشهای نیکو دارد، «ترجمه مناجات امیرالمؤمنین» و «شرح دعای صباح» و «نظم جواهر» از آثار وی و همه را در دهۀ دوم و سوم سدۀ دهم نگارش داده است.

در تاریخ نظم جواهر خود گوید:

چوغواص کلکم دراین بحر راز　　نهاد از سر ترجمانی قدم
پی نام و تاریخ این ترجمه　　کتاب مناجات کردم رقم

انجدانی

ملا حسنعلی فرزند یعقوب انجدانی سلطان‌آبادی

عارف ادیب فاضل، کتاب «سر الأولیاء» را بسالهای ۱۳۱۱ ـ ۱۳۱۳ پرداخته و در آغاز آن گوید:

نیست ممکن را چو جز فقر و فنا　　خوش بود گفتن که لا احصی ثنا
در پس هر حمد حمدی مختفی است　　داند این را هرکه را جانی صفی است

انجدانی

علی محمد انجدانی

شاعری است شوخ طبع، طنز سرا و نیکو خط؛ این رباعی‌ها از اوست که به خط نیکوی خود به سال ۱۳۸۵ نوشته است:

از گردش روزگار و از حال تباه　　یك پول ندارم نه سفید ونه سیاه
من بودم و یك ریال آنهم گم شد　　لا حـــول و لا قـوة الّا بـالله

* * *

جستم همه ساله ای پسرکام تومن — خرسند همی بدم در دام تو من

با سر آمدم از بهانهٔ جام تو من — بی‌رنج کنون نگاشتم نام تو من

* * *

گفتم رخ تو بهار خندان من است — گفت آن تو نیز باغ وبستان من است

گفتم لب شکری توان من است — گفت‌ازتودریغ نیست گرجان من‌است

* * *

ای مشك سیه که ماه را بالین است — پیرایهٔ ماه وزینت پروین است

زلف سهیت بلای من چندین است — بازاین‌چه بلای خط مشك آگین است

* * *

آن مشك مسلسل است یا سنبل تر — زلف و خط آن سرو قد سیمین بر

زان زلف گرفته عنبر ومشکین خط — در خط بفزود روی زو زینت و فر

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اوحدی

شیخ محمد صادق فرزند غلامرضا اوحدی زهانی

به سال ۱۳۲۰ در زهان چشم بدین جهان گشود و پس ازگذراندن‌تحصیلات ابتدائی به مشهد مقدس رفت و از استادان آن حوزه دانش بیندوخت و به وطن بازگشت و به ارشاد و هدایت پرداخت و به سال ۱۴۱۰ درگذشت. عالمی است متبحر در دانش‌های اسلامی، ادیب اریب، در شعر فارسی «اوحدی» تخلص می‌نمود وگاهی به عربی نیز اشعاری می‌سرود، به فرهنگی در ضبط لغات و نامها شروع کرد ولی ناتمام ماند.

او راست:

سوی هر چیز که دل شیفته و دمساز است

که از ان روزنه‌ای جانب جانان باز است

سرّ سودای سر وطرهٔ او نتوان گفت

بس‌که آن رشته دراز است برون زاحراز است

از ملاحت نتوان دم زدن آنجا که هزار

داستانِ نمکین از لب او یك راز است

ای بسا کشته و سرگشته و دلخون گشته

خار در رهگذرش دیدم و او در ناز است

کشش او است بهر جاذبه و هر عاشق

بستهٔ حلقه‌ای از سلسلهٔ آن آز است

در فضا این همه ذرّ وکرهٔ نامحصور

چیست ودانی زچه در جنبش وجا پرواز است

غیر پروانهٔ چندی زثری تا به ثرا

دور شمع رخ او نیست که در پرواز است

رمز زیبائی او بیش نشاید ابراز

که بسی طعنه و تفسیق در این ابراز است

من همین دیدم وگفتند مرا الحاصل

که سر کار و مدارم سوی آن غماز است

حرکات وسکناتم همه چون خونم سرخ

آری این شیوهٔ شایستهٔ هر سرباز است

زین سپس درس مرا می‌ندهی ای استاد

زین چه حاصل که بدانیم که بازی باز است

درس معقول و حدوث و قِدَم و اصل وجود

کم بفرمای بآن رند که آتشباز است

من وحجیت ظن وعدمش شیء عجاب

خواه بر بسته درِ علم وخواهی باز است

آن تـــو و دادن داد دل عـــاشق هـيهات

دل نه ممسوح قدم عشق نه پا افراز است

مـی نگره‌ه زدم سرد نفسها خواموش

مشعلی کاتشش از فاعلی‌های کاز است

آن غـزل گـفتن شیرین و طربهای نوین

زاوحدی از اثر نغمهٔ صاحب ساز است

درك هـرگز نکـند معنی نازك هوشدار

آن دل وگـوش کـه افـریفتهٔ آواز است

باغبادرانی

میرزا عبد الجواد فرزند عبد الرحیم باغبادرانی اصفهانی

اصلاً مازندرانی و در اصفهان سکونت گزید، واعظ سخنور عارف، دارای اشعاری متوسط، مؤلفاتی بسیار نگاشته و همه در مواعظ و تواریخ امامان می‌باشد چون «نسایم الرحمه» و «الصاحب» و «مقتل الآل» و «موقظ الغافلین» و «بحر المعجزات» و «ریاض المناقب».

او راست:

زینب چو دید رأس برادر بطشت زر — نالان کشید آه شرر بار از جگر

در بر درید جامهٔ صبر و شکیب را — گاهی بسینه می‌زد و میزد گهی بسر

می‌گفت ای شهید غرقه بخون یاحسین — ای گوشه پارهٔ جگر سید البشر

ای نور چشم حیدر و ای زادهٔ بتول — جسمت جدا فتاده ورأست بطشت زر

بافقی

شیخ عبد الله فرزند مهدی بافقی، کتابخوان

در کیمیا و علوم غریبه متبحر و از دانشهای دیگر بهره‌ای داشت، اشعاری نه چندان استوار

به فارسی و عربی گفته، کتاب «سراج الظلمة و الرحمة» را در کیمیا پرداخته است.

او راست:

صانع بدیع کز اکسیر حکمتش — تا بنده ماه چه سیم شود آفتاب زر
بیحد درود حق بمحمد که گوهرش — اکسیر معرفت بود هادی بشر
بر ابن عم و آل مجیدش که یك بیك — در حل و عقد کار جهانند راهبر
صلوا علیه ما بقي النجم في السما — صلوا علیه ما رفع الشمس و القمر
صلوا علی الدعاة إلی الهدی — کنز النجاة عند ملیك و مقتدر

و نیز گوید:

اوست رب مجردات و بسیط — زیر وبالا محاط واوست محیط
هر چه بالا نظیر دارد زیر — جلوه صنع کردگار قدیر
زیر و بالاست صیقل دانش — آدم پساك پاك مرآتش

و نیز او راست:

اهل معنی کوس دانش آشکارا میزنم — پرده را از روی برقع پوش بالا میزنم
لاف کی دانم گزاف اسمش چه باشد نزد من — من حکیمانه سخن گویم نه بیجا میزنم
من ندانم کذب را از صدق من دارم خبر — باطن کذاب را از صدق سر پا میزنم
دیده‌ام در جبه مریخ من وجه حجر — گفته‌ام این حرف را من پرده بالا میزنم
سالها این نقش را هر سو زدم در هر کنار — عارفان گفتم سخن را من هویدا میزنم
نکته‌سنجان تیزفهمان عارفان اینست واین — از صدف بگذر دم از لؤلوی لالا میزنم
آشکارا مغز را از پوست عبدالله ساخت — من قلندر وار دم از نغز کالا میزنم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باقر

محمد باقر فرزند عبدالملك [لاهیجانی]

ادیب منشی شاعر با تخلص «باقر»، گویا از ادیبان سدهٔ سیزدهم، لاهیجانی است یا

گاهی در لاهیجان می‌زیست، منشئات و اشعار خود را در جنگی فراهم آورده است.

در ستایش باریتعالی گوید:

آنکه قبول سخن از نام او است | نام ونشان همه زانعام او است
تیغ زبان را برش نطق داد | بر سر دل افسر عزت نهاد
ناطقه روشنگر معنی نمود | زنگ ز آینهٔ دلها زدود
چهرهٔ وحدانیتش بی‌نقاب | در نظر معرفت شیخ و شاب
جنس طلب را بحریمش رواج | شاه وگدا را بدرش احتیاج

مرحمتش حوصله بخش گناه
مغفرتش مُهر لب عذر خواه

بدر لاهیجی

سید احمد لاهیجی

از دانشهای عقلی بهره داشت، عارف صوفی شاعر با تخلص «بدر»، شعرهایش انتقادی وخالی از طنز و شوخی نیست، از دانشمندان اوایل سدهٔ چهاردهم و دیوان خود را به سال ۱۳۱۰ گرد آورد.

از او است:

به رهروان محبت دهید تسلیتی | که میرسد ز در دولت پیک موهبتی
شکایت از غم دنیا چه می‌کنی بشکیب | که هیچ حادثه نبود بدون مصلحتی
در این خرابه که بنیان آن بود بر آب | چگونه در پی تعمیر وفکر تمشیتی
ز عز وجاه که حاصل شود ز خلق چه سود | چو نیستت بَرِ معبود قدر و منزلتی
ز عمر خویش ملولم که این گران مایه | برای توشه عقبی نداشت خاصیتی
چه‌سود خدمت آنکس که نیست از سر صدق | چه مزد طاعت آن را که نیست معرفتی
بکار خویش اگر خواجه پی برد بیند | که بی‌مضرت عقبی نیافت منفعتی

برای مصلحت خود دلی نیازارد
کسی که دید جهان را سرای عاریتی

ترا وجود چه جای ترتب اثر است
که همچو (بدر) پی انصباغ ماهیتی

بروجردی

میرزا ابوالقاسم فرزند علی نقی طباطبائی بروجردی

از عالمان برجسته عصر خود، ادیب فاضل شاعر، دارای کتابخانه‌ای غنی و بعضی از نسخه‌ها را بخط خود نوشته، شب سه‌شنبه یازدهم ربیع الأول ۱۲۳۰ متولد شده و به سال ۱۲۷۷ درگذشت.

در سوگ حضرت امام حسین علیه السلام گوید:

ز چه رو شور فتاد است بعالم یکسر
وز چه ره گشته چنین مرغ فرح سوخته پر

یا رب این غلغله ودهشت وغوغا از چیست
این همه آه و فغان از چه عیان گشته دگر

وجد و شادی و طرب گشته بعالم نایاب
غم و اندوه و بلا تا به ثریا بی‌مر

بلبلان چاک گریبان همه در آه و فغان
مطربان کرده ز غم خاک مصیبت بر سر

گو بیا باد صبا بی‌خود و لا یعقل و مست
بدیار غم و اندوه و بلا کرده گذر

پس از آن ناله کنان غرقه بخون عالم را
از مصیبات شه تشنه لبان داده خبر

شافع روز قیامت و شفاعان دربان
شده از ظلم اعادی تن پاکش بی‌سر

بروجردی

سید ابوالمجد بن محمود طباطبائی بروجردی

از دانشمندان سدهٔ چهاردهم، نمونه‌ای از اشعار خود را با نسخه‌ای از رسالهٔ «شرح حدیث الغمامه» قاضی سعید قمی به سال ۱۳۰۸ ـ ۱۳۱۲ نوشته، از اوست:

ماه من خور نیست اما آفتابی دیگر است

نور او بر روی او همچون حجابی دیگر است

کسب نور از خور کند مه خور ز ماه روی او

کسب او کسبی دگر وین اکتسابی دیگر است

مستم از چشم خمارش گو بمستان ای صبا

شرح مستی من گو کاین شرابی دیگر است

دوش بـا شوریده‌ای در محفل جانان شدم

دیدم آنجا نغمهٔ چنگ و ربابی دیگر است

گو به پیر عقل گر میل جوانی با شدت

ساعتی با او نشین کاین هم شبابی دیگر است

بر مکارم دی اگر بوسی عطا کردی نگار

ده وصالش جان چون این هم ثوابی دیگر است

بروجردی

شیخ عبد الله فرزند نوروز علی بروجردی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، دارای اطلاع در حدیث و تاریخ و دانشهای دینی، دو کتاب «تنبیه المغرورین» و «سرور الشیعه» را از او دیده‌ام.

این رباعی از او است:

بشنو ز گلشتگان ترا گر گوشی است — میگیر عزای خود به سر گر هوشی است

امروز به دوش تو است تابوت کسان — فرداست که تابوت تو هم بردوشی است

بسطامی

شیخ عبد الحسین فرزند عبد الله بسطامی

عالم فاضل، به فارسی و عربی شعر می‌گفت ولی شعرش به هر دو زبان سست، دیوان شعری دارد و بسال ۱۳۲۷ زنده بود.

بسطامی

آخوند ملا عبد المؤمن فرزند ابومحمد بسطامی

در میامی نزدیك سال ۱۲۶۰ بدنیا آمد و در سبزوار ومشهد مقدس دانش آموخت، به فارسی وعربی شعر گفته ولی شعرش استوار نیست، دارای کتابهای چندی است که از آنها «عقائد الناصریه» و «کفایة المؤمنین» و «نتائج الحکمة» و «اوصاف الأشراف» و «مشکاة المصابیح» را نام می‌بریم.

بسطامی

محمد طاهر فرزند حسن خادم بسطامی

تاریخ‌دان فاضل ادیب شاعر، در اوایل سدهٔ یازدهم می‌زیسته، کتاب «فتوحات فریدونیه» را به سال ۱۰۲۲ انجام داده است.

بقائی

سید یحیی فرزند علی محمد لاریجانی

اصلاً از لاریجان و در طهران سکونت داشت، فاضل ادیب دانشور، به رمل و جفر و علوم غریبه اشتغال می‌ورزید، لقبش «سید الحکماء» و در شعر «بقائی» تخلص می‌نمود.

این رباعی را به سال ۱۳۳۲ از خود نوشته است:

ای آنکه شب وروز بفکری وخیال — گه دست بیاوری بسی ثروت وحال
تا که اجلت رسد بصد استعجال — گویند بسوی خاك رو بی‌زر و مال

بکاء

ولی نوری

از شاعران دانشمند سدهٔ سیزدهم، چندی در اصفهان برای تحصیل دانش می‌زیسته و به

علوم عقلی می‌پرداخت، در شعر «بکاء» یا «ولی» تخلص می‌نمود. کتاب «کسر اصنام الجاهلیة» ملا صدرا شیرازی را به سال ۱۲۵۵ نگارش داده واین ابیات را در ستایش آن گفته است:

چون صنمها را بخواهی بشکنی تدقیق کن — مطلب مطویهٔ صدرای سالار حکیم

گرشکستی این صنمها را تو اندر نفس خود — وارهی از ظلمت دنیا و عقبی و جحیم

ای (ولی) اصنام این نفس خبیث بدگهر — بشکنی خاضع شوی یابی تو جنات نعیم

صورت حیوانیت را گر مبدل کرده‌ای — سیرت حسنیه اعطا میکند رب علیم

این رباعی نیز از اوست:

درویش کسی بود که نامش نبود — گامی که زند در پی گامش نبود

در بوتهٔ قهر اگر بسوزد صد سال — از کس طمع پخته و خامش نبود

بنابجوئی

محمد فرزند حسین بنابجوئی مهرابادی

ادیب فاضل، اصلاً از بنابجوی از توابع مراغه می‌باشد، احادیثی به سال ۱۱۲۷ در جنگی گرد آورده واین دو بیت را از خود دانسته است:

چون شدم در درگه حق رو سیاه — بعد از این باید کشم صدگونه آه

بخشد ار جرم مرا آنقدر نیست — من گدا واو کریم و پادشاه

بها

میرزا سید کاظم فرزند سید طالب تفریشی

گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم می‌باشد با تخلص «بها»، اشعاری که از وی به نظر رسید پیرامون واقعه کربلا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت سروده شده است.

در بند اول دوازده بند مرثیه گوید:

یا رب عزای کیست که ابنای روزگار
بی‌اختیار نوحه کنانند واشکبار

سکان آسمان و زمین در تلاطمند
گویی که شد قیامت موعود آشکار

افلاك را مدار و زمین را سکون نماند
آن ماند از تحرّك واین گشت بیقرار

گرنیست رستخیز پس این انقلاب چیست
کافتاده اضطراب به ارکان هفت و چار

نی نی محرّم است که از کثرت ملال
ذرّات کائنات ملولند و سوگوار

سیلاب اشك عالمیان بسکه موج زد
شد غوطه در سرادق گردون حباب وار

آنجم بجای اشك فرو ریخت چشم چرخ
چون کشته گشت اشرف ابنای روزگار

یحیای آل احمد و سرخیل نشأتین
سردار کشتگان صف کربلا حسین

بیات

میرزا حسنعلی فرزند جعفر علی بیات

از دانشمندان سدهٔ سیزدهم مقیم در هند، گویا «بیات» تخلص وی بوده، پاره‌ای از اشعار خود را در کتابش «خوارق المعصومین» آورده است.

بیارجمندی

سلطان محمد بیارجمندی

گویا از شاعران و عالمان سدهٔ یازدهم، در مشهد مقدس سکونت داشت، در معجزات حضرت امام رضا علیه السلام گفته است:

حیرت مدار در حرم شاه دین رضا
یابد هزار کور در او یکنفس شفا

این درگه شهی است که گرد غبار او
هر دم ملك بدیده کشد جای توتیا

این دانه گوهری‌است که حق روز واپسین
بخشد گناه خلق به او از ره رضا

با این علو مرتبه وقدر و منزلت — داری عجب که کور وکر و شل دهد شفا

بر کائنات گر نظر از لطف افکند — گردد عقیم مادر درد وغم وعنا

بیدار

حاج حسین تبریزی

به فارسی و عربی و ترکی شعر می‌سرود، بیشتر شعرهایش عرفانی و در مدح و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد، شعر عربی را سست وگاهی مغلوط می‌گفت، دیوان خود را به سال ۱۳۱۲ فراهم آورده است.

او راست:

من در آیینهٔ دل بس‌که جلا می‌بینم — چون نظر می‌کنم عکس شما می‌بینم

طعنه برمن مزن ای پیر کهن باده‌فروش — همچو موسی ز جبل نور خدا می‌بینم

گرچه موسی زعصی جسته تقرب زهمه — وی عصی دیده و من دست خدا می‌بینم

کو سکندرکه دهم مژده بوی زاب حیات — معدن چشمهٔ حیوان بقا می‌بینم

با غم فردوس هم حوری وغلمان وقصور — همه در حب علی نور خدا می‌بینم

گریه بر فرقت جنت مکن ای آدم و حوا — من کلید همه ابواب هدی می‌بینم

چنگ امید بزن خاك دَرِ یار بیار — دیدهٔ عقل تو کور است و شفا می‌بینم

هر که اکسیر بخواهد بود آن حب علی — چار اجزاء دگرش زیر کسا می‌بینم

گرچه (بیدار) نبود است درآن روز بلی

کرده بیعت بهمان روز وفا می‌بینم

بیدل

قربانعلی بیدل قزوینی

ادیب شاعر، این قصیده ملمع را با همهٔ سستی، در سوگ حضرت امام حسین علیه السلام

سروده است:

سل اللغوب حفاة يجلن في الفلوات — تو رنج راه چه دانی که خفته در خلواتی
حدیث کرب و بلا را زمن شنو که بگویم — لحرق قلبك حزناً بأحرق الکلمات
شط فرات روان موج زن بجانب دریا — من العطاش حرقن الأوام في القفرات
حسین فتاد ز زین بر زمین چو با رخ گلگون — لقد تدحرج وجه السماء بالغبرات
بلند گفت بیارید بهرم آتش سوزان — لکی أحرق فسطاطهن باللهبات
بشمر گفت حسین جانت ای پلید بسوزد — مانت تحرق نجل النبی بالقبسات

چه دشمنی است ترا با من‌ای لعین که‌بدین‌سان
قتلت اخوتی الآن تحرق أخواتی

بیدل

میرزا محمد مهدی فرزند باقر شریف معلم

گویا در مدرسهٔ حکیم اصفهان سکونت داشت و به دانش اندوزی می‌پرداخت، ادیب شاعر با تخلص «بیدل»، از شاعران سدهٔ سیزدهم.

این قصیده از اوست و در نسخه خالی از تشویش نبود:

خواهی که درگه تو مناص جهان شود — زنهار از آشنائی دونان بکن حذر
بالله کسی که معتقد قول رذل شود — خونش بود بفتوی اهل خرد هدر
بشنو ز من، کنج خمول ای عزیز من — می‌میر و نام دوستی سفله‌گان مبر
توضیح این سخن نکنم گربگوش هوش — می‌نیوشی و قبول کنی از من ای پسر
چندی بسفله‌ای شدم از جهل مختلط — واز اینکه کو نیست دونی کی بدم خبر
می‌گفت بارها که چو من دوستی صدیق — نی بوده و نه آمده در دهر سر بسر
طامات این قبیل بسی گفت و بنده هم — می‌خواستم که تا بدهم در دلش مقر
دیرینه دوستان را نارم دگر بیاد — وز دل محبت دگران را کنم بدر

تـا امـتداد یـافته عهد مـودتش — زد ناگهم یکی دشنه بر جگر
زینگونه عهدها و بلا فصل عکس او — از مردنی بلکه بعید است هم زغر
آری خطاست مردمی از سفله گان دون — خواهی تو از شرنك چرا لذت شکر
نیکوئی ازبدان غلط است ای پسر مخواه — نبوه درخت حنظل جز حنظلش ثمر

(بیدل) از این گروه شکایت چه می‌کنی
هست این سزایت بلکه از این نیز بتر

بیضا

بیضا

نام او را نیافتیم و «بیضا» تخلص شعری وی می‌باشد. از آثار اوست شانزده بند در واقعهٔ کربلا و مصایب حضرت امام حسین علیه السلام و در بند شانزدهم گوید:

(بیضا) خموش باش که دلها کباب شد — دریا ز خون دیده پر از خون ناب شد
زین شعر سوزناك زبان را دگر ببند — کز سوز آن بسینه جگرها کباب شد
از دیدهای کلك تو تا ریخت اشك شور — بنیاد همچو صبر بنای حباب شد
هر نکته‌ای زقول تو چندین حدیث گشت — هر مصرعی ز نظم تو چندین کتاب شد
هر فصل از این خطاب جگر سوز آبدار — هر لوح هر کلام چو فصل الخطاب شد
هر کس شنید نالهٔ زار ترا ز غم — زرد و ضعیف و زار چو تار رباب شد
بیضا زبان ببند که از آب شعر تو — عالم تمام غرقه دریای آب شد
باشد عروس شعر ترا آنچنان خیال — کز عکس عارضش رخ مه در نقاب شد
وقت دعاست لب بدعا برگشا بگو — بیضا در این زمان که دعا مستجاب شد
یا رب بحق آنکه همه خاك کربلا — از خون او چو لاله حمرا خضاب شد

کین خسته را بروز قیامت خجل مکن
در نزد خلق روسیه و منفعل مکن

پاچناری

شیخ عبد الرحیم فرزند کرم علی پاچناری اصفهانی

دانشمند فاضل، عارف صوفی، شاعر سست شعر، در نگارش‌هایش بسیاری از اشعار صوفیان را می‌آورد، دارای رسائلی است که بعضی از آنها را به سال ۱۲۹۴ ساخته، چون «رساله نخلیه» و «رساله کلبیه» و «رساله رؤیتیه» و «رساله عصمتیه» و «رساله تبرائیه».

پزشك

میرزا موسی فرزند محمد تنکابنی

ادیب فاضل خوش خط، لقب و تخلص شعریش «پزشك»، بیشتر شعرش دینی و کمتر به دیگر مسائل می‌پردازد.

در وصف «لیمرا» از قرای تنکابن گوید:

الا شـفیق و رفیقی و مـخزن ادراك ‌‌ ‌ تو از پزشك شنو نکتها چنان دُر پاك
بهشت روی زمین لیمرای تنکابن ‌ ‌ ‌ که دیده‌است دراین‌روزگارو خطه‌خاك
ز ما تشتهی انفس و ما تلذذ أعین ‌ ‌ ‌ پدید باد ز هر سوی خاك تا افلاك
گل وگیاه ببخش بهار و تابستان ‌ ‌ ‌ فرح فزا و ضیا بخش بهر دل غمناك
نمونه‌ای بود این لیمرای روح افزا ‌ ‌ ‌ بباغ و راغ ارم هم بهشت ایزد پاك
پزشك جای نماید بهار و تابستان ‌ ‌ ‌ هواش روح‌فزا جسم چُست وهم چالاك
هزار حیف بگیرد زشش جهت مه وابر ‌ ‌ ‌ گهی ز ریزش باران بخاك تا بسماك
هواش نم‌نم و همچون هوای می خواران ‌ ‌ ‌ خنك خنك طرب‌انگیز بس بود نمناك
ز قلب مرد بود کر پدید خوش گذرد ‌ ‌ ‌ بده خدا بخاطر آن شاه سید لولاك

پوینده

میرزا محمد پوینده همدانی، مجاهد دیمی

در جوانی با کسب معیشت در روزها، شبها به تحصیل پرداخت وبقدر استعداد خویش

دانش اندوخت و ساعتهای فراغت را به مطالعه کتب قدما و معاصرین می‌گذراند، در جنبش مشروطه شرکت جست و در آزادی خواهی کوشش داشت. به سال ۱۲۴۴ ش در همدان چشم بدین جهان گشود و ۱۳۱۴ ش در همان شهر درگذشت.

در غزل سرائی سبک جدید و مخصوص به خود اختیار نمود، تخلصش در بعضی شعرها «پوینده» و برخی «مجاهد» بود، مراد وی از «مجاهد» مجاهدت در برقراری حکومت مشروطه، و مراد از «دیمی» نداشتن وسائل تحصیل و سوادآموزی خود می‌باشد.

این غزل را به مناسبت جشن نیمهٔ شعبان در التجا به حضرت حجت علیه السلام سروده است:

سلام جمیع نثار قدومت ای شه شاهان | بس است چهره‌گشائی نما به عالم امکان
غریو ولولهٔ هولناك عصر تمدن | کشیده پردهٔ تاریك بر مدارك انسان
بیا و نور حقیقت فشان بر آدم خاکی | نجات بخش ز گفتار و پند قصه سرایان
بیا بیا که هجوم علوم علم صنایع | برای کم خردان نقض عهد کرده و پیمان
بیا و شرح بفرمای قول جد کبارت | که روح علم شود تازه زان معانی وبرهان
نخست علم[1] بدن گفت آن حکیم الهی | که ثانویش بود علم نوشداروی ادیان
بیا و سعی و عمل را دوباره درسی بما ده | که سلب کرده زما مهملی شرافت انسان
بیا که جمله ضعیفان کنیم سوی تو افغان | که امر و نهی تو باشد تمام معنی قرآن

بیا بمذهب و آئین جعفری نظری کن
فروغ تازه به بخشای بر دروس دبستان

پیرایه

میرزا محمد فرزند اسد الله لك سلماسی

صوفی ذهبی، فاضل ادیب شاعر با تخلص «پیرایه»، از اشعار خود این قصیده را با

---

۱. اشاره به حدیث «العلم علمان علم الأبدان و علم الأديان».

بعضی کتابها نوشته است:

ای خاک سر کوی تو منزلگه رندان　　محراب دو ابروی تو را سجدهٔ مستان

دل بردنم از دست غم عشق تو مشکل　　جان دادنم اندر هوس وصل تو آسان

یا للعجب از بهر چه بیرون دل عاشق　　بگداختن او ز چه در بوتهٔ هجران

هر سر هوسی دارد و هر سینه هوائی　　هر فرقه خیالی و من از حسن تو حیران

هر لحظهٔ دیگر بدگر جلوه نمائی　　حسن رخت از آینهٔ طلعت خوبان

قومی است که از خود بغمت بیخبرانند　　جمعی است که در فکر تو مجموع پریشان

باور نکنم آنکه برد ره بمقامی　　اندر حرم قرب تو هر بی‌سر و سامان

ما و سر سودای وصال تو چنانست　　در دل طلب مورچه‌ای قرب سلیمان

جائی که تو ای عقل کجا ره برد آنجا　　زانرو نرسد کنه تو را وصف سخندان

بیچاره محمد عجب است آنکه نیامد　　شرمنده ز کالای چنین کاسد و ارزان

(پیرایه) همان به که زند مدح و ثنا را

با مدح جلال الحق و دین صاحب دوران

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تائب

محمد خان بیرجندی

از شاعران بیرجند در سدهٔ دوازدهم، دارای اشعاری است فارسی نه چندان نیکو با تخلص «تائب» واندکی اشعار عربی سست وگاهی نادرست می‌سرود، پاره‌ای از شعر خود را به سال ۱۱۶۲ نوشته است.

از اوست:

چون دُر دل من بسته براه نجف است　　چشم از هجر رشک چاه نجف است

هر کس ز دری کند گدایی در دهر　　تائب بجهان گدای شاه نجف است

و نیز گوید:

ترک تحصیل علم عاقل نکند دل مایل مال غیر جاهل نکند
دنیاست گِل و طالب دنیا همه خر صاحب خرد آنکه پا دراین گل نکند

تبریزی

میرزا احمد تبریزی

دانشمندی است مجتهد، ادیبی است فاضل، به سال ۱۲۴۰ زنده بود، به فارسی و عربی شعر می‌سرود، پدر میرزا لطف علی امام جمعه تبریزی.

تبریزی

میرزا اسماعیل فرزند محمد کریم تبریزی، ابوالفضل

عالم فاضل ادیب، چند سال در کربلا به علوم دینی اشتغال ورزید، به حکمت و عرفان تعلق داشت و در سال ۱۲۱۶ مجموعه‌ای مشتمل بر چند رساله از گذشتگان بخط خود در «سجاس» از توابع خمسه نوشت.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

این رباعی از او است:

یا رب بدلم چراغ عرفانت زن از نور علی بطون فرقانت زن
از شورش عشق دلم جراحت گردان از لطف علی دوا و درمانت زن

و نیز گوید:

یا رب منم آن بندهٔ با جرم و خطا هستم ز تو راجی کرم وجود وعطا
گر عفو کنی مثل مرا از کرمت تو ذوالکرم و ذوالمنن و ذوالاعطا

تبریزی

ملا محمد زمان فرزند کلب علی تبریزی

فاضل ادیب با اطلاع از دانشهای دینی، شاعر نیکو نگارش اوایل قرن دوازدهم، ترجمهٔ

«خلاصة الأذكار» فیض کاشانی را به سال ۱۱۱۶ پرداخت و تاریخ اتمام آنرا چنین گفت:

شکر که این نامهٔ نامی تمام — گشت بتوفیق خدای انام
عارض لفظش همه غنج قریب — برده بصد ناز ز دلها شکیب
طرهٔ معنیش همه پیچ و تاب — کرده بسی خانهٔ طاقت خراب
از تتق غیب بسی شد عیان — معنی دوشیزهٔ مخفی در ان
ناشده هرگز بکسی جلوه‌گر — کس بجمالش نشده بهرمور
مستورة وجوهها بالقناع — لم یتیسر لهم الافتراع
راهرو جادهٔ طاعات را — طالب گلزار عبادات را
هر ورقش گشته‌بمعنی چو باغ — جمله سطورش شده شمع چراغ
پیر خرد از پی تاریخ آن — تا که همی‌خواست بگردد روان
هاتفی از غیب پس از تهنیه — گفت (نکو ترجمه شد ادعیه)

تدریسی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

محمد حسین تدریسی

فاضل ادیب سخنور، به تعلیم وآموزگاری اشتغال داشت وبدین جهت در شعر «تدریسی» تخلص می‌نمود، به زبان فارسی ولری شعر می‌سرود، در سال ۱۳۶۵ پیامد رباعیات بابا طاهر عریان چند غزل لری از سروده‌های خود آورده و عریان را بدین ابیات فارسی می‌ستاید:

طاهرا وه نیک بسرودی سخن — نیک‌تر زاوای بلبل در چمن
گر بیانت بوده با لحن لری — لیک پنهان در غزلهایت دُری
هر کسی قابل شود نور خدای — دل از او چون آینه آرد جلای

ایزدا کن نعمت عشقت نصیب
تا رسم بر کوی جانان ای مجیب

تسلیم

میرزا حسن اصفهانی، صدر الأفاضل

از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم، به فارسی و عربی شعر می‌سرود، دیوان فارسی وی بیش از پنجهزار بیت است.

تفریشی

میر ابوالبقاء تفریشی

شاعر ادیب فاضل، از دانشمندان سدهٔ یازدهم، در تاریخ تألیف «زبدة الأصول» بهاء الدین عاملی گوید:

سلطان محققین برأی صائب ... بر اوج سپهر فضل مهر ثاقب

چون زبده نوشت سال تاریخ آمد ... منسوخ کن اصول ابن حاجب

(۱۰۲۰)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تفریشی

سید محمد فرزند زین العابدین تفریشی قمی

از عالمان اوایل سدهٔ چهاردهم، ادیب فاضل خوش خط نیکو نگارش، امام جمعه وجماعت درتفریش، فوایدی‌کلامی بخط خود درسال ۱۳۱۷ نوشته‌است.

توکل

توکل فرزند مشهدی ولی ملایری، حامد

در «سامن» ملایر به سال ۱۳۱۳ چشم بدین جهان گشود، پس از چندی پدرش با خانواده به «هرسین» اقامت گزیدند، در هرسین وکرمانشاه مقدمات علمی را بیاموخت،

و برای تکمیل مدارج علمی به نجف اشرف رهسپار گردید، اما دیری نپایید که به هرسین بازگشت و به کارهای ادبی و فرهنگی پرداخت.

در سال ۱۳۱۱ ش به استخدام ادارهٔ معارف درآمد و اولین دبستان و دبیرستان را در هرسین پایه گذاری نمود، و پس از سی سال بازنشسته شده و تا آخر عمر به وعظ و خطابه و ارشاد پرداخت، و هیچگاه از لباس روحانیت بیرون نشد تا در سال ۱۳۵۴ ش درگذشت.

نگارشش نیکو و شعر بی‌تکلف می‌سرود، دیوانش را به نام «مدیحة المعصومین» در چهار هزار بیت فراهم آورد و بیشتر شعرش دینی و در مدایح و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد، به نامش «توکل» وگاهی «حامد» تخلص می‌نمود و لقبش «صدر الشعراء» بود.

در ستایش حضرت باریتعالی گوید:

کردگارا چون تو بر بالای هر بالاستی
خالق ارض و سماء و آنچه در آنهاستی

ما بدرك ذات پاکت کور وکرّ و جاهلیم
لیک تو بینندهای و سامع داناستی

نیستی جائی و خالی نیست خود جائی زتو
هر کجا رو آورند این بندگان آنجاستی

لا مکانی و نگنجد در مکانها جای تو
گر مکانها بی‌تو باشد از چه رو برپاستی

ما همه از جاهلانیم وتو بر ما عالمی
ما همیشه بی‌توئیم اما تو خود با ماستی

داخلی بر جملهٔ اشیا نه همچون آب و گل
نی بمانند دوئیت خارج از اشیاستی

بی‌نشانی و ین نشانیها نشانیهای تو است

زانکه صانع بر همه دنیا ومافیهاستی

نی طبیعت نی عناصر نی نبات و نی جماد

نی زجزء ما یکون از علوی وسفلاستی

نی زنوری نی زظلمت نی زروحی نی زجسم

هرچه در خاطر خطور آرد ازان بالاستی

اینقدر دانم که چیزی مثل و مانند تو نیست

لا شریك لك وحید و مفرد و تنهاستی

بی‌لسانی لیك ناطق بر تمام قولها

سامع بی‌سمع باشی بی‌بصر بیناستی

بی‌شبیهی بی‌نظیری بی‌قرینی بی‌مثال

لم تلد باشی ولم تولد که بی‌همتاستی

چون در این مبحث پیمبر ما عرفنا گفته است

لب فرو بربند (حامد) از چه رو گویاستی

تویسرکانی

آقا ضیاء الدین فرزند محمد نبی تویسرکانی

از شاعران نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم، جنگی پرداخته است دارای حوادث تاریخی و منتخبات ادبی.

تویسرکانی

میرزا عبد الغفار تویسرکانی

دانشمند جامع علوم دینی، عارف صوفی ادیب نیکو نگارش، انواع خطوط را زیبا می‌نوشت و در نقاشی هنرمند، «حقیقت ایمان» و «برهان الدین» و «جواهر المعارف»

و «احیاء القلوب» از مؤلفات وی می‌باشد و آخرین را به سال ۱۳۲۰ پرداخته است.

از اوست:

عاقلی معروف در دیوانگی / گفت با درویشی از فرزانگی
حال تو چونست ای درویش راد / بازگو با من ز روی اعتقاد
گفت عالم وفق مقصود من است / گرچه آن از خالق معبود من است
گفت صد چندانی اما شرح آن / باز برگو کشف کن سرّ نهان
گفت چون عالم بأمر داور است / با قضای او رضایم در خور است
چون رضا گشتم بحکم نافذش / پس رضای حق مرا گردید خوش
عزلت و ذلت مرا یکسان بود / سقم وصحت راحت این جان شود
بی‌مراد من مراد هیچ کس / بر نیاید این تو را گفتیم و بس

تویسرکانی

محمد مقیم تویسرکانی

ادیب فاضل، از شاعران سدهٔ یازدهم، تاریخ اتمام «فرهنگ جعفری» خود را به سال ۱۰۴۰ چنین سروده است:

زیبد که از وجازت فرهنگ جعفری / ختم اللغه بگویمش ار نیک بنگری
چون کردم ابتدا و تمامش بهشت ماه / درسال (ختم) هجرت ختم پیامبری
دارم امید انکه چو بینی خطای من / بر من خطا نگیری و بی‌باك بگذری
ورزانکه خشم‌داری وپرخاش می‌کنم / تسلیم می‌کنم که داری و داوری

ثابت

میرزا آقا بابا اصفهانی

از شاعران سدهٔ سیزدهم با تخلص «ثابت»، گویا در اصفهان اقامت داشت. در سوگ

و تاریخ درگذشت حاج علی اصفهانی گوید:

حیف کاخر از جفای چرخ و بیداد فلك
حاجی عالی نسب حاجی علی رفت از جهان
گوهر بحر سعادت اختر برج شرف
مظهر لطف اله و قوهٔ خلق جهان
آنکه مثلش زاهدی از مادر گیتی نزاد
وانکه چون او متقی نامد بقرنی از قران
صاحب فهم و ذکا و خلق خوش آن پاکزاد
زبده اهل کمال و فخر جمله حاجیان
معدن صدق و صفا و درّ یکتای ثمین
سرو گلزار حیا و افتخار مؤمنان
گلبن نخل حیات او به ایمای اجل
از بلای صرصر گردان شدی ناگه خزان
از فراقش چشم یاران جملگی دریای خون
تا فلك رفته ز هجرش نالهٔ پیر و جوان
چون ز دنیا الغرض شد عازم دار بهشت
رخت رفتن بست وشد در جانب جنت روان
با دل زار از پی تاریخ او «ثابت» نوشت
بزم جنت مسکن حاجی علی شد زین جهان

ثریا

میرزا حیدرعلی فرزند حسین طهرانی، مجد الأدباء

در کرمانشاه به سال ۱۲۵۰ زاده شد، در جوانی به طهران آمد و به تحصیل علوم دینی

وادبی اشتغال ورزید، دارای خطی خوش وانشائی نیکو بود، بیشتر شعرش را دربارهٔ معصومین علیهم السلام می‌سرود با تخلص «ثریا» وگاهی «مجد». تا سال ۱۳۱۲ زنده بود.

از او است:

بخاك پای نكویان مراست روی نیاز ‌ ‌ ‌ بكیش اهل دل این گونه واجبست نماز
ز هر دو كون ترا بی‌نیاز گرداند ‌ ‌ ‌ براستی كنی ار سوی دوست روی نیاز
كند چو یار حجازی عراق را آهنگ ‌ ‌ ‌ مخالفاست كس ار روكند بسوی حجاز
ز خواجگان جهان چشم بندگی دارم ‌ ‌ ‌ بیمن عاطفت خواجگان بنده نواز
چو باز دیده فرو بستم از همه عالم ‌ ‌ ‌ برویت ای شه‌خوبان چودیده كردم باز
حدیث عشق نشاید بدل نهفت بلی ‌ ‌ ‌ نمی‌توان همه كس را گرفت‌محرم راز
مرا ملامت از عشق تست بیحاصل ‌ ‌ ‌ سبكتكین نكند ترك دوستی ایاز
شب فراق تو بنمود رو بكوتاهی ‌ ‌ ‌ غروب كرد مرا آفتاب عمر دراز
رقیب گرد تو پروانه‌وار گشت وچو شمع ‌ ‌ ‌ گذشت عمر (ثریا) همه بسوز وگداز

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ثمر

میرزا حسین فرزند محمد علی انصاری اصفهانی

ادیب اریب، منشی مورخ، دارای آثاری بسیار به نظم و نثر، واقف به بعضی از زبانهای اروپائی، بعضی از مجلدات کتابش «تاریخ جنگ شرق اقصی» را به سال ۱۳۲۹ بپایان برد.

جائسی

سید عبد الله رضوی جائسی هندی

ادیب فاضل، به فارسی واردو شعر می‌گفت، قصیده‌ای در سوگ امیر سرهنری منکمری در سال ۱۳۷۴ سروده است.

جابری

شیخ محمدحسن فرزند محمد علی جابری انصاری استرابادی

عارف دانشمند ادیب، از شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم، دوست شیخ محمد قاسم کاظمینی معروف به ابن الوندی.

او راست:

دل آگه بسان خانه‌ای هست   یقین میدان در او جانانه‌ای هست
برای دل شدی کعبه مشرف   که تا داند که صاحب‌خانه‌ای هست
زشوق کعبه خون از دل چه ریزی   بغیر از کعبه هم کاشانه‌ای هست
مشو اندر شکست دل تو زنهار   نه بینی تا در او بتخانه‌ای هست

همه مردم بقید خود گرفتار
مگر در قید او دیوانه‌ای هست

و نیز گوید:

در ظلمت شب زفیض فالق‌اصباح   بیدرد چرا تو غافلی از آن راح
از بهر گشود باب صبح انجاح   برگیر برای خود تو مفتاح فلاح

جاجرمی

شیخ ابوالحسن فرزند محمد کاظم جاجرمی

متبحر در فلسفه ولی مخالف آن، صوفیان را خالی از دین و آنان را جبری مذهب می‌داند، نزد امرا و بزرگان عصر دارای مقامی والا بود و در بر آوردن نیازهای مردمان کوشش می‌نمود، در تدریس و نشر علم کوشا، از دانشمندان و شاعران سدهٔ سیزدهم. دارای منظومه‌ای است بنام «اخلاق الأولیاء» و در پایان آن گوید:

همت کارت بوفق مصلحت باد   ز تو دین خدا را تقویت باد

جاوید

میرزا حیدر قلی فرزند نور محمد خان سردار کابلی

از دانشمندان برجستهٔ عصر خویش بود، در کابل به سال ۱۲۹۳ چشم بدین جهان گشود و در کرمانشاه به سال ۱۳۷۲ درگذشت. در نجف اشرف و کاظمین و کرمانشاه دانش بیندوخت و به زبان فارسی و عربی و انگلیزی و سانسکریت و عبری تسلط کامل داشت و از دانش‌های مختلف بهره برده بود. در علوم غریبه و ریاضیات استاد و بیش از سی و پنج کتاب تألیف نمود که از آنهاست «تحفة الأجلة» و «ترجمه انجیل برنابا» و «مطلع الفجر در علم جفر» و «مناهج الوفاق» در علم اعداد و أوفاق.

به فارسی و عربی شعر می‌گفت با تخلص «جاوید» در شعر فارسی، دارای دیوانی است برای هر یك از دو زبان.

در تخمیس شعری از شیخ بهاء‌الدین عاملی گوید:

تا لعل شکرخای تو بوسیده‌ام امروز — تا حرف روان بخش تو بشنیده‌ام امروز
تا سیب زنخدان تو بوئیده‌ام امروز — تا سرو قباپوش ترا دیده‌ام امروز
در پیرهن از شوق نگنجیده‌ام امروز

ای زهره جبینی که بود ماه غلامت — سروی به چمن نیست بسان تو به قامت
مست توام و نیست مرا روی ندامت — هشیاریم افتاد به فردای قیامت
زان باده که از دست تو نوشیده‌ام امروز

تا در حرم عشق تو گردیده مرا جا — از کشور لا روی نمودم سوی الا
شد خلعت فخرم ببر از عالم بالا — صد خنده زند بر حلل قیصر و دارا
این ژندهٔ پر بخیه که پوشیده‌ام امروز

هان شانه مزن بر سر آن زلف سمنبوی — ترسم که رود بوش بهر سمت و بهر کوی
جانا تو اگر چین زنی از ناز بر ابروی — افسوس که برهم زده خواهدشود از اندروی
شیخانه بساطی که فرو چیده‌ام امروز

گر دیدهٔ حق‌بین به جمالش بگشائی مجنون صفت از پردهٔ ناموس برائی

(جاوید) بیا بگذر از این زهد ریائی بر باد دهد توبه صد همچو (بهائی)

آن طرهٔ طرار که من دیده‌ام امروز

جعفر

ملا جعفر سبوئی رودباری

گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم، به نام خود «جعفر» تخلص داشت. از اوست:

یا رب به جلال و قدر احمد یا رب به رسالت محمد

یا رب به علی آل عمران آن مظهر حق و سر سبحان

یا رب به بتول وعز وجاهش هم محسن طفل بی‌گناهش

یا رب به حسن شهید الماس یارب به حسین وهم به عباس

یا رب به علی عز و تمکین یا رب به علوم باقر دین

ای بار خدا بحق جعفر هم موسی کاظم مطهر

یا رب به شهید دانهٔ نار یارب به تقی و شاه ابرار

یا رب به نقی شه زمانه هم عسکری آن در یگانه

یا رب به امام ختم مطلق یابد ز ظهورش شرع رونق

بخشی زکرم تو جرم یاران یعنی گنه گناه‌کاران

(جعفر) که مجرمی‌است دربند محتاج به رحمت خداوند

امید وی از خدای اکبر بخشد گنهش به روز محشر

جعفری

محمد حسن فرزند محمد رحیم خوئی تبریزی

فاضل ادیب خوش خط در نگارش نستعلیق، از شاعران سدهٔ سیزدهم با تخلص

«جعفری»، مشهور به «عطار» و به کار پزشکی در تبریز اشتغال داشت، گویا در اصفهان تحصیل کرده است.

او راست:

ابن زیاد گفت که کمتر از زنیم — خنجر برای آل محمد نمی‌زنیم

هماز در غوایت ومشاء با نمیم — حلاف ومعتد وعتل وهم زنیم

و نیز گوید:

نشان عاشقی پروانه دارد — که او از سوختن پروا ندارد

در آتش سوخته پرهای جانش — برای دیگری پروا ندارد

جلال

جلال الدین محمد فرزند ابوتراب مرودشتی اصطخری شیرازی

از عالمان مشهد مقدس در نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم، دارای اجازهٔ روایتی از شیخ محمدباقر بیرجندی، ادیب شاعر به فارسی و عربی، شعر فارسی وی با تخلص «جلال»، خط نسخ ونستعلیق را نیکو می‌نوشت، جنگی دارد که بعضی فواید آن را به سال ۱۳۳۲ نگاشته است.

در مدح و منقبت امام زمان «ع» گوید:

عاشق روی تو صاحب نظری نیست که نیست
عاکف کوی تو هر با بصری نیست که نیست

غائبی از نظر و در بر ارباب نظر
پرتو روی تو بر بوم و بری نیست که نیست

گرچه ای کنز مطلسم تو نهانی لیکن
از تو در علوی و سفلی اثری نیست که نیست

بـا رقـیبان نـتوان گـفت عیان سرّ حبیب
ورنه از پیش تو ما را خبری نیست که نیست
نـه همین هستی من سوخته از آتش هجر
ازغم هجر تو خونین‌جگری نیست که نیست
تو ایا طلعت میمون چه همایون فال
که ز عشق تو بدلها شرری نیست که نیست
من ندانم که چه حسنی است خدا داد تو را
که بهر سو نگرم منتظری نیست که نیست
منتظر مسلم وهم گبر و یهود و ترسا
چه که‌این مژده خود اندرزُبُری نیست که نیست
سری از پردهٔ غیبت بدر آر و بنگر
به کف از بهر نثار تو سری نیست که نیست
یك دم از خلوت غیبت به تماشا به خرام
که تو را کشته بهر رهگذری نیست که نیست
بجلال تو که در مخزن اسرار جلال
از ولای تو فروزان گهری نیست که نیست

جناب

ابوالقاسم فرزند احمد جناب

گاهی محمدقاسم نیز نامیده می‌شد، از فضلا و شاعران فارسی سرای اواخر سدهٔ سیزدهم وگویا اوایل سدهٔ چهاردهم، «دبستان سخن» را در چند جلد تألیف کرده و جلد سوم آن را به سال ۱۲۸۹ پرداخته است.

جوهر

نور الدین غلامحسین خان فرزند محمد صادق قریشی

عارف عالم فاضل، فارسی و عربی و هندی را نیکو می‌دانست و به فارسی و اردو شعر می‌گفت، در «محمدآباد ـ بیدر» هند سکونت داشت، کتابهای «فضایل مرتضوی» و «جوهر دانش» از اوست و دومین را به سال ۱۲۱۲ پرداخته است.

در مدح پیامبر اکرم «ص» گوید:

فرستادهٔ درگه کردگار — نمایندهٔ راه پر استوار
برایش همه چیز آمد ببود — خداوند او را چها وا ستود
هیی پیشوای فرستادگان — برارندهٔ کام آزادگان
رسانندهٔ نامهٔ کردگار — پی بند وبست همه روزگار

* * *

چه هند وچه سند وچه روم وچه زنگ — زکیشش همه تازه با آب و رنگ

* * *

زهی پیشوای مهان و کهان — بزرگ و شهنشاه شاهنشهان
شهنشاه باداد و دانش دلیست — سپه‌دار با فروبینش دلیست
زانگشت مه راد و پیکر نمود — هلال‌ابروش‌چون‌خدنگ آزمود
چو بود او همی سایه کردگار — نبوده از آن سایه‌اش آشکار
غباری ز خاك رهش بیگمان — بود سرمهٔ دیدهٔ سروران

جهرمی

سید حسین فرزند لطف الله موسوی جهرمی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، جنگی برای سید علینقی صدر الأفاضل جهرمی شیرازی فراهم آورد و در آن بعضی از اشعار خود را نیز افزود.

حائری

شیخ محمد حسین فرزند ابراهیم حائری، فخر المتکلمین

در کربلا زاده شد و در نجف علم بیندوخت و در ساری سکونت گزید، واعظ نیکو سخن دارای انشائی استوار، لقب «فخر المتکلمین» و «ملك المتکلمین» و «الفاضل النجفی» بخود می‌داد، کتابهائی تألیف نموده است چون «کنز الجواهر» و «فرادیس القدس» و «فردوس الأطائب» و «سراج وهاج» و «قانون انسانیت» و جز اینها.

این دو بیت از اوست:

نایافته بر هر آنکه آمد برگشت — گرگشت نمود یا که شد ناظر دشت

ای آنکه قدم نهی در این باغ دوار — میدان که بهار وی خزان خواهد گشت

حزین

میرزا عبد الرحیم شیروانی

در اردبیل زاده شده و در «شماخی» تربیت یافت، چندی در ترکیه در اسارت بسر برد پس از آن به ایران پناه برد و در شیراز به کارهای دولتی اشتغال داشت، در سفرها علم بیندوخت واز محضر علما استفادها کرد، به فارسی و ترکی شعر می‌گفت و «حزین» تخلص داشت. «مظهر الترکیه» و «سراج الیقین» از تألیفات وی است که دومین را به سال ۱۱۹۱ تألیف کرده.

در مناجات گوید:

از ازل تا به ابد خلق زمین و آسمان

متفق در وحدتش ور مختلف باشد زبان

هند و روم ایران و توران و جمیع کاینات

هر یکی طرزی ستایندش بهر شهر و مکان

ترك و تازيك و عرب از مؤمن از كافر بود
كرده است هريك از ايشان حمد حق ورد زبان
كعبه وبت خانه ودير وحرم هرجا كه هست
عالمی را رو بسوی اوست كش نبود مكان
مقصد ومعبود او هر چيز «شیء» صادق است
جمله را هستی از آن كو را نمی‌باشد نشان

حزينی

سيد مير محمد فرزند ابوطالب موسوی استرابادی

دانشمندی است جامع، اديب نيكو نگارش، از شاعران سدهٔ دهم، دوستدار اهل بيت عليهم السلام، دارای تأليفاتی متعدد چون «تفسير آية الكرسی» و «سرور النساء» و «حدائق اليقين» و «حديقة الرياحين» و «شرح خطبة البيان».

از اوست:

از بعد دلايل الهی — با شرح و بيان آن كما هی
معلوم شدت كمال آن شه — كز رفعت او شدی تو آگه
يعنی كه علی ذی المعالی — دين پرور و سرور اعالی
غواص لآلی معارف — نقاد جواهر عوارف
لطف حق و مظهر عجايب — مستظهر مظهر غرايب
آن كس كه به او كند تولا — مؤمن بود و ز اهل تقوی
صد باره اگر كنی تولا — مؤمن نشوی تو بی‌تبرا

و در ترجمه گفتار مولا اميرالمؤمنين «أنا يعسوب الدين» گويد:

منم سلطان دين وشاه مردان — امام و پيشوای اهل ايمان

حسامی

زیب العلما فرزند حسام حسامی

در محضر سید جعفر دارابی کشفی علم بیندوخت، سالیانی در تبریز سکونت گزید و در آن دیار با بزرگان اروپائی آشنائی بهمرساند و با آنان گفتگوهائی مذهبی داشت، شعر نیکو می‌گفت با تخلص «حسامی»، «شرح قصیده حمیری» را به سال ۱۲۷۱ پرداخت.

حسن

نظام الدین حسن حسینی آملی

از ادیبان و شاعران سدهٔ هشتم، به فارسی و عربی شعر می‌سرود با تخلص نامش «حسن»، پاره‌ای از اشعار خود را در جنگ تاج‌الدین احمد وزیر به سال ۷۸۲ نوشته است.

حسن

شیخ حسن قاری سبزواری

اصلاً از اهالی سبزوار و در مشهد مقدس سکونت داشت، بیش از چهل سال در مسجد گوهرشاد به وعظ و آموزش قرآن کریم پرداخت، در علوم غریبه ماهر و با ادبیات عربی و فارسی آشنا بود و به نام خود تخلص می‌نمود.

«مطالع الأسرار فی شرح مشارق الأنوار» را به سال ۱۰۹۰ و «ابواب البیان» را به سال ۱۰۸۶ بپایان برد.

او راست:

اثر در طبایع بتدبیر اوست — به نیروی بازوی تسخیر اوست
مکین و مکان در سواد عدم — شده روشن از نور تنویر اوست
به پهلوی هم چیده نقاش صنع — همه رنگها بهر تصویر اوست
شده عالمی محو نظاره‌اش — همه پای دلها بزنجیر اوست
(حسن) بادل وجان در این انجمن — گرفتار حُسن جهانگیر اوست

حسنی

معین الدین حسنی

ادیب شاعر، ترجمه دو بیت منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام «وکن مؤمناً براً امیناً ولا تخن..» را چنین سروده:

می‌باش امین و مؤمن و نیکوکار   زیرا که امین راست امان روز شمار

ور اهل خیانتی مباش ایمن از انک   خاین باشند بیشتر اهل النار

حسین

حسین فرزند حسین قاری اصفهانی، جلال الدین

در علم قرائت و تجوید متبحر، اشعاری با تخلص نامش «حسین» می‌سرود. در پایان کتاب خود «ایضاح المعانی فی شرح حرز الأمانی» قصیده‌ای آورده و بیت آخر آن چنین است:

حسین از او رضا جوید   همیشه این سخن گوید

که ای حق تو نگه دارم   مبادا باطلی گردم

حسینعلی

حسین علی فرزند محمد

شاعری شوخ طبع طنز گوی، به فارسی و عربی شعر می‌گفت، جنگی به خط خود در سالهای ۱۲۵۳ ـ ۱۲۵۸ فراهم آورده ودر آن اشعاری از خود بیادگار گذاشته است.

این بیت از او است:

ظهور ثریا بهنگام صبح   چه انگور بیض منور بود

حسینی

ابوطالب حسینی

از شاعران اوایل سدهٔ دوازدهم، از آثار او «جذبه حیدری» در بیش از پنج هزار بیت می‌باشد، در فضایل و مناقب مولا امیرالمؤمنین علیه السلام سروده و در آغاز آن گوید:

بنام خدا می‌کنم حمد او / چه نام بزرگست نام خدا
جهان داوری را ستایش سزا / کش این هفت لشکر بزیر لوا

حسینی

سید محمد تقی فرزند ابوالحسن حسینی

فاضل ادیب شاعر، خواهر جوانش «طاهره» به سال ۱۳۲۷ درگذشت، از زبان او این ابیات را سروده است:

ز جور چرخ بد آئین زگلزار جهان رفتم
ز حسرت از بر یاران دو چشم خون فشان رفتم
فلك نگذاشت از باغ جوانی یك ثمر چینم
خزان‌شد گلشن عمرم‌درین [سن] نوجوان رفتم
جگر خون مادر و بابم از این غم تا صف محشر
نبیند کس چنین دردی که من چون ناگهان رفتم
کشیدم رخت در جنت بزیر سایهٔ طوبی
شدم در خدمت زهرا سوی باغ جنان رفتم
لحد شد حجلهٔ شادی برایم در جهان آخر
گذشتم زین جهان بر سوی خلد جاودان رفتم
ز اقوامم فلك افکند چرخ بی‌وفا دورم
حلالم کن که از باغ حیات ای باغبان رفتم

حسینی

سید محمد رحیم حسینی

ادیب شاعر، از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم.

این رباعی از اوست:

در هر دو جهان یار وفادار یکی‌است | یاری که بود مرا سزاوار یکی است
از دیده و دل بغیر از او دیده نشد | دایم ز دو دیده‌ام نمودار یکی است

حقیقی

شیخ علی فرزند عبد الله حقیقی حائری

در کربلا سکونت گزید، فاضل ادیب شاعر با تخلص «حقیقی»، به سال ۱۱۳۱ کتاب «نظم الدرر فی فضائل علی خیر البشر» را پرداخت.

حیران

سید محمد حسین فرزند علی میرجهانی

عالمی وارسته، در حوزهٔ اصفهان و نجف اشرف مراتب علمی را پیمود، پس از بازگشت از نجف چندی در اصفهان و مشهد مقدس و طهران اقامت گزید و سالهای آخر عمر در اصفهان ماندگار شد، پس از تحصیل به تدریس و تألیف اشتغال می‌ورزید و سی کتاب و جزوه برای او یاد کرده‌اند، چون «البکاء للحسین» و «الجنة العاصمة» و «مصباح البلاغة فی مشکاة الصیاغة» و «نوائب الدهور فی علائم الظهور» و «ولایت کلیه» و «تفسیر ام الکتاب» و «گنج رایگان». به سال ۱۳۱۹ در یکی از قرای جرقویه چشم بدین جهان گشود و سال ۱۴۱۳ در اصفهان دیده از جهان فرو بست.

مرحوم میرجهانی دارای اشعار فارسی است با تخلص «حیران» در مدح و منقبت حضرات معصومین علیهم السلام، پراکنده در تألیفاتش و چاپ شده در دیوانی بخط زیبایش. این

قصیده را در التجا به ولی عصر علیه السلام گفته است:

من بغیر از آل طه هادی و رهبر ندارم / زاد راهی جز ولای آل پیغمبر ندارم
هر کسی نازد بناز و نعمت و عنوان دنیا / جز نیاز این رو سیه بر درگه داور ندارم
روز و شب در انتظار مقدم محبوب یزدان / مهدی صاحب زمان من حاجت دیگر ندارم
ای امام منتظر خود آگهی از حال زارم / تا بود جان بر تنم از مهر تو دل برندارم
ریزه‌خوار خوان احسان توأم ای‌قطب‌امکان / من ولی نعمتی از حضرتت بهتر ندارم
تا سپردم دل بتو از خلق عالم دل بریدم / دلربائی کردی ومن غیر تو دلبر ندارم
کی شود روزی که من دیدار زیبای تو بینم / وانگه ازدامان‌جودت‌دست حاجت برندارم
رو سیاهم بی‌پناهم غرق عصیان و گناهم / شرمسارم سر بزیرم توشهٔ محشر ندارم
از تو دارم من امید دستگیری در دو عالم / شافعی جز دودمان ساقی کوثر ندارم

گرچه هستم رو سیه اما سگ این آستانم
زار وحیران جزلقایت شوری‌اندرسر ندارم

حکیم قبلی

محمد فرزند عبد الغفور خوئی تبریزی

پزشك خاص ناصرالدین شاه قاجار، جامع بین طب قدیم و جدید، اصلاً خوئی و در تبریز سکونت گزید و به «حکیم قبلی» نام بردار بود، دارای انشائی نیکو واشعاری بلند، کتابهای «انوار الناصریه» و «مجمع الحکمتین و جامع الطبین» و «تعلیم نامه» و «درّ مکنون» و «قرابادین» و «شرح قصیده بانت سعاد» از اوست.

در آغاز ترجمه قصیده بانت سعاد گوید:

شد دور ز من سعاد آن سرو بلند / دل در تهش امروز سقیم‌است ونژند
مغلول ومقید است زان سان که ورا / کس فدیه نداده تا رهاندش از بند

خائف

شیخ عبدالرزاق فرزند علی اصغر قمی

فاضل ادیب، سالها در صحن مقدس حضرت معصومه «ع» به بیان مسائل شرعی و وعظ اشتغال داشت. به سال ۱۳۷۰ (یا ۱۳۷۵) درگذشت.

خادم

شیخ زلفعلی فرزند محمدکریم اغوزلوئی زنجانی

از علمای شهر زنجان و دارای تألیفات دینی است، چون «فیض الزهراء» و «اسرار الطفوف» و «کم ترك الأول للآخر»، دارای اشعاری است در ستایش و سوگ اهل بیت علیهم السلام به فارسی و عربی و ترکی با تخلص «خادِم». سال ۱۳۴۵ در زنجان درگذشته است.

در آغاز قصیده‌ای طولانی گوید:

ای خوش آن روز که بُد جانم   شاد و خرم بوصل جانانم
کربلا بود مصر سلطنتم   بود ارض غری چو کنعانم
دید از من جسارتی که نموده   صنمم مبتلا به هجرانم
نار هجران کافیم بودی   کرده پرّان بنار زنجانم
گفتم ای یار مهربان که مگر   من بی‌سر خلیل رحمانم
یا مگر یوسف نبی هستم   جای دادی بچاه و زندانم
این همه دكّ طور و تخویفم   من مگر موسی ابن عمرانم
یا مگر شیخ انبیا هستم   که در انداختی بطوفانم
کردیم مبتلا بقحط و بلا   بوذرم من و یا که سلمانم
گفت کفران نعمتم کردی   منع کردم زجود و احسانم
وجه دیگر حکیم و کامل   جای هر شیء را همی دانم
خواستم جوهرت کنم کردم   مبتلا بر پتك و سندانم

خاک

سید میر محمد فرزند عبدالحسین قزوینی

در قزوین به سال ۱۲۸۳ چشم بدین جهان گشود، از خاندان علمی برخواسته، ادیب فاضل شاعر با تخلص «خاک»، ملقب به «صدر الاسلام» و «صدر الصدور» بود، کتاب «شرح الصدور فی حقائق الأمور» از اوست.

خاکی

میرزا حسین کرمانی

اصلاً از کرمان و در اردبیل سکونت داشت، در شعر «خاکی» تخلص می‌نمود، به سال ۱۳۱۰ از این جهان رخت بربست.

در مرثیهٔ حضرت علی اکبر گوید:

چو لیلا ماند زاب دیده مجنون وار پا در گل
عنان توسن اکبر گرفت و گفت راز دل
الا ای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری
که درلوح دلم جزنقش رویت نیست تصویری
من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم
بگردن همچو مجنون ازخم زلف تو زنجیری
توچون تصویربی‌جان دربیابان محو وحیرانی
زبان بگشا مرا خورسند کن باری به تقریری
بمقتل میروی جانا مکن بر مرگ تعجیلی
ز دنبال تو می‌آیم من ای فرزند تأخیری
نمی‌پرسی چرا حالم در این عالم ترا دارم
ندارم غیر مادر بودن ای فرزند تقصیری

مگر سنگ است مرآت دل تنگت که نیاندیشد

از این آهی که دارد در دل فولاد تأثیری

ترا ای نوجوان شبها به مهد ناز پروردم

بأمیدی که امروزم بگیری دست در پیری

خدا را زین سفر ای نو سفر فسخ عزیمت کن

اگر دانی که مقرون است تدبیری به تقدیری

میان دفتر شاه شهیدان خامهٔ (خاکی)

ندارد غیر از این طغرا نگاری هیچ تحریری

خاوری

سید اسماعیل خاوری[1]

غزل و رباعی را نیکو سراید با تخلص «خاوری»، گویا در اصفهان سکونت داشته که آن شهر را نکوهش کند و آرزوی رفتن به شیراز دارد:

تنگدل گشته کنون خاوری از اصفهان   خیز ای بخت مرا جانب شیراز رسان

او راست:

طعنه بجام جم زند نرگس مست‌یار ما

دفع خمار غم کند بادهٔ بیخمار ما

باده بیخمار ده ساقی بی‌شمار ده

آنچه بود بکارده باده‌کشی است کار ما

دسته گذار سینه را باز کن این سفینه را

تا نگری سفینه را پر ز غم نگار ما

---

۱. شاید میرزا محمد اسماعیل خاوری مازندرانی از شعرای سدهٔ سیزدهم باشد.

عشق تو دام رستگان هجر تو بند بستگان

خط تو روز خستگان زلف تو روزگار ما

کشت چمن نکن فزون جانب ما ببین کنون

کین همه اشك لاله گون ریخته در کنار ما

چشمه همی سراب شد جلوه گه غراب شد

ظلم نگر خراب شد شهر ز شهریار ما

قسمت اگر شود همی هست نصیب عالمی

در دو جهان کجا غمی چون غم انتظار ما

هر که در آن درش مقر واز بر خلق مُعتبر

دوری از آن خجسته در ریخته اعتبار ما

طعنه زنند سرسری خلق بحال (خاوری)

تا بجهان بود بری شیفتگی است کار ما

این رباعی از او است:

لبهای حیات آب حیوان من است — مژگان حیات دزد ایمان من است

گویند به مرده جان دهد آب حیات — چون شد که حیات آفت جان من است

و نیز او راست:

شمع شب و شاهد و شرابست اینجا — چنگ و نی و بربط و رباب است اینجا

برخیز و بنوش در سماع آی برقص — هان ای خفته چه جای خوابست اینجا

خبازان

حاجی ملا خبازان خوئی

اشعاری که از وی دیده شد در شأن اهل بیت علیهم السلام و مخصوصاً مراثی می‌باشد، تفصیل احوال او را نیافتم. شخصی پاره‌ای از اشعارش را با لقب «سلطان الشعرا» در منزلش

در «کنار» به سال ۱۳۹۸ نوشته است.

در مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام گوید:

سپهرا این چه رفتار است با شاه جهان کردی
جهان را ای جفاگستر بکام دشمنان کردی

یکایک یاورانش را به شمشیر ستم کشتی
پس آنگه یکه و تنها به جنگ کوفیان کردی

برای کشتن یک تن هزاران لشکر آوردی
هزاران چشمه از یک تن به یک صحرا روان کردی

زدی بر پیکرش زخم از سنان و خنجر و پیکان
ولی زان زخمها زخم سرش را جانستان کردی

پس آنگه از سر زین واژگون بر خاک افکندی
زمین کربلا را برتر از نه آسمان کردی

نمایان ماه تابان را بخاک اندر بغلطاندی
و یا خورشید رخشان را بخون اندر طپان کردی

بسی بی‌آبروئی را بعرش کبریا بردی
یکی ابلیس خوئی را بسرّ لا مکان کردی

حجاب الله را آلوده خون بر خاک بنهادی
کلام الله را بر زیر پای مشرکان کردی

به‌نازک‌خنجرش خون‌ریز خون‌ریز خنجرازجفاکردی
یکی خون‌ریز خنجر را بیکدم خون چکان کردی

زخون دریای خون کردی بطوفان وادی عالم را
شکستی کشتی ایجاد را بی‌بادبان کردی

بسنوك نیزه از نور جمالش آشکارا شد
همان نوری که در طور آشکارا شد نهان کردی
سر نعش پسر بر سر زنان شد نوحه‌گر زهرا
در آن صحرا که جبریل امین را نوحه خوان کردی

خراسانی

محمد جعفر فرزند محمد طاهر کرمانی خراسانی اصفهانی

عالمی است جامع علوم عقلی و نقلی، دانش را از محضر علامهٔ مجلسی در اصفهان فرا گرفته واز وی اجازه حدیث دارد، سال ۱۰۸۰ ولادت و ۱۱۷۵ درگذشته است. کتابهای «طباشیر» و «فواید الأخیار» از نگارش‌های او می‌باشد، در کتابهائی که در سالهای آخر عمر تألیف کرده سخنانی آمده است که از دید مذهبی بر وی خرده گرفته‌اند.

این ابیات از اوست:

غرقیم در گنه نظری کن بسوی ما — ما را امید آنکه نیاری بروی ما
خود گفته‌ای چو عهد شکستی بیا بیا — کس نا امید باز نگردد زکوی ما
رفتیم از درت چه ندیدیم روی کس — باز آمدیم رفته ز رو آبروی ما
دست تهی و نامهٔ عصیان شده سیاه — از آب رحمتت بنما شستشوی ما
از خاك آمدیم و سراپای ما خطاست — عفواست کاردوست گراینست خوی ما

خسرو

ملا خسرو

شعر را نیکو می‌گفت، این دو بیت را در سال ۹۷۳ از خود دانسته است:

ز تاب می شده گل گل رخ منور او — نموده بادهٔ یاقوت رنگ جوهر او
شبم سیه نبود بلکه روز هجرانست — که سوخت آتش آهم زپای تا سر او

خفائی

میرزا حسن فرزند علی طبیب طهرانی، لسان الأطباء

در طهران اقامت داشت و بیشتر اشتغالش به پزشکی، در ادبیات ماهر و دارای انشاء نیکو و شعر خوب با تخلص «خفائی» یا «حکیم»، لقب «لسان الأطباء» را بخود می‌داد.

کتابهای «زبدة التجارب» و «شرح قصیده فخر القضاة رازی» از تألیفات وی و جنگی به سالهای ۱۲۷۹ ـ ۱۳۱۱ گرد آورده است.

در مطلع قطعه‌ای گوید:

تا بحق روی نیاز و دل ریش آوردیم — لعل نوشینش بلب بی‌غم نیش آوردیم

خلخالی

سید ابوالقاسم فرزند محمد مهدی موسوی خلخالی

فاضلی است که شعر را نیکو می‌سرود. دو بیت از دو قصیده در سوگ برادرش را به سال ۱۳۱۳ در مجموعه‌ای نوشته بود:

زخم من ازپند ناصح کی شود مرهم پذیر — زخم در دل داشتن مشکل‌تر از هر جاستی

* * *

رفتی خیالت ماند در دل — چنان کز کاروان آتش بمنزل

خلخالی

سید زکی فرزند عبدالباقی فرزند محمد زکی حسینی خلخالی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، چندی در نجف اشرف اقامت داشت و از استادان دانشور حوزه بهره‌های علمی می‌برد، گویا از شاگردان سید محمد مهدی بحرالعلوم نجفی بود که ارجوزهٔ فقهی وی «الدرة النجفیة» را به نظم ترجمه کرده است. شعرش نیکو احتمالاً با تخلص «فرهنگ» و نثرش استوار می‌باشد.

در ستایش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

ای که در نعتت زبان اندر دهن چون برگ گل
در میان غنچه از صبح نفس گردیده حل
طایر جان چون در آید بر سر آن گل بدم
دم نیارد زد در آنجا بلبل باغ اِرم
هر چه او نعت تو باشد چون در آرم بر ضمیر
هیچ بهتر این نمی‌بینم که هستی بی‌نظیر
در کمال و در جلال و قدرت وجود و کرم
مهر وقهر وجاه وعزّ ورتبه حق را محترم
غیر حق از سرّ ذات تو کسی آگاه نیست
آری آری سرّ حق را بهر هر کس راه نیست
تا قدم بنهاد زین سو آدم از خط عدم
خیر مقدم مرحبا بشنود از تو دم بدم
نوح را طوفان حیرت رخنه بر کشتی رساند
لطف حق در مأمن جودی به جودت برنشاند
آب حیوان را خضر ظلمات را اسکندری
بر سپهر قدرت حق آفتاب انوری
گه به ابراهیم در گلزار آتش مونسی
گه به آب اندر ز ماهی دستگیر یونسی
تا بدستت خاتم حکم ولایت حق سپرد
شوکت و جاه سلیمان را هماندم یاد برد
بر سلیمان دیوها کردند اگر فرمانبری
او خود آمد چاکر تو با همه دیو و پری

از گریبان اطاعت کرد یوسف سر بدر

حسن آن خدمت ز وی یکسر جهان را کرد پر

با کلیم الله کلامی کز فراز طور بود

حرف عشقی چند از تو در درخت نور بود

در دبستان خانهات ادریس را کوشش بدرس

در دم گفتار تو عیسی نیارد زد نفس

در شب معراج پیغمبر که بودی روی فرش

وین عجب سرّی که با وی بر نشستی فوق عرش

روشن است اینجا خرد را شمع بینش بی‌نسیم

با نبی بودی یکی نه آن یکی کاید دو نیم

در گلستان وجودم هر گلی را بوی تُست

نغمهٔ هر بلبل شوریده گفت وگوی تست

هر سخن کز وصف تو بر گوش دریا می‌خورد

عقد لولو زان کند در سینهٔ خود پرورد

لوحش الله ای خرد اینجا دگر بر خود مپیچ

بر سر عجز آ وگو سر در نیاوردم به هیچ

آنکه ممدوح حق آمد حقّ برو مدّاح بس

زآنکه حقّ مدح او جز حق نیارد کرد کس

بعد مدح مصطفی ومرتضی از ما سلام

باد بر اولاد ایشان شهریاران کرام

پادشاهانی که در برج امامت اخترند

چون جد واب در دو عالم مهترند و بهترند

هـر دو عـالم از وجـود ذات ایشـان بـرقرار
بـار الهـا تـو بـدیشانم مـرا محشور دار
در صـف ایشـانم آور مـام و هـم بـاب و نـیا
بلکه جـمله نجمهٔ مـا را کـه هستند در ثـری

خلخالی

ملک سعید فرزند محمد خلخالی

عارف صوفی وحدت وجودی، اصلاً آذربایجانی و در شیراز سکونت داشت، او را تکفیر کردند و از اشاعره دانستند، در رد این تهمت کتاب «التحفة العلویه» را پرداخت، به فارسی و لری شعر می‌گفت، به سال ۱۰۱۳ در شیراز چشم از این جهان فرو بست.

این رباعی از اوست:

تا طی بسـاط مـلک هستی کـردیم   بی‌نقص خودی خداپرستی کـردیم
بـر مـا مـی‌وصل نـیک مـی‌پیمودند   تف بر رخ ما که زود مستی کردیم

در پاسخ آنانکه او را تکفیر کردند گفته:

بر ما فقیه نسبت چـندین گـناه کـرد   بر ما گذشت و نامهٔ خود را سیاه کرد
منصور را نبود گـناهی جـز ایـنکه او   آیـینه را بآیـنه دار اشـتباه کـرد

خلوتی

میرزا محمد ابراهیم فرزند میرزا احمد محلاتی

نسب به خواجه نصیر الدین طوسی می‌برد، در طهران به سال ۱۲۵۲ زاده شده و در همان شهر پرورش یافته است.

در عنفوان جوانی پیشخدمت خاص خلوت ناصر الدین قاجار شد و بدین مناسبت تخلص «خلوتی» را بخود داد، پس از چندی در اطراف گونه و بینی وی بیماری سودا هویدا گردید،

این بیماری و سنگینی گوش او را به انزوا کشید ولی از مهربانی های شاه بی‌بهره نماند. انشاء وی زیبا و نگارشش دلنشین است، شعر نیکو می‌سراید واز دانشهای عصر خود اطلاعی داشت.

در وصف کتاب خود «آداب ناصری» گوید:

پرور شد این کتاب چه از تازی و دری — در فیض عام گشت چو خورشید خاوری
مطبوع طبع خسرو صاحبقران فتاد — یعنی که گشت شهره به آداب ناصری

و نیز در پایان کتاب گوید:

هزار وسیصد وسه بد ز هجرت — که پنجاه ویك از ما شد زفطرت
بر آن بودم که گر یابم مجالی — بقای نام را بندم خیالی
بزر دیدم توان کردن سرانجام — ز اعمال نکو نیکوئی نام
قضا را همچنان عمرم بسر شد — کز اول روز کف محتاج‌تر شد
بقای نام را بیچاره ماندم — چه زر درکف نبودم دُر فشاندم

او راست «آداب ناصری» که به سال ۱۳۰۳ تالیف شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خلیلی

درویش خلیل اصفهانی

بیشتر شعرش در فضایل و مناقب حضرات معصومین علیهم السلام گفته شده با تخلص «خلیلی». قصیده‌ای بس طولانی به سال ۱۱۴۵ در مدح و منقبت حضرت امام رضا علیه السلام سروده که در پایان آن گوید:

بزرگوار خدایا بآن امام شهید — که او بغربت غم جام زهر را نوشید
بغربت و بغریبی مقام و منزل کرد — بکام خویشتن او زهر غصه داخل کرد
بحق آن دو لب نازنین زهر آلود — که جام زهر جفا را چه شهد می‌پالود
که بگذر از سر عصیان امتان رسول — صحیفهٔ عمل جمله را بکن تو قبول

به بخش از کرم خویشتن گناه همه
سفید کن زکرم نامهٔ سیاه همه

بدشت کرب و بلا یا بصحن شاه رضا
بکن تو مدفن ایشان ز روی لطف و عطا

علی‌الخصوص (خلیلی) که دیده گریانست
همیشه مادح اولاد پاك عمرانست

بدل طواف در روضهٔ رضا دارد
بر آستانهٔ او دایم التجا دارد

ثنا و حمد کند ذوالجلال اقدس را
که تا نصیب کند مشهد مقدس را

خوئی

میر فتح الله فرزند محمد رضا شریف حسینی خوئی

دانشمند والا مرتبت، شیخ الاسلام خوی، در علم کلام و عقاید متبحر، معروف به آقا، از دانشمندان نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم. با پدر به «قره قوش» رفت و از وی در ابیاتی اجازه خواست تا به دیدن دوستان برود، در این ابیات بعضی اصطلاحات ترکی مخصوص قره‌قوش آمده و خالی از شوخی نیست:

امروز دو روز است که اندر قره قوشم
در آتش هجرت چو خم باده بجوشم

هرساعتم ازهجر تو بردیده چوسالی است
با آنکه قراق[1] از رخ خوبت شده دوشم

دل گویدم هر دم که شوم باز بکویت
از خوف پدر لیك زبان بسته خموشم

از حال دل خسته شنو چند بگویم
دانی که چه آید بسر اندر قره قوشم

بیدار مرا دیدهٔ خونبار چو پروین
از کیك بوه تا بسحر جوش و خروشم

از بوی قغ و کرمه[2] دماغم شده ناخوش
از صوت خر وگاو کچی[3] کر شده گوشم

با کرك[4] پر از کیك بیك گوشهٔ خانه
از یاد تو گه شاد گه از هجر تروشم

---

۱. قراق: ساحل نهر.

۲. قغ: پشکل گوسفند. کَرَمه: پهن حیوانات هنگامی که خشك شود.

۳. کچی: بزغاله.

۴. کُرك: پوستین.

چای سحرم چون متعفن شده آبی / ناهار یکی داستر و دستر کله دوشم

گر بخت مساعد شد و زین دهکده رفتم / زین پس رخ من خاک در باده فروشم

خواجوئی

ابوالقاسم خواجوئی

فارسی را نیکو می‌نوشت و دارای فضل و مطلع بر بعضی دانشهای عصر خود بود، کتابی دارد بنام «تحفة المـ». از اوست:

ستایش سزاوارذاتی که هست / بر قدرتش آسمان چیز پست

خداوند خلاق انسان و جان / که افلاک و انجم همه‌صنع آن

خداوند صنعتگر آب و خاک / روانبخش اجسام اجرام پاک

خداوند انوار و عقل أثیر / خداوند کیوان و بهرام و تیر

خداوند خورشید وناهید وماه / خداوند گردون واین ناوگاه

پس از حمد ایزد درود و ثنا / بود لایق خاتم انبیا

حبیب خدا رهنمای امم / کریم السجایا حمید الشیم

دگر درخور جانشین رسول / که بودش نبی عم و زوج بتول

پس آنگه امامان شرع انتساب / ز نسل جناب ولایت مآب

خوانساری

میرزا محمود فرزند عبد العظیم موسوی خوانساری

دانشمند فقیه ادیب فاضل، در اصفهان و نجف اشرف علم بیندوخت و به خوانسار بازگشت، در تربیت طلاب همت می‌گماشت و به تدریس وارشاد می‌پرداخت، به عربی و فارسی با شوخ طبعی شعر می‌گفت، مؤلفات چندی در فقه دارد، به سال ۱۳۱۵ در خوانسار درگذشت.

این ابیات شوخی از وی است:

الچاهی المطبوخ فی السماور — منه ثلاث ساغرات کتری
وان طبخته بقوری فلا — تجاوز الاثنین یا ذا الأملا

و نیز گوید:

بزاغیل گشنات یبعبعن حولنا — ولیس لهم فی هذه الجای مادر

خوشدل

شیخ علی فرزند محمد جعفر شریعتمدار استرابادی

در سال ۱۲۴۲ چشم بدین جهان گشود و سال ۱۳۱۶ درگذشت، در علوم دینی متبحر و خود را «سیف الدین» لقب می‌داد، به فارسی و عربی شعر می‌گفت و چند منظومه علمی عربی سروده است، «جُنّة الأمان و جَنّة الایمان» از مؤلفات وی است.

از اوست:

جاروب صحن خانهٔ اخبار کار ماست — تنضیف شمعدان سند از شعار ماست
اصلاح شمع متن چه خدام می‌کنیم — اشراق نور جمله دلالت ز نار ماست
گل گیری تعارض اخبار کرده‌ایم — صندوق راجح متعادل مزار ماست
مائیم خادمان گلستان دین و کیش — حصن حصین دار شریعت مدار ماست
خوشدل بجز ولای علی نیست خانه‌ای — در خانه شو که باز نگوید شکار ماست

خیالی

محمد حسین اصفهانی

ادیب شاعر عارف، به برکت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام شعر سرائی آغاز کرد و در بدو جوانی شاعر نبود، بیشتر اشعار وی در عرفان و مدایح و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد، بعضی از شعر خود را به سال ۱۲۵۵ گفته است.

به سال ۱۲۳۶ در یکی از دهات اصفهان چشم بدین جهان گشود و تا سال ۱۲۷۵ زنده بود. اشعارش بسیار وگوید: در بیست سالگی نزدیك سه هزار بیت شعر گفته‌ام. چندی در شهرهای مختلف مخصوصاً تهران اقامت داشت ولی بیشتر روزگار خود را در اصفهان گذراند.

«مختار نامه» و «حدیث بساط» و «مدایح معصومین» و «غزوه صفین» و «دیوان مدایح و مراثی» و چند دیوان دیگر از سروده‌های وی در دست می‌باشد.

او راست:

دلا تا کی براه هرزه پوئی — کنون در راه حق کن جستجوئی
اگر غفلت بود مستی تو تا کی — اگر دیوانه‌ای زن بانگ هوئی
نخورده گوئیا اندر دماغت — زگلزار حقیقت هیچ بوئی
ز حال رفتگان ای رند سرشار — تو را آمد خبر از هیچ سوئی
نباشد این فنا را چون بقائی — بکن هر چند بتوانی نکوئی
ببار از ابر دیده قطره‌ای چند — گناهان را دمی ده شستشوئی
(خیالی) چند مست جام دهری — کنون از معرفت پر کن سبوئی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و نیز گوید:

شمع وپروانه شده سرخوش مینای چراغ — شاهدان محو زیبالای دلارای چراغ
شده از نور رخ شمع مجالس روشن — شور افکنده بمجلس قد و بالای چراغ
شمع کز پرتو او سوخت دو صد پروانه — شد منور رخش از پرتو شهلای چراغ
شوق گر مجلسیان راست زانوار صبوح — شام ما هست منیر از رخ زیبای چراغ
شعلهٔ مشعل شاهان که بود نورانی — قبسی باشد از انوار دلارای چراغ
شمه‌ای گر بکنم وصف کجا بتوانم — شمس نورش بود از نور سراپای چراغ
هست در آتش سوزان جهنم جاوید — هرکه را هست بدل بغض وتبرای چراغ
احمد و آل بترتیب چراغند بدان — شاد در خلد خلایق زتولای چراغ
گر (خیالی) طلبی ایمنی هر دو جهان — سر چو پروانه به اخلاص بنه پای چراغ

داعی

ابوالقاسم فرزند محمد حسین خوانساری

ادیبی است شاعر و خطاطی است ماهر، مجموعه‌ای بخط زیبای وی دیدم که به سال ۱۲۸۲ نوشته بود.

دبیر

میرزا اسماعیل خان فرزند محمد تقی دبیر

عارف فاضل، ادیب نیکو نگارش زیبا خط، ماهر در نظم تواریخ و مجموعه‌ای در این فن دارد، به سال ۱۳۱۹ به زیارهٔ عتبات رفت و پس از ۱۳۲۱ درگذشت. در تاریخ تولد خود (۱۲۶۱) گوید:

زهی میلاد این فرزانه مولود   خهی از فر این مولود مسعود
که در تاریخ میلادش خرد گفت   (بد اسماعیل را ذی‌الحجه مولود)

در سوگ و تاریخ درگذشت شیخ محمد رضا قمشه‌ای (۱۳۰۶) گوید:

رفت شخص حکیم و حکمت مرد   حیف و صد حیف ازچنان فاضل
آنکه چشم فلك نخواهد دید   اوستادی دگر چنو کامل
بود جوهر و عرض حکما   عالم او بود و دیگران جاهل
همچو خواجه نصیر در عرفان   حکمتش شرع و عقل را شامل
در مقام علوم بس عالم   در طریق سلوك بس عامل
بسته از هرچه ماسوی الله چشم   پاکش از قید هر علایق دل
آنکه جسمش چو جان صافی بود   خاك تیره شد آخرش منزل
روز یکشنبه از صفر غره   بست زینجا سوی جنان محمل
سال فوت ورا چو می‌جستم   شد سروش مرا چنین ناقل
که دبیرا بگو بتاریخش   پاك آمد رضا بحق واصل

دبیلی

عبد الوهاب فرزند عبد الرحمن دبیلی شیرازی

حنفی مذهب و به راهنمائی ملا عبدالعلی شیرازی به سال ۱۰۴۲ بمذهب تشیع گرایید، أدیب منشی فاضل متبحر در گفتگوهای اعتقادی، ملقب به «جدید الایمان»، در شهرهای هند برای بیان حقایق مذهبی به سیاحت پرداخت و در سال ۱۰۷۳ در شاهجهان بود.

در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

علی کرده ما را ز دوزخ خلاص — که غیر از علی نیست ما را مناص
علی برد ما را به راه صواب — برآورد ما را ز حزب دواب
علی برد ما را به سوی بهشت — دلم راه غیر علی را بهشت
علی کرد ما را دلالت به خیر — از ان شسته شد از دلم نقش غیر
علی داد ما را نوید بهشت — چو یزدان به مهرش گِلم را سرشت
علی برد ما را به راه نجات — چشانید ما را زلال حیات
علی برد ما را به راه رشاد — به نور هدایت دلم را گشاد
فکند از کرم بر سرم سایه‌ای — دلم یافت زان سایه سرمایه‌ای
سزد گر کند خور به صد التماس — چو مه نور حق از دلم اقتباس
علی را من از جان و دل بنده‌ام — ز عمر تلف کرده شرمنده‌ام
به نور علی چون ره حق جلی است — خوش آنکس که راهش بسوی علی است
علی آنکه عینش بود عین علم — که هرموج آن هست صد کوه حلم
زلامش چه پرسی که یك لجه است — علوم ملایك از ان موجه است
ز یا نور عرفان او ایمنی است — که مهتاب شب خیز او شبنمی است
علی آنکه مهرش بود فرض عین — به هر غایب و حاضر آید چو دین
منور ز مهرش بود ماه عید — کند رستگارم به روز وعید
علی را چو یزدان ولی خوانده است — ز طور خفی بل جلی خوانده است

منم بندهٔ خاندان علی
که جام دلم شد ز مهرش ملی

چو تاریک شب بد دل من سیاه
به مهر علی شد منور چو ماه

دردی

میرزا اسماعیل دردی اصفهانی

اصلاً ایرانی و در حیدرآباد سکونت داشت، گویا او را در ایران کار دولتی ندادند به هند رفت و با زردشتیان آمیخت و «شرح حال پارسیان» را نگاشت و از حقوقشان دفاع کرد.

قصیده‌ای طولانی به دربار ناصرالدین شاه فرستاد که این چند بیت از آن است:

بملکی برد حمله گر دشمنی
ز انسان بود یا ز اهریمنی

سپاهی به از خلق دلشاد نیست
قوی‌تر ز مردان آزاد نیست

رعیت چو آزاد و خرم زید
اگر خصم شیر است از هم درد

مسلمان و هندو بیك چشم بین
که هندو وطن جویدت در زمین

یهود و مسلمان بیك پایه دار
که ملکت شود تا ابد پایدار

چنان کن که تا روز باشد بجا
باینسان بود ملك ایران بپا

به تاریخ گیتی بگویند دیر
که از ناصرالدین‌شد این طفل پیر

درودی

سید محمد زکی درودی مشهدی

فاضل ادیب شاعر، در علوم دینی باخبر، از شاعران سدهٔ سیزدهم، گویا از شاگردان حجة الاسلام شفتی در اصفهان بود.

در ستایش کتاب «مطالع الأنوار» قصیده مفصلی سروده است بدین آغاز:

صبا رسان تو درود من شکستهٔ زار
بآن محقق نحریر و آن یگانه مدار

ز بعد شکرگذاری آن وحید زمان
تو از طریق ادب عرض من بکن اظهار

که ای یگانهٔ دهری که وصف فضل ترا نوشت منشی قدرت بهر در و دیوار
تونی که جامع معقول هستی ومنقول کفیل امت جدت تو از کبار و صغار
تو گشته‌ای بفروع واصول چون حاوی فروع گشته اصول واصول گشته مدار
چه برده‌ای تواز اجداد خود بارث علوم شده مظاهر فکرت « مطالع الأنوار »
مطالعی چومطالع که مطلعی است زلوح بسان بدر درخشان به لیل خور به نهار
مطالع ار چه بود مهر را ولیکن هم مغاربی بود او را مقابلش ناچار
مطالع تو ندارد مغارب اندر دهر معانیش چو درر در صدف گرفته قرار
پر از شراب معانی ظروف الفاظش لسان غیب بلا ریب کرده این اظهار

معانی چه معانی که فیض روح القدس
شده ز بهر حقایق بفکر بکرت یار

دزفولی

میر سید علی فرزند مرتضی طبیب دزفولی

از دانشوران سدهٔ دوازدهم، فقیه عالم فاضل ادیب، در دزفول اقامت داشت وکتاب « مصباح المتهجدین » را به سال ۱۱۸۴ پرداخت.

در مدح حضرت پیامبر اکرم « ص » گوید:

محمد که باشد رسول کریم که قدرش بود مثل عرش عظیم
بخلوت سرای فلك چون عروج ملك شد تماشاکنان از بروج
لوای عبادت برافراخته جهان را به پشت سر انداخته
چراغ ریاضت برافروخته چه پروانه در آتشش سوخته
ز فیض سحرها و آه نفس همه سوخته خارهای هوس

و در مدح مولا امیرالمؤمنین « ع » گوید:

ولی خدا ووصی رسول امام هدی زوج وجفت بتول

چراغ شبستان اهل رضا	علی شد ملقب زحق مرتضی
امام امم قبلهٔ عارفین	سر دفتر جمله قانتین
گل گلشن دین اهل وفا	طریق هدایت اخ مصطفی
چراغ دل جملهٔ ساجدین	برای همه گشته حبل المتین

دعاء

سید علی فرزند محمد قطب الدین نیریزی شیرازی

عارف صوفی، در فارس تربیت یافته و به نجف رفته، بیشتر بهره‌های علمی و عرفانی وی از پدرش بود، ادیب نیکو انشا، شعرش متوسط، کتاب «جامع الکلیات» را در کربلا به سال ۱۱۸۳ پرداخته است.

دلال

زین العابدین فرزند آقا میرزا اصفهانی، آقا

در اصفهان سکونت داشت، شعر بسیار گفته و دیوان وی «گنج المحب» بیش از پانزده هزار بیت بود، تا سال ۱۳۰۶ زنده و در این تاریخ نزدیك هفتاد و سه سال عمر گذرانده است.

دلسوز

میرزا تقی دلسوز

احتمالاً از شاعران سدهٔ دوازده یا سیزدهم باشد، دارای اشعاری است نسبتاً نیکو با تخلص «دلسوز».

او راست:

پری روئی مرا دیوانه کرده	ز صبر و عقل و دین بیگانه کرده
بصد امیدواری مرغ دل را	به شمع عارضش پروانه کرده

بخونریزی غسلم شد درجهان باز ... زقتل عاشقان پروا نکرده
پریشان شد مرا جمعیت دل ... مگر مشاطه زلفش شانه کرده
حکایت‌های مجنون حزین را ... حدیث عشق من افسانه کرده
بمرغ دل ز زلف افکند دامی ... بزیر دام جانش دانه کرده
بمی چون من حریفی نیست ساقی ... نمی‌دانم چه در پیمانه کرده
بتو ارزانی زاهد راه مسجد ... که رو (دلسوز) بر میخانه کرده

دماوندی

جلال الدین ید الله قاضی دماوندی

متبحر در علم جفر و علوم غریبه و حساب و علوم ریاضی، ادیب فاضل شاعر.

در تطبیق بینهٔ حسن با جمله «هادی زمن» و بینهٔ «حسین» با «هادی زمان» گوید:

وصف حسن زمن شنو ومدحت حسین ... تا باشی از عقوبت دارین در امان
از بینات نکته ار گوش می‌کنی ... این هادی زمن بد و آن هادی زمان

و در تطبیق بینهٔ «جعفر» با «امامی هادی» گوید:

اگر دین و آئین جعفر بدانی ... بدانم که در اصل نیکو نهادی
اگر شمه‌ای واقف از بیناتی ... بدانی که جعفر امامی است هادی

دولت آبادی

حسام الدین دولت آبادی

تاریخ درگذشت سید مصطفی سرابی سجادی را به سال ۱۳۵۰ ش، چنین گوید:

حیف از مصطفی سجادی ... سید فاضل بهشتی خو
آن خطیب ادیب بی‌همتا ... راست کردار وسوسن وحق‌گو
کز میان رفت وحاصل عمرش ... عمل خیر بود و نام نکو

مرد حق بود وشد بحق واصل	رحمت حق بود [...] او
سال‌مرگش خرد بشمسی گفت	(سید واعظ سوابی کو)
(۱۳۵۰)

دیوانه

شیخ علی اکبر فرزند ابراهیم قراچه داغی

گویا به وعظ و ارشاد اشتغال داشت، قاضی قراچه داغ بود، شعر را نیکو با تخلص «دیوانه» می‌گفت، جنگی به سالهای ۱۲۷۳ ـ ۱۲۸۶ پرداخته است.

از اوست:

جان بود آنچه شود صرف به راه جانان
نتوان گفت که جز دادن جان کاری هست
سر و جان گر طلبد یار شود با مقدار
ورنه در این دو نگویند که مقداری هست
عاشق آن است که ناگفته به جانان جان داد
آن نه عشق است گرش حاجت اظهاری هست

ذره

خان بابا فرزند خان محمد خان نائب اسد آبادی

از اسد آباد همدان برخواسته و در کرمانشاه سکونت داشت، عارفی است صوفی با اطلاع از دانش‌های عصر خود، از شاعران اوایل سدۀ چهاردهم.

از او است:

ای خوشا از سرود درویشان	نغمه و بانك رود درویشان
خوشتر از جنت العدن باشد	مجمر و بوی عود درویشان

چار تکبیر چار رکن بود   سر حدی از حدود درویشان

از انا الحق چه دم زنند بیقین   عالمی در سجود درویشان

هیچ جودی ز عالم معنی   نبود غیر جود درویشان

رشحات تجلیات ظهور   همه محتاج بود بود درویشان

عالم عنصری و لاهوتی   سودشان جمله سود درویشان

فلك الأطلس و سما و زمین   هست از تار و پود درویشان

لب و هم قشر از میانه بود   ذکر و فکر و قعود درویشان

عیش وجشنی دراین جهان نبود   غیر جشن و نمود درویشان

صابری و سکوت و هم تسلیم   جوشن و درع و خود درویشان

از کجا می‌شود کسی هم کفو   در ترازوی بود درویشان

عقده از هیچ کار نگشاید   گر نباشد گشود درویشان

قمر و آفتاب و عرش برین   بنمود از نمود درویشان

سید القوم و صاحب الفقرا   زد هویه از وجود درویشان

گر نبودی تجلی مرشد   بود (ذره) سمود درویشان

حال از سینه همچو شعلهٔ طور   برکشد هو ز بود درویشان

این رباعی او راست:

ابروی کجت مرا کمان آورده   تیر مژهات خدنك جان آورده

خال لعل لب تو ازآن چشمهٔ نوش   سر خط حیات جاودان آورده

راجی

محمد علی خورشاهی

فاضل ادیب عارف شاعر با تخلص «راجی»، پاره‌ای از شعرش را به سال ۱۱۸۱ در جنگی نگارش داده.

از اوست:

زهی زصنعت بود هویدا　　حدوث عالم وجود اشیا
وجود اشیا حدوث عالم　　زهی زصنعت بود هویدا

بمحض جلوه صور مصور　　بعقل گردید نگشت ظاهر
فقد أردتَ اذن وجدتَ　　إذا أردتَ فقد وجدنا

چو شد ملمع شعاع نورت　　وجدتُ منه مآثر العشق
ملأتَ جسمی من المعارف　　أنرتَ قلبی بنور هذا

چو شد مجلی به دهر نورت　　فأثبت العشق وأكمل العقل
إذ اهتُدينا فقد هدانا　　فقد تجلی اذن فُتنا

بعالم کون زهر مکوّن　　سوی وجودت بود طریقی
چه از نباتی چه از جمادی　　بود دلیلی به‌کوه وصحرا

زهرچه بینم وزانچه دانم　　زهستی تو بود نشانی
بود وجود تو عین هستی　　زفضل وجودت وجود پیدا

به صبر وطاقت چگونه پنهان　　توان نمودن به دل غم عشق
فكيف يكتم بحرقة النار　　وكيف يسدد بثلجة الما

چه راه بنمود به پیش رفتم　　چه‌جلوه‌ای‌کرده زخویش‌رفتم
اذا تجلی فصرتُ محواً　　قد اهتدينا اذا هدانا

غم‌از‌معاصی‌مخورتو(راجی)　　بود محمد به روز محشر
شفیع ذنبت فقال ربی　　لسوف يعطيك فأنت ترضی

رازی

بهبود علی فرزند ابوالحسن رازی

فارسی را نیکو و ادیبانه می‌نوشت، از شاعران آغاز سدهٔ دوازدهم و جلد سوم کتاب «روضة

الصالحین» را به سال ۱۱۱۱ نگارش داده است، بر اثر یورش ترکمن‌ها از وطن اصلی خود خراسان گویا به اصفهان رخت بربست و به سال ۱۱۱۶ درگذشت.

در ستایش شاه سلطان حسین صفوی گوید:

بسیط روی زمین آنچنان گشته آباد — به یمن رایت اقبال آن جهان وقار
که در تمامی آفاق ذره‌ای ویران — بتوتیا نتوان یافت بهر دیدهٔ مار
زرشك رای جهانگیر او چهار انگشت — نشسته بر رخ مرآت آفتاب غبار
به پیش شعشعه تیغ برق کردارش — نشسته تا بکمر تیغ مهر در ز نگار
بروز معرکه از جان خصم روز دغا — براورد بدم تیغ آب دار دمار
کنند تهنیت یکدگر همین بحیات — بقیمتی که ز تیغش برند جان بکنار
سکندر آیت جمشید جاه دارا رای — قباد صولت رستم دل عدو آزار
جهان پناه معلی سریر کیوان قدر — ستاره خیل فلك حشمت سپهر مدار

ابوالمظفر نصرت فتح لوا
خدایگان جهان بخت شاه عدل شمار

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

راغب الشعراء

میرزا علی اکبر فرزند احمد فرزند ابوالقاسم فرزند محمد خان فرزند حیدر حسن یزدی مصلائی

از شاعران شهر یزد با تخلص «راغب الشعراء»، خود و پدرانش را «بنا» لقب می‌دهد وگویا حرفهٔ آنان بوده است، قرآن کریم را چند بار بخط خود نوشته و سیزدهمین نسخه را هشتم ذی الحجه ۱۳۴۳ بپایان برده است.

این ابیات از اوست:

می‌پروری عاقل زچه این ملك تنی را — در گور کزو راست در آخر وطنی را
گیر آخرت و توشهٔ وی ساز بهمره — افکن بزمین دولت دنیای دنی را

آن مرد فقیر از چه زدرگاه برانی | نیز از چه تو آباد کنی انجمنی را
اموال و زرت گرچه رسد پایهٔ قارون | همره نبری بیشتر از یک کفنی را

رجائی

حاج محمد محسن قندهاری

در ادب و شعر متبحر و به طب و پزشکی نامبردار، در بغداد سکونت گزید، عارف وارسته، در شعر «شباب» تخلص می‌نمود و اخیراً به «رجائی».

این رباعی از اوست:

مردان خدا روی بهر سو نکنند | جز سوی خدا بهیچ سو رو نکنند
غیر از گل معرفت زگلزار جهان | تا فصل خزان رسد گلی بو نکنند

رحمت

محمد کاظم رحمت

ادیب شاعر با تخلص «رحمت»، گویا به دربار قاجار تعلق داشت، دیوانهای «نظم المصائب فتحعلی شاه» و «نظم المصائب ناصرالدین شاه» از اوست، پس از سال ۱۲۶۸ درگذشته.

رحیم

محمد رحیم لنجانی اصفهانی

از شاعران اوایل سدهٔ سیزدهم، در شعر به نام خود «رحیم» تخلص می‌نمود.

در آغاز مثنویی در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

بنام خداوند فرد وکریم | خداوند رحمن خدائی رحیم
سپاس و ستایش ابر آن مجید | که از یک کنش شد دو عالم پدید

که او هست بخشندهٔ مهربان　　ابر این جهان ابر آن جهان
سپاس و ستایش ابر آن خدا　　که او هست سامان روز جزا
ز مدح علی هرچه گویم کم است　　ز اوصاف پاکش خدا اعلم است
ز وصف علی هرچه گویم رواست　　که دست علی بلکه دست خداست

رستم

سید محمد هاشم صفوی اصفهانی ، رستم الحکماء

فاضل ادیب پر ادعا ، به عربی و فارسی شعر می‌گفت و شعرهای عربی وی سست وگاهی مغلوط است ، از کیمیا و علوم غریبه اطلاع داشت ، القاب غریبی بخود می‌داد ، خط نسخ و نستعلیق و طغرا را نیکو می‌نوشت ، دارای تألیفاتی است چون « رستم التواریخ » و « قانون السلطنة » و « مجموعة الفضائل » و « شمس الملوکی » و « معمانامه » .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رشتی

میرزا علی فرزند محمد رشتی گیلانی

از دانشمندان و واعظان سدهٔ سیزدهم ، در دانشهای دینی متبحر و دارای انشائی نیکو بود ، از اوست کتابهای « وسائل النجاح و ذرائع الفلاح » و « حقائق الایمان » و « مداد الحقائق و منار الدقائق » .

یکی از کتابهایش را بدین ابیات به حضرت حجت « ع » اهدا کرده است :

زنی کی تو بر هدیه‌ام پشت دست　　چه سانش کنی رد بود گرچه پست
کی آری ز بی‌قدری هدیه یاد　　دهی کی تو ناموس مُهدی بباد
اگرچه نیم هیچ اما شها　　بدل مهرتم هست بی‌منتها
خدا داند ای شاه کاشانه‌ام　　بود چرخ و با مهر هم خانه‌ام
ندارم سری لیك با افسرم　　ز مهر تو با آسمان همسرم

ز مهر تو کاخ دلم روشن است   بگردون هم دوش و هم دامن است

دلم گشت چون مزرع مهر یار   بپروین زدم پهلو از افتخار

از آن دم که مهر تو در دل نشست   در و بام گیتی است دهلیز پست

از این گفتگو قصدم ای شهریار   بود آنکه مدحت کنم آشکار

که تو ذره را همتك مهر و ماه   کنی گر نمائی به او یك نگاه

شبستان دل را کنی چون سپهر   پر اختر ز یکذره از نور مهر

نه خود بینیم داشت بر اوج لاف   که پویم ره مدح خود از گزاف

نسودم سر خود ستائی خویش   گشودم در بینوائی خویش

همی خواهم از لطف پروردگار   پس از مصطفی رافع هشت و چار

فروزندهٔ مشعل اهل خاك   ز مشکاة انوار زهرای پاك

بجاه تو وقدر آبای تو   که رخ سایدم بر کف پای تو

دهد از دم روح بخشت دمم

نماید از این رهگذر آدمم

رشتی

شیخ محمد فرزند شیخ عبد الحسین رشتی

از علمای فاضل نجف اشرف، در آنجا به سال ۱۳۲۷ دیده بدین جهان گشود و تحصیلات حوزوی را نزد پدر بزرگوارش و دیگر علما و مراجع طی نمود. علاقه به علوم ادبی داشت وگاهی اشعاری فارسی با تخلص «رشتی» می‌سرود. در سال ۱۳۹۱ به ایران آمد و در مشهد مقدس اقامت گزید و پس از چند سال درگذشت.

از اوست:

دوشینه یارم سر زده   آمد بمنزل در زده

رویش چو ماه چارده   زلفش بر آن چنبر زده

خود دلبرم آمد برم
در منزلم در بسترم
گفتا که عشقت در سرم
بر جان من لنگر زده

گفتا تو را می‌خواستم
اندام خود پیراستم
با پای خود برخواستم
با دست لرزان در زده

خواهم در این نیمه شبت
لب را نهم من بر لبت
با شهد لب مستت کنم
همچون کسی ساغر زده

اکنون که تو باشی و من
از من درآور پیرهن
گاهی بمن بوسه بزن
گه دست پائین‌تر زده

این گونه این زلفان من
دُرّ عدن دندان من
این سینه این پستان من
موی سرم را فر زده

این ساعد و دستان من
این ناف و پاها ران من
در اختیارت جان من
بوسه بر این پیکر زده

شب را غنیمت دان پسر
شاید نیابیم دگر
مست و خراب و بی‌خبر
دلها ز بهرم پر زده

تو خود همیشه بهر من
بر تن دریدی پیرهن
اکنون نمیگوئی سخن
حرفی ز من مادر زده

خود آمدم اندر برت
حاضر شدم در بسترت
فکر دگر دارد سرت
قلب دگر جا سر زده

شاید ندانی کیستم
حوری پری یا چیستم
آنم که با نوک مژه
بر قلبها خنجر زده

چون خسته گردید از سخن
با آه و اندوه و محن
لب دوخته بسته دهن
آتش بجانم در زده

گفتم ز عشقت سوختم　　مانند شمع افروختم
چشمان بلطفت دوختم　　کمتر به من نشتر زده
با طلسم و جادو فسون　　هرگز ز دل ناشی برون
در قلب جا کردی چنون　　چون نقش بر دفتر زده
(رشتی) ز عشق تو زبون　　راضی نخواهد شد کنون
چون از ادب باشد برون　　حرفی از این بیشتر زده

رضوان

سید ابوالقاسم فرزند نظام الدین پشت مشهدی کاشانی

عالمی است متبحر، تحصیلات دینی را در کاشان و اصفهان گذراند، در تفسیر و ادبیات عرب چیره و شعر فارسی را با تخلص «رضوان» نیکو می‌سرود، حدود سال ۱۳۶۰ در کاشان درگذشت.

رضوی

سید محمد تقی فرزند محمد حسن رضوی

عالم جلیل القدر، نیکو نگارش، از شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم، به عربی و فارسی شعر می‌گفت، شعر عربی وی سست و در فارسی استوار، ارجوزهٔ «مشرق الارشاد» را در علم منطق سروده.

او راست:

بردار نقاب از رخ آتش بدو عالم زن　　پس عود بدان آتش با طرهٔ پرچم زن
گر راه رضا جوئی در کوی فنا پا نه　　ور عشق طلب داری بر دل رقم غم زن
رسوای دو عالم شو چونان من سرگشته　　پا در صف اهل دل بر تاج کی و جم زن
درکوی خداجویان بگذار خودی وانگاه　　بر چرخ برین خرگه چون عیسی مریم زن
افسانهٔ اهل دل اینست که من گفتم　　جز این نبود خواهی عالم همه بر هم زن

رضوی

سید محمد حسن علوی رضوی

فاضل ادیب شاعر، از شاعران سدهٔ سیزدهم.

رضوی

میرزا محمد صالح رضوی

دانشمند متبحر در علوم دینی، ادیب متتبع در شعر شاعران، در سدهٔ سیزدهم می‌زیسته، کتابهای «معارج الخیال» و «جواهر الخیال» را پرداخته است.

این رباعی‌ها از اوست:

گر فعل صواب و ناصوابست مرا — دل زاتش شرم خود کبابست مرا
هر چند گنه بقدر کونین بود — با عفو تو شرم بی‌حسابست مرا

* * *

بستم بتو پیمان درستی ز نخست — هرگز نشوم در ره پیمان تو سست
پروا نبود ز دوزخ و نار و جحیم — عهدم بتو از روز الست است درست

* * *

ز انروز که چشم حق پرستم دادند — بادی ز خم می الستم دادند
در عشق دل شکسته دادند گداز — آینه نمودند و بدستم دادند

* * *

من غیر علی زجان اطاعت نکنم — جز درگه او کسب سعادت نکنم
این گفتهٔ او بود که من می‌گویم — من رب ندیده را عبادت نکنم

رضی

سید زیرك حسین نقوی لکهنوی، ضیاء الاسلام

از شاعران سدهٔ چهاردهم با تخلص «رضی»، گویا به پزشکی اشتغال داشت که خود را

«حکیم» لقب داده، ساکن لکهنو و از نزدیکان نواب میرزا صادق حسین خان بوده است.

در مدح محمد علی شاه قاجار و اشتیاق دیدار ایران گوید:

ز روی شوق دلی بعد حمد ربّ غفور — قلم گرفته نوشتم ثنای ذات حضور

خوشا زمان محمد علی که در دوران — بگشته شاه و گدا از عطای او معمور

توئی که جود تو بنمود نام حاتم و معن — بچشم خاطر عالم ازین سهس مستور

اگر که ذات تو مشکل‌گشا نیست زچه — بحل و عقد جهان چنین بود مشهور

زطیب خلق بکردی جهان چنان خوش‌بو — که بوی فصل بهار از دم شمال و دبور

در پایان قصیده گوید:

شها برفتن ایران چه آرزو دارم — برای اینکه بگردم ز چاکران حضور

نکرده بخت مرا یاوری که بنمایم — زجبهه سائی خاک دَرِ تو دل مسرور

زفرط شوق چه اشکم بصورت‌است روان — که نزد اهل نظر هست لؤلؤ منثور

اگر بلطف عمیمم زهند می‌خوانی — ببین چه خدمت عالی زمن رسد بظهور

بقای دولت تو از خدا (رضی) طلبد

زروی صدق وصفا هر سحر زربّ غفور

رفعت

میرزا یوسف فرزند خداداد افشار، رفعة الملك

مؤرخ ادیب شاعر نیکو انشا زیبا خط، نزدیك سال ۱۲۸۰ زاده شده، عربی و بعضی زبانهای دیگر را می‌دانست، از جوانی در مطالعه و تألیف کوشا بود، کتابهای «دریای معرفت» و «تاریخ رفعتی» از نگارشهای وی است.

از اوست:

چه بگذشت عمر من از بیست و پنج — درون شد پر از اندوه و درد رنج

دریغا جوانی که بر باد گشت — یکی نام نیکو در عالم نهشت

روحانی

غلام رضا روحانی

شاعری شوخ طبع، از حالات وی اطلاعی در دست نیست جز این‌که دهم ذی الحجه ۱۳۱۴ چشم بدین جهان گشوده است.

این ابیات از شعر وی نقل شده است:

ما بدین در نه پی خوردن سور آمده‌ایم　　نه پی فاتحه اهل قبور آمده‌ایم
خوردنی هر چه بود زود بیاور بحضور　　کز پی خوردنش اکنون به حضور آمده‌ایم
در سر سفرهٔ خود اطعمهٔ رنگ برنگ　　ساز آماده که ما جور بجور آمده‌ایم

روحی

شاه روح الله فرزند محمد شمس الدین همدانی

عارف صوفی ادیب اریب، شاعر با تخلص «روحی»، در شیراز سکونت گزید، به ملک سعید خلخالی ارادت می‌ورزید. در نیمهٔ ماه رجب ۱۰۱۸ این شعر را گفته است:

ای دریغا که اندرین موطن　　شد طریق نجات دیگر گون
عمر شد صرف حکمت یونان　　از گزند سپهر بوقلمون
وه چه حکمت ترانه‌ای بطله　　ملتئم از فسانه و افسون
فکر تدقیقیان همی تزریق　　نزل تحقیقشان همی وارون
نه نبی از مقالشان راضی　　نه ولی از فعالشان ممنون
غورشان خارج از کلام خدای　　طورشان از طریق حق بیرون
دین شد از دست داد از این هذیان　　دل سیه گشت آه از این مغبون
عجب ار از شئامت اینان　　جام کوثر نگردد آتش و خون
ناقهٔ دین ز ما گسست زمام　　دور رهبان به ما گرفت سکون
بعد از این وا شریعتاه زنم　　سر کنم وا محمداه ایدون

بو رهد روح خون گرفتهٔ من　　از بد شیمهای افلاطون
و از اشارات بر فشار آتش　　بر دم ربط خالق بیچون

ریاض

ملا جعفر همدانی

دانشور نیکو انشا زیبا خط، در آغاز جوانی از همدان رخت بربست و به اصفهان و قزوین و طهران و بعضی از شهرهای دیگر اقامت گزید، با استغناء طبع روزگار گذراند و دست احتیاج به کسی نبرد با اینکه نیازمند و تهی دست بود، گروهی در علوم مختلف از محضر وی بهره بردند و مخصوصاً در پزشکی و ریاضی بسیار تدریس کرد، شعر فارسی و عربی نیکو می‌گفت و دارای انشائی استوار بود. پس از سال ۱۲۶۹ و پیش از پنجاه سالگی درگذشت.

از نگارشهای وی «ریاض الأدب» و «گنج شایگان» و «تعلیقات قانون» و «تعلیقات تحریر اقلیدس» را می‌شناسیم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

زمزم

میر محمد معروف به میرزا آقا فرزند میر محمد علی حسینی

گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم، از تاریخ زندگی وی اطلاعی نداریم، ولی از شعرش برمی‌آید که بی‌اطلاع از دانشهای دینی نبوده، «زمزم» تخلص شعری وی می‌باشد.

در مجملی از احوال بلال حبشی گوید:

بُد پیمبر را بلال ابن حمام　　جان نثار وهم مؤذن صبح وشام
حاضر اندر غزوه‌ها گردیده بود　　خندق و بدر و احد را دیده بود
هم زبهر خلق اوقات نماز　　او اذان می‌گفت با سوز وگداز
بود از اهل حبش آن با وفا　　هم مقرب بود در نزد خدا
چونکه احمد درجنان شدزین جهان　　از مدینه رفت او با صد فغان

گریه و زاری مدامش کار بود
انس با غیر نبیش عار بود

بعد چندی باز آمد دل ملول
از برای دیدن قبر رسول

تا که روزی دخت ختم المرسلین
گفت با زوجش امیر المؤمنین

کی پسر عم قلب من بگرفته غم
هستم از هجر پدر اندر الم

از اوان فوت بابم تا بحال
نامده بر گوش من صوت بلال

کن طلب آنرا که آید این زمان
مثل ایام پدر گوید اذان

پس بقول حضرت خیر النسا
خواست آن سرور بلال باوفا

امر فرمودش اذان گوید بلال
شاید از قلبش رود زنگ ملال

پس به امر حیدر و بنت رسول
قول ایشانرا بجان کرد او قبول

گفت او الله اکبر چار بار
بعد از آن توحید ذکرش شد دوبار

چون محمد را رسول الله گفت
فاطمه با قلب محزون آه گفت

نام بابش را چه زهرا زان شنید
صیحه و آه و فغان از دل کشید

حالت غش آمد اندر فاطمه
شد امیر المؤمنین در واهمه

گفت با وی کی بلال نامدار
ما بقیّ این اذان را واگذار

فاطمه نام پدر را چون شنید
جامهٔ بیطاقتی بر تن درید

بیهشیّ و غش هویدا شد در او
رفت از دنیا اذان دیگر مگو

مطلّع شد چون بلال از این مقال
کرد او ترك اذان وگشت لال

هم زبعد از فوت شاه انس و جان
او نگفتا از برای کس اذان

صاحب مجمع نوشت بامیل وعشق
فوت آنرا بود در شهر دمشق

رفته از طاعون از این دار فنا
سوی جنت کان بود دار بقا

مدفنش را گفته در باب صغیر
بوده او اندر حیاتش بس دلیر

عمر او بودهاست در شصت وچهار
زندگی کرده است اندر روزگار

نیز فرموده است آن عالی نسب
فوت آن را بوده در شهر حلب

مدفنش بوده بباب الاربعین　　منزلش گردیده فردوس برین
دوش (زمزم) دید احوال بلال　　نظم کردش تا بماند ماه و سال

زیوانی

شیخ حبیب الله فرزند زین العابدین زیوانی قمی

در محضر دانشمندان قم و طهران دانش اندوخت، به ادبیات علاقه داشت وگاهی اشعاری می‌سرود، به سال ۱۳۵۹ درگذشت.

او راست:

چونکه خلاق زمین و آسمان　　بود یکتا کنز مخفی نهان
خواست تا ظاهر شود بر ما سوی　　تا شناسندش عباد و انبیا
پس تکلم کرد و نوری آفرید　　که از آن نور محمد شد پدید
بعدازآن روحی هویدا ساخت حق　　روح احمد بود آن در ما سبق
نور با آن روح چون ممزوج شد　　آشکارا احمد و محمود شد

ساقی

رضا قلی فرزند موسی خان خوئی، ساقی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، عارف صوفی مسلك، با اطلاع از جفر و رمل و علوم غریبه، این دو بیت را به خط خود از سروده‌هایش نوشته دیدم:

«هو» اعظم اسماء حق لم یزل است　　ها ثابت وواو غایب این رمز جلی‌است
در بسط ترفعی چو تعداد کنی　　جمع عددش مطابق نام علی است(۱)

---

۱. سراینده در توضیح این دو بیت می‌نویسد: بسط ترفع «هـ» پنجاه است وبسط ترفع «و» شصت کما ثبت فی الجفر.. چون هر دو را جمع کنی صد و ده می‌شود، با عدد جمل اسم «علی» مطابق است.

ساقی

ملامحمد زمان فرزند کلب علی جلایر خراسانی

دانشمند ادیب فاضل، شاعر با تخلص «ساقی»، از شاعران سدهٔ سیزدهم و به سال ۱۲۸۶ درگذشت.

این قصیده از اوست:

ای شده در مرحلهٔ داد ودین — مرحله پیمای سپهر برین
آمده در انجمن کائنات — انجمن آرای کهین و مهین
ای زده بر بام فلك بارگاه — جمع دراورده بزیر نگین
دست تو در سلسله کاینات — سلسله جنبان کمین و مکین
ای شده خلاق معانی بفن — آمده بر گنج امانی امین
مزرع جاوید ترا دانه خورد — خرمن‌خورشیدتراخوشه‌چین
فارس اقبال ترا هم عنان — کافل آمال ترا همنشین
همدم تقدیس تو روح القدس — همره تشریف تو روح الأمین
دیدهٔ افلاك براه تو باز — چشم کواکب بقرانت قرین
صرف وجوهات وجود تو شد — حاصل أیام شهور و سنین
یك دم از این دام بیالا خرام — درگذر از دامگه هفتمین
تا بیمین آوردت از یسار — قافله سالار یسار و یمین
قابل معراج سماوات شو — چند شوی سخرهٔ مهد زمین
خلع بدن خواه که بر جان ترا — می‌رسد از جان جهان آفرین
بوم وبرتوست نه این آب‌وگل — ماحضرتوست نه‌این آب‌وطین

سجادی

سید احمد سجادی قمی

در حوزهٔ علمی قم علوم دینی را فرا گرفت، وگاهی که فرصتی بدست می‌آورد اشعاری

مذهبی با تخلص «سجادی» می‌سرود.

این مخمس را در میلاد حضرت حجت علیه السلام گفته است:

مژده بیاران دهید نیمهٔ شعبان رسید / رحمت ایزد کنون بر اهل ایمان رسید
کالبد مرده را ز لطف حق جان رسید / بمصر ملك وجود یوسف کنعان رسید
بر اهل دین حجتی ز حی سبحان رسید

بگلستان نبی گلی پدید آمده / بجملهٔ دوستان چنین نوید آمده
که بهر اهل زمین دوباره عید آمده / بهبه از این روز نو که بس سعید آمده
بشیعیان مژده باد خسرو خوبان رسید

دوش چنینم بگوش زغیب آمد سروش / که از چه وبهر چیست تو هستی خموش
خیز ز جام ولا یکی دو ساغر بنوش / زقلب سوزان خود برار بانگ وخروش
بگو بیاران که آن حامی قرآن رسید

بگو باهل ستم که ظلم وطغیان بس است / تعدی ناروا باهل ایمان بس است
به بندگان خدا جور فراوان بس است / اطاعت وبندگی زحزب شیطان بس است
بسوی فرعونیان موسی عمران رسید

راز نهان را دگر فاش وعیان میکنم / مجمل گفتار خود شرح وبیان میکنم
جملهٔ عشاق را آگه از آن میکنم / بشارت مولدش ورد زبان میکنم
که روز میلاد آن مهر درخشان رسید

گشت زنرجس پدید یکی گل نرگسی / که مثل آن در جهان ندیده هرگز کسی
وه چه گلی همچو او نیست گل‌بیخسی / ز طلعتش نور حق بوده هویدا بسی
بگلشن عسکری غنچهٔ خندان رسید

کرد منور جهان ز طلعت روی خود / گلشن وگلزار دهر معطر از بوی خود
بست ره عاشقان بطرهٔ موی خود / خرید یك عالمی بخال هندوی خود
بگو به بیمار عشق زمان درمان رسید

شهنشه انس وجان مهدی صاحب زمان امام قائم بحق رهبر پیر وجوان
آنکه شد از بهر وی خلقت کون ومکان بیمن وی شد عطا روزی خلق جهان
نعمت پروردگار بحد شایان رسید
چند ز هجر رخت ناله وافغان کنم درد فراق تو را بسینه پنهان کنم
مهر جمال مهت ز غیر کتمان کنم اشك غم دوریت چو دُر بدامان کنم
تا که بشارت رسد ولي یزدان رسید
شها ز احسان کرم بعبد دل ریش کن تو پادشاهي نظر بحال درویش کن
بهر دو عالم از او تو رفع تشویش کن کفایت امر وی بهمت خویش کن
که مدح «سجادی» از صفای ایمان رسید

سحاب

شیخ عبد الحسین فرزند عیسی رشتی

دانشمند جامع در علوم اسلامی، آغاز تحصیل وی نزد پدرش بود، پس از آن ده سال در تهران علوم عقلی و نقلی را بیندوخت، پس از آن به نجف اشرف آمده و در محضر مرحوم ملا محمدکاظم آخوند خراسانی به تکمیل دانشهای دینی پرداخت. در حال انزوا به تدریس و تربیت طلاب و بحث و تحقیق پرداخت و از همهٔ شؤن ریاستی دوری می‌جست با این که شایستگی مرجعیت داشت. در کربلا سال ۱۲۹۲ زاده شده و در نجف اشرف به سال ۱۳۷۳ درگذشت.

« شرح کفایة الأُصول » و « حاشیه اسفار » و « الأطوار » و « الثمرات » و «کشف الاشتباه» بعضي از نگارشهای وی است. دارای غزلیاتي است نغز با تخلص « سحاب ».

اوراست:

بی‌خبر از همهٔ کون و مکان مستانند غافل از مرحلهٔ سود و زیان مستانند
نیست اندر خور زاهد بجز از دلق ریا خرمن حرص واملل سوختگان مستانند

خویش را بین ببر دوست نباشد راهی		بسر کوی تو ره یافتگان مستانند
پیش نوك مژه و تیغ دو ابرو صنما		بدل و جان سپر انداختگان مستانند
قومی آشفتهٔ خَم در خَم زلف ساقی		جعد مشکین ترا شیفتگان مستانند
دوش بسرود مرا هاتفی از عالم غیب		که بمهر تو در آمیختگان مستانند
قصه کوته کن وبرگو سخن نغز (سحاب)		غرض اصلی از این کون ومکان مستانند

و نیز می‌گوید:

ای نسیم سحر از لعبت خندان خبری		وی حیات ابدی مرده دلانرا نظری
دوش در انجمن مغبچهٔ باده فروش		بشنیدم که همی گفت مه آسا پسری
باغبان سرو من و سرو تو مانند همند		لیك این راست بسر قُمْری و آنرا قَمَری
چه قمر رشك فلك خیل ملك حیرانش		که خداکرده چه سان روح مجرد بشری
ساقیا وقت غنیمت شمر و باده بیار		پیش از آن کز تو و از جام نماند اثری
تا صف حشر شود باد صبا مشك فشان		بسر کوی قرارش اگر افتد گذری

رشحه‌ای از یم قدرت بفشان باز (سحاب)
مزرع طبع تو از نظم تو یابد ثمری

سحری

عبد الرحیم سحری، محمد

نامش محمد و به عبدالرحیم مشهور، عالم عارف وفاضل دانشمند نیکو نگارش، از دانشمندان و شاعران سدهٔ سیزدهم، «حلاوة المناجاة» وی دارای شور وحالی است.

چنین گوید:

تعالی الله زهی فیاض مطلق		بَرِ او مستحق چون صاحب حق
خوش آن رهرو که درد خویش داند		بران دار الشفا خود را رساند
غریبی را که باشد مبتلایش		باستقبال می‌آید دوایش

مراد اظهار عشق است از مناجات　　بعلم او چه حاجت عرض حاجات
کجا در قید این گفت و شنید است　　کسی کو اقرب از حبل الورید است
کجا پنهان از او سری و رازی است　　که در هر پرده‌اش راز و نیازی است
نه او در پرده‌ای داخل نه خارج　　که هر جائی است رب ذی‌المعارج
اگر بی‌نام او باشد نگینی　　رود بیرون ز ملکش سرزمینی
وگر بی‌نور او شمعی فروزد　　بغیر حق پر پروانه سوزد
کسی دارد نصیب از نور ایمان　　که بیند ذره‌ها را عرش رحمن
ثنای او نه کار سرّ و قلب است　　که وصفش برتر از ایجاب وسلب است
در این معنی دُر ناسفته آن سفت　　که فوق ما یقول القائلون گفت
ز وصفش آنچه در ذکر و بیان است　　بقدر شور و شوق بلبلان است
نگردد فاش سر نوبهاران　　اگر صد سال نالند این هزاران
بهر مدحی که گردد عقل مفتون　　تعالی شأنه عما یقولون

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سرابی

حاج سید مصطفی خراسانی سرابی سجادی

ادیب فاضل شاعر سخنور، دارای جایگاهی محترم، دو شنبه یازدهم مرداد ماه ۱۳۵۰ ش درگذشت و حسام‌الدین دولت آبادی و استاد جلال‌الدین همائی در تاریخ مرگش دو قطعه سروده‌اند. همائی در آغاز شعرش گوید:

چون خطیب فاضل شاعر سرابی شهیر　　آنکه بود از منطق او مایه ارشاد ما

سرایانی

محبعلی فرزند ناصر الدین سرایانی

از شاعران سدهٔ دهم، خود قصاب و پدرش رنگرز بود، تاریخ کتابت نسخه‌ای از تفسیر

«جلاء الأذهان» را (۹۸۱) چنین گفته:

تفسیر بخوان که موجب غفران است   خوانندهٔ آن خلاص از نیران است
تاریخ کتابش چو پرسند از تو   در حال بگو که معنی قرآن است

سرمست

میرزا عبد الکریم خان فرزند محمود روحی

عارف صوفی مسلک، در اصفهان اقامت گزید و در دستگاه ظل السلطان اشتغال داشت، ملقب به «روحی» و در شعر «سرمست» تخلص می‌نمود، «حدیقة الانصاف» را در سالهای ۱۲۷۹ ـ ۱۳۰۷ پرداخت.

سری

محمد حسین فارسی

از شاعران نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم، به طب و کیمیا و علوم غریبه اشتغال داشت، کتاب «لئالی البحرین» از اوست.

چنین گوید:

مرا مرغ روان دارد به پرواز   نیم چون دیگران در جنگل آز
چنان شایسته دارم دستگاهی   به بزم دل ز الطاف الهی
که پیش همتم عالم غباری است   بساط سلطنت بیهوده‌کاری است
ز نعمتهای دنیا بی‌نیازم   بالطاف خدائی سرفرازم
مرا از عالم غیب این نصیب است   هرآنچه پیشم آید زان شکیب است
امید تو است فضل حق سرانجام   برو خوش باش (سری) با دل آرام

این رباعی از اوست:

ای آنکه تو در بزم لطافت شاهی   در مجمع خوبان جهان چون ماهی
سنگین دلت بتا مرا کشت آخر   از حال دل حزین من آگاهی

سعدی

آقا مهدی سعدی

بمناسبت درگذشت سید مجتبی سجادی در سال ۱۳۵۲ ش در سن بیست و هشت سالگی بعلت خرابی سقف خانه بر وی هنگامی که قصد زیارت عتبات را داشت، این ابیات را در سوگ وی سروده است:

در این خراب رباطی که نیست پایه و پی
زنده نمانده کسی گرچه او کاوه وکی
غرور وکبر ومنیت عزیز من تا چند
هواپرستی ومستی وبی‌هشی تا کی
چه حاصل از دف ومزمار وتار وچنگ رباب
نتیجه چیست ز ساقی و ناز ومطرب و می
چه مجتبی خلف مرتضی سجادی
یگانه عالم وعابد که بود ز آل تقی
به چنگ گرگ گرسنه اجل دچار شوی
اگر شهنشه رومی وگر حکومت ری
یکی نهال ز بستان فاطمی افتاد
که سروهای جهان را بهار کش دی
بحکم محکم دادار امر «کن فیکون»
بزیر سقف شدی اسب آرزویش پی
شب ششم که برامد ز ماه ذی قعده
پس هشت پس از بیست عمر او شد طی
نمود عزم ره کربلا ولی از شوق
بسوی خلد برین کرد توسن خود هی

وداع کرد چه طفلان خویش را و برفت

بنات نعش جدا گشت آنزمان ز جدی

میان روضهٔ سلطان طوس شد مدفون

کأنه ز شه آمد خطاب «الیّ»

علی الصباح خبر چون رسید [...]

کشید از دل پر درد ناله همچون نی

برون نمود سر از جیب و گفت تاریخش

خدا صبر نماید عطا به مادر وی

سلیم

شیخ علی فرزند محمد سلیم مازندرانی

در «هندوکلا» از توابع آمل به سال ۱۲۱۴ زاده شد و در اصفهان دانش اندوخت، به سال ۱۲۷۲ بزیارت مشهد و عتبات وحج رفت، جامع علوم دینی و معارف اسلامی بود، «مقالید البیان» و «بیت الأحزان» و «وسیلة الفیوضات» از نگارش‌های اوست.

گوید:

نه آرام بر من نه خوابی بچشمم ‌ ‌ ‌ ز پهلو بپهلو همی دیده هِشتم

همی عرض کردم که من اهل دردم ‌ ‌ ‌ بدردم برس از ره سرنوشتم

سلیمی

ملا حسن فرزند سلیمان تونی

از دانشمندان وادبای سدهٔ یازدهم، واجبات دینی را در منظومهٔ «حرز النجاة فی نظم الواجبات» به نظم کشیده، در آغاز این منظومه گوید:

تبارك خالق بیچون تعالی ربنا الأعلی ‌ ‌ ‌ حکیم و عالم و عادل قدیم وفرد بی‌همتا

سخن از واجبات آمد بنام حق ادا کردم ‌ ‌ ‌ که نام ذات پاك اوست مقصود همه اشیا

سمرقندی

ملا عبد الله فرزند عبد الجبار سمرقندی

دارای خطی زیبا و انشائی نیکو به فارسی و عربی بود، شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام را به سال ۹۶۱ در کلکته نوشت و این دو بیت را در تاریخ آن سرود:

در دهر بدین نوع کسی نامه ندید ... دیدن چه محال بلکه هرگز نشنید

گویم بتو از روی خرد تاریخش ... در نهصد وشصت ویك باتمام رسید

سمنانی

شیخ حسین فرزند محمد سمنانی

از فاضلان سدهٔ سیزدهم، ادیب سخنور نیکو نگارش، بیشتر مؤلفات و اشعارش در احوال و فضائل حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد، چون «ذخیرة العقبی» و «البشیر النذیر» و «گلچین» و «مفتاح النجاة» و «قرة العیون» که به سال ۱۲۴۸ در سمنان نگارش داده است.

در سوگ مولا امیرمؤمنان علیه السلام گوید:

شد عجب شوری پدید اندر جهان ... تازه شد داغ رسول انس و جان

وحشتی شد در جهان آن دم پدید ... هیچ چشمی آن چنان روزی ندید

روز روشن چون شب دیجور شد ... آفتاب از دیده‌ها مستور شد

شش جهت پر شد ز اندوه و ملال ... رفت تا در بارگاه ذو الجلال

قدسیان از غم پریشان و ملول ... جمله از ذکر الهی در ذهول

ازغمش‌بشکست‌پشت شرع ودین ... شد گسسته رشتهٔ حبل المتین

انس وجن در ماتمش زار وحزین ... حور وغلمان در جنان اندوهگین

سمنانی

حاج محمد ابراهیم فرزند محمد علی سمنانی

عالم اخباری مسلك، از دانشمندان شهر سمنان، گویا تا اوایل سدهٔ چهاردهم زنده بود، به فارسی و عربی شعر می‌گفت، دارای «ارجوزة فی الصلاة» و «منظومه عرفانی» و «منظومة فی المراتب الأربع للذرية» و جز اینها.

سیاح

زین العابدین فرزند حسین صفوی گنجوی

نامش علی و به زین العابدین شهرت داشت، در علوم ادبی و عقلی و نقلی متبحر، حافظ قرآن کریم و بسیاری از اشعار عرب و عجم، در راه سیر و سلوك قدم گذاشت ولی تملق بسیار از پادشاهان و دولتیان می‌کرد، سالها به سیاحت پرداخت و با مردم گوناگون مخالطت داشت، کتابی بنام «تحفة الألباء فی تذکرة الأولیاء والشرفاء» پرداخت. از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم بود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سید

سید اسماعیل فرزند ابوتراب حسینی یزدی لاهیجانی

اصلاً یزدی و در لاهیجان سکونت داشت، واعظی توانا و در شعرش «سید» تخلص می‌نمود، «نتائج الأخبار» را به سال ۱۲۹۹ نگارش داد.

سید

سید رضا فرزند حسین طهرانی عطار مشهدی

اصلاً ایرانی و در کابل سکونت گزید، شعر بسیار در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام و مشاهد شریف آنان سروده، از شاعران اوایل سدهٔ سیزدهم می‌باشد و «سید»

تخلص داشت.

این دو بیت در مدح حضرت زهرا علیها السلام از او است:

چواین زن یکی بهتر از صد هزار　　در این در چو تو مرد بی‌اعتبار

نباشد زگفتار حاصل مراد　　برو (سیدا) کسب کن اعتقاد

سیفی

شیخ عبد الحسین فرزند علی جان سیفی کابلی

اصلاً از کابل و در مشهد مقدس سکونت داشت، از فاضلان و شاعران سدهٔ چهاردهم، در نظم تواریخ کوشا و «تاریخچه خراسان» از اوست، گویا واعظ و سخنور بود.

سیل

میرزا محمد فرزند عبد النبی اخباری نیشابوری

دانشمند اخباری بسیار معروف، دارای آثاری مشهور در رد بر اصولیان، به عربی و فارسی و اردو شعر می‌گفت با تخلص «سیل» اشاره به مقامات سه‌گانه عرفانی «سیران طیران اضمحلال»، نزدیك شصت هزار بیت شعر عرفانی داشته.

از اوست:

هر که اطوار حقیقت را چو ما طی میکند

رو بسوی عالم ناسوتیان کی میکند

مطرب فرزانهٔ ما در مقامات سرود

سر معنی را ادا در نغمهٔ نی میکند

میدهد ساقی پیاله میدهد مطرب به نی

دل درون سینه رقصانست و هی‌هی میکند

صورت محبوب را در دیده می‌بیند عیان
آنکه خود را در طریق عشق لاشی میکند
(سیل) سرگردان بسوی او روان خواهد شدن
زانکه مجنون است و قصد وادی حی میکند

سیوجانی

سید ابراهیم فرزند یعقوب موسوی سیوجانی

شاعری است در فن نظم تاریخ به عربی و فارسی استاد، تاریخ درگذشت شیخ حسین سیوجانی قائنی را چنین بنظم آورده:

بس که بود از معدن فیضش نصیب گشت تاریخ وفاتش (الغریب)
(۱۲۴۳)

شائق

میرزا ابوالقاسم فرزند عبد الحمید شریف تفریشی

عارف صوفی دانشور، از شاگردان شیخ محمدرضا قمشه‌ای، برای وی مجموعه‌ای مشتمل بر رسائلی در تصوف نوشته است، سال ۱۳۰۶ به زیارت عتبات رفت و پس از سال ۱۳۰۹ درگذشت.

در مرثیه استادش گوید:

جهان علم و عرفان عین انسان که بودی فضل وحکمت را همی جان
رضا اسم و رضا رسم و رضا خلق که بودی مقتدای اهل ایقان
ظهورش از زقمشه بود گر چه ولی در خاک طهران گشت پنهان
به وقت عصر یکشنبه سفر کرد بیمن مقدمش فرمود رضوان
به روز غره شهر صفر شد مقیم آن جهان در نزد جانان

هزار وسیصد وشش بود که (شائق) زهجرش شد قرین درد هجران
به آه و ناله میگفتش شب و روز دریغ آن علم و حلم و قدس و ایمان
دریغ آن فیلسوف عارف راد که قرآن را مشیّد ساخت ارکان
فرس بخشدش اجر و سزد حمت؟ امام عصر و شاهنشاه دوران
نهم پور حسین از بطن نرجس وصی چارم شاه خراسان
خداوندا بحق چارده نور
غریقش ساز اندر بحر غفران

شائق

عبد الواسع فرزند محمد هادی قاری، ابوطالب

عارف عالم ادیب اریب، در علوم عقلی متبحر و دقیق، از شاعران سدهٔ سیزدهم، شعرش نیکو با تخلص «شایق»، «شرح کلمة التوحید» تألیف وی و جنگی به سالهای ۱۲۲۲ ـ ۱۲۲۸ گرد آورده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

در تغزل گوید:

هر عهد به هر کسی که بستم در عهد تو ای صنم شکستم
دادم دل و دین به عشوه اول سر رشتهٔ جان و دل گذشتم
خورشیدی و سایه‌ات نباشد من سایه و مهر خور پرستم
لعل لب تو روان جانها از یاد لبت مدام مستم
من ذره تو آفتاب تابان گه ذره به‌خور رسد که هستم
بر آینه صورتت میفکن شیداتر از آن منم که مستم
هر کس که تو را بدید گوید حیران جمالت از آلستم
ای مرغ سحر زسوز دل گوی با صبح من عاشق از نخستم
شوق رخ تو روان (شایق) جز شوق تو از جهان نرستم

شائق

ملا محمد فرزند علی نیشابوری خراسانی

دارای اشعاری است نه چندان استوار، بیشتر گفته‌هایش در مصایب حضرت امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش و واقعه کربلا می‌باشد، تخلصش «شایق» وگاهی «ذاکر» بوده، اصلاً نیشابوری وبه بیشتر شهرهای ایران به سال ۱۲۶۶ - ۱۲۸۲ رفته وبه روضه خوانی اشتغال می‌ورزید، چندی در عراق برای زیارت عتبات عالیات و سوریه به سیاحت پرداخت. در نیشابور محلهٔ «بالا گودال» سکونت داشت.

این دو بیت از اوست:

گلرخی بینم حیرت کنم از سرو قدش — یار الها بنگهدار تو از چشم بدش

گر نظر بر من مسکین کند از روی وفا — جان شیرین بنمایم بفدای دو لبش

شاه تقی

ملا محمد تقی فرزند محمد رضا

از دانشمندان سدهٔ یازدهم، متبحر در علوم عقلی و نقلی، استوار شعر می‌گفت و زیبا می‌نوشت، در معماسازی استاد بود.

از اوست:

جهان لبریز نور آفتاب است — مگر آن ماه روی بی‌نقابست

نوید قتل یا جانم شنیدست — ز شوق آن سرا پا اضطرابست

حساب کشتگان خویشتن کن — که تا دانی چو بیرون از حسابست

این رباعی از اوست:

آنکس که سخن در انجمن میگوید — پیوسته حدیث ما و من میگوید

در پرده سخن‌گو گر از مغز پری — نایی است که بی‌پرده سخن میگوید

و نیز گوید:

هر کس که بغیبت بد من میگوید گر فکر کند بخویشتن میگوید
آیینه صفت ظاهر و باطن رو شو طوطی‌است که در عقب سخن میگوید

و نیز گوید:

ای از گل رخسار تو مه در تب وتاب و از باد لبت دهان یاقوت پر آب
گویا که ترا زگل سرشتست خدای کامد بمشام از عرقت بوی گلاب

شاهد

شیخ محمد حسن فرزند ابراهیم زارع عمرو آبادی اراکی

بیشتر تحصیلات علمی را در اراك نزد عالمان بزرگ آن سامان گذرانده، چندی در سامرا و نجف اشرف در محضر مراجع به فراگیری فقه و اصول پرداخت، پس از آن به اراك بازگشت و به کارهای علمی اشتغال ورزید، و در سالهای پایان عمر به عمرو آباد رفت وگوشه نشینی را بر معاشرت با مردم ترجیح داد تا به سال ۱۳۶۳ درگذشت.

ادیب شاعر با تخلص «شاهد»، بسیاری از شعرش در کتابهایش پراکنده آمده است.

دارای مؤلفاتی است سودمند در ارشاد و آموزشهای اخلاقی، چون «چهل حدیث» و «تذکرة الغافلین» و «تنبیه الغافلین» و «مجمع الأدیان» و «نور الایمان والهدایه» و چند کتاب دیگر.

در ترجمهٔ فرمایش مولا أمیرالمؤمنین علیه السلام «الید العلیا خیر من الید السفلی» گوید:

دست بالا برتر است از دست زیر دست سوی حق ببر از حق بگیر
دست خود کوته کن از خلق لئیم دست حاجت بر سوی حق کریم
چشم از مخلوق بربوش وگریز تا بنزد خلق گردی تو عزیز
عزت دنیا بعزّ مَن قَنِع ذلت دنیا بذلّ مَن طَمَع
چون تو را با خلق باشد سوزکار لقمهٔ نانی تو را بنموده خوار
عزت ار خواهی قناعت پیشه کن آبروی خود تو اندر شیشه کن

مشکن آن شیشه بجور سنگ خلق — کم نما بر درگه مردم تو دق

روزی تو باشد با خداوند قدیر — که بآن درگه باین درگه اسیر

دست بالا مظهر اعطاء حق — بر ید الله نی توان زد طعن دق

فیض از معطی است آخذ فیض بر

هان بلندی کن تو بر هرخشك وتر

شربتدار

محمد ابراهیم شربتدار

ادیب نیکو انشاء، از شاعران سدهٔ دوازدهم و پس از سال ۱۱۳۳ درگذشته است، «رسالهٔ شاهی» و «قصیده مصنوع» و «حل معمیات» و «مرآة الخیال» را ساخته.

در معما گوید:

چون دو بمؤلفه بشش بار شود — جوش وسط از بخت مددکار شود

بیحد چو وسط بر ان دو یابد تقدیم — نام خوش آن یار وفادار شود

شریعتمدار

سید محمد علی فرزند اسد الله انزلچی، شریعتمدار مازندرانی

در علوم دینی متبحر، بیشتر دانش را از بزرگان و استادان نجف اشرف آموخته و در بندر انزلی به امامت جماعه وارشاد مؤمنین اشتغال داشت و پس از سال ۱۳۵۹ درگذشته است. گاهی ابیاتی به نظم می‌آورد ولی سست و نا استوار. دارای کتابهائی است چون «مجمع الشرایع» و «نور الأنوار» و «ضیاء القلوب» و «اصول العقائد» و «مشتقات».

در خط کاتب خود گوید:

ای اسد نزد کاتبان جهان — بگمانت که هستی چون اینان

نه زخط تو آب رنگ بود — خطهای تو بیدرنگ بود

نزدشان این خطوط حرمان است　　زیره بردن به شهر کرمان است
لیک در نزد آن سلیمان جاه　　مور هم می‌برد ملخ همراه

شریفی

میرزا علی محمد فرزند محمد علی شریف اژه‌ای اصفهانی

از دانشمندان اوایل سدهٔ چهاردهم، ادیب فاضل شاعر با تخلص «شریفی»، به سال ۱۳۲۴ این شعر را از خود نوشته است:

خدایا به حق بنی فاطمه　　مرا با خودت آشنائی بده
که خورسند باشم به وقت رحیل　　مرا دستگیری کن ای من دخیل
همه عمر ضایع چه من کرده‌ام　　ز اعمال و کردار شرمنده‌ام
به حق حقانیتت ای خدا　　کنی رحم بر ما به هر دو سرا
تو توفیق ده تا که مردانه وار　　گذشتی کنم من از این روزگار
همه حال من حال مجذوب کن　　که امر تو باشد یکن بعد کن
(شریفی) چو میان عصیان شداست　　ندارد به جز رحمت تو به دست

شعری

میرزا اسد الله فرزند مهدی کاشانی

دانشمند متبحر در حدیث و تاریخ و دیگر دانشهای دینی، نیکو نگارش و زیبا خط، گویا در طهران اقامت داشته است. دارای تألیفاتی است چون «بهجت نامه» و «النفائس فی شرح الخصائص» و «المآثر الحسینیة» که آنرا در محرم ۱۳۱۵ بپایان برده.

در وصف نفایس خود گوید:

نفایس کردم اینک نام این گنجینه تا دانی
که بر وی از گهرهای خصایص گشته ارزانی

بسی گشتم بگلزار سخن سنجان دانشور

زهر گلبن گلی چیدم بتأییدات ربانی

که گشت این نامه چون گنجینه آموده از گوهر

ألا یا روضهٔ رضوان وگلگشت سلیمانی

تعالی الله خداوندی که داد این رتبهٔ والا

بنادانی که نشناسد خزف از گوهر کانی

بسال یکهزار و سیصد و ده طی شد این دفتر

بعهد مالك الملك دارای نخست اسکندر ثانی

خدیو عدل پرور ناصرالدین خسرو باذل

که جاویدش چو الیاس وخضر باد این جهانبانی

پی ترویج ملت یافت توفیق اندر این دوران

بصدر این صد از الطاف بی‌پایان سبحانی

نخستین سبط را همنام ونسل پاك پیغمبر

که از وی گشت دیگر باره اعلای مسلمانی

نخست از پارس طالع گشت ودر سامره تا پایان

فروغش پرتو افکن شد چو مه بر عالی و دانی

غرض نامم شود زین پس چو از طومارهستی‌حك

امید آن کو بماند یادگار از لطف یزدانی

بپیری چون گرانبار از گنه زین خاکدان رفتم

بآمرزش کنم یاد ای جوان کاین نامه برخوانی

بنای هستیش ستوار باد آنکو شود روزی

به طیب طبع طبع این همایون نامه را بانی

بنام ایزد این دفتر بپایان گر بری (شعری)

سپاس پاك یزدان بر بپایان آنچه بتوانی

شفیق

شیخ علی اکبر فرزند غلامعلی کرمانی خراسانی، مروج الاسلام

عالم فاضل متبحر در علوم دینی، گاهی با تخلص «شفیق» شعر می‌گفت، از دانشمندان سدهٔ چهاردهم، در مشهد مقدس سکونت گزید، و کتاب «هدیة المحدثین» را به سال ۱۳۴۸ پرداخته است.

در تاریخ اتمام این کتاب گوید:

چو مرحمت بمروج ز حی داور شد		بجمع آوری این کتاب یاور شد
پس از فراغ عزیزی زلطف بامن گفت		جزای تو بخدای علی اکبر شد
بگو (شفیق) تو تاریخ سال تألیفش		پی جواب مرا پیر عقل رهبر شد
سر حیا و ادب پیش بردم و گفتم		هدیه بهر اساتید اهل منبر شد

شکیب

رجبعلی فرزند عباس علی

شاعری نیکو انشاء، از شاعران سدهٔ سیزدهم با تخلص «شکیب»، جنگ «ریاض العاشقین» را به نظم ونثر شیوا در سال ۱۲۷۲ پرداخت وتاریخ اتمامش را چنین به نظم کشید:

مرحبا زین نسخت دلکش که نزد عاشقان		هست هر سطری ز وی ارزنده چون دژ ثمین

* * *

خواست تا طبع (شکیب) از خامهٔ گوهر نثار		باغ ریحان زد رقم از فیض رب العالمین

(۱۲۷۲)

شوریده

میرزا احمد فرزند محمد رضا زنجانی

عالمی است با اطلاع از دانشهای حوزوی، از شاگردان میرزا عبدالله و تقریر بحث او را به سال ۱۳۲۹ نگاشته، به فارسی و ترکی شعر می‌سرود با تخلص «شوریده»، «حاشیه خلاصة الحساب» و «مجموعه متفرقات» از تألیفات وی است.

در نکوهش پادشاه عصرش گوید:

عالم عشق پر از شور وفتن می‌بینم — در ریاض ملکی زاغ وزغن می‌بینم
هرکه را می‌نگرم عاشق یك خال وخط است — جمله این غلغله از میر چمن می‌بینم
گرچه گویند که دل جای یکی بیش نی است — دل خود از پی صد وجه حسن می‌بینم
چشم بلبل بره گل همه جا منتظر است — کار (شوریده) همه زار وحزن می‌بینم

و نیز گوید:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید — بوی گل از دهن غنچه وشی می‌آید
چون قرار است بهر عسر شود یك یسری — منتظر باش سحر خوش خبری می‌آید
تا توانی بنما صبر بکش درد فراق — پیك خوش خوان وصال از طرفی می‌آید
چکنم گر نکنم ناله وفریاد وفغان — صوت الغوث بگوش از چمنی می‌آید
نالهٔ نصفه شبی عشوه (شوریده) شده است — گر قبول افتد از او بوی خوشی می‌آید

شهاب

شیخ عبدالسلام فرزند علی اکبر تربتی خراسانی

نامش محمدابراهیم ولقبش شهاب‌الدین معروف به عبدالسلام، در تربت حیدریه زاده شده و مقدمات علمی را همانجا بیاموخت، پس از آن به مشهد مقدس رفت وعلوم دینی را از اساتید آنجا کسب نمود، در آخر به تربت بازگشت وبدور از مردمان زیست. عالمی بود عارف وبه حوادث روزگار خود آگاه، به فارسی وعربی با تخلص «شهاب» شعر می‌گفت، دارای

کتابها و منظومه‌هائی است چون «گنج نهفته» و «راز عشق» و «اندیشه شهاب» و «ندای فطرت».

بسال ۱۳۷۲ در تربت چشم از این جهان فرو بست.

شهسواری

میرزا اسماعیل فرزند محمد فرزند افراسیاب کرمانشاهی

ادیب شاعر سدهٔ سیزدهم با تخلص «شهسواری»، اشعارش فقط در مدایح و فضایل اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و هیچگاه ثناگوی قدرتمندان نبوده، به خاندان پیامبر اکرم «ص» ارادت واخلاص خاص داشت و بدین خصیصت افتخار می‌نمود. «نور الموافقین» در قصاید و غزلیات مدایح معصومین و «ظلمت المنافقین» در نکوهش دشمنان اهل بیت، از اوست و دومین را به سال ۱۲۳۸ در پنجاه و پنج سالگی پرداخته است.

این غزل از اوست:

اگر چه سرو شبیه قدت بود یارا — چسان بسرو کنم احتمال بالا را
وگر غلط نکنم نور می‌توانم گفت — من این شمایل اندام روح‌افزا را
چرا بدشت دل ما غمت نمی‌آید — مگر گرفته کسی آن غزال رعنا را
بیا بضربت تیغ تو آرزومندم — چه دردمند به دنیا امید عقبا را
کشیده است تمنا مرا به رسوائی — خدا خراب کند خانهٔ تمنا را
غلام همت حُسنم که از تجمل ناز — گدای کوچهٔ یوسف کند زلیخا را
شب فراق به امید دیدنت گردم — چه فرقه دین و ثریا سواد بینا را
میان دیدهٔ من بر نشین و منزل کن — ببین زجنبش هر قطره موج دریا را
زمهر ومه طبقی ساخت آسمان افشاند — بنظم (شاهسواری) دُر ثریا را

در منقبت حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام از قصیده‌ای گوید:

تا دلم صید شوخ چشمان است — جگرم پاره چون گریبان است
سینه‌ام شرحه‌شرحه زخم از درد — چاك چون لالهٔ خیابان است
ای که رفتی ز دیده‌ام باز آی — جای تو در میانهٔ جان است
دوش در خواب با غمت بودم — این حکایت بیادم از آن است
دل زکف داده را سپر باید — ستم گلرخان نه آسان است
من که دستم در این درازی عمر — کوته آن سرور از دامان است
پس نه آن به که رخت بربندم — (شهسواری) زمان میدان است
کو بزن عرصهٔ دو عالم را — تا سمند تو گرم جولان است
وصف داماد مصطفی بر خوان — که بیانش نه حدّ انسان است
شیر حق شحنه نجف حیدر — آنکه عرشش زمین ایوان است
مجلسش فرش دیدهٔ ملك است — مسندش آفتاب دوران است
سلسبیلش ترشح جام است — جبرئیلش بباب دربان است
مولدش کعبه مرقدش قبله — سایه‌اش دین وحبش ایمان است
روز از یاد او سرگردان — شب هم از داغ او پریشان است
اسدالله سرور غالب — علی پادشاه مردان است

از دم مرتضی بزن بر خصم
که طریق هنر ز شیران است

شهیدی

شهیدی

از شاعران سدهٔ چهاردهم، نامش بدست نیامد وگویا در مشهد مقدس سکونت داشته است.

در میلاد حضرت امام حسین علیه السلام گوید:

شب میلاد حسین بن علی است   مظهر ذات خدای ازلی است

سومین حجت یزدان و ولی است   عالم سر خفی سر جلی است

(سبط پیغمبر اکرم باشد)

(برتر از عیسی مریم باشد)

هست او سید و نور ثقلین   شافع روز جزا هست حسین

مصطفی راست همو قرة عین   زادهٔ شیر خدا بدر حنین

(مادر طاهرماش هست بتول)

(بی‌ولایش عملی نیست قبول)

ای حسین ای بتو اسلام بهای   کشتهٔ راه خدائی به خدای

ای بهر کار توئی راه نمای   چشم امید بتو در دو سرای

(شافع روز جزا هستی تو)

(بیرق کفر تو بشکستی تو)

راستی خون تو ثار الله است   ایزد از خون دلت آگاه است

بخداوند خدا خونخواه است   در دل شیعهٔ تو بس آه است

(آه مظلوم بسوهان ماند)

(در تن دشمن کی جان ماند)

شب میلاد تو همچون شب قدر   هست تابنده‌تر از لیلهٔ بدر

جای دارد همه از ساقه و صدر   بسنمایند ز شادی آنقدر

(جام گیرند هم از دست حسین)

(تا که گردند همه مست حسین)

در مدیح تو (شهیدی) ز صفا   چند شعری بسروده بسزا

دارد امید ز تو روز جزا   دست‌گیری کنی ای دست خدا

(تا شود شامل او لطف عمیم)

(هم ببخشد گنهش رب کریم)

شیخ الاسلام

آقا نصر الله زنجانی ، شیخ الاسلام

از شاعران اواسط سدهٔ سیزدهم ، شوخ طبع و نیکو شعر . در سال طاعون زنجان ۱۲۴۶ به بعضی از دهات اطراف رفته بود ، بدین بهانه بعضی از شاعران با وی گفتگوهائی داشتند.

در پاسخ غزل ملا محمد علی قانع تنکابنی گوید :

صبا بگو ز من آن قانع خوش الحان را — رفیق مهر کسل یار سست پیمان را

تو را که قانعی از برج بیشتر ندهند — به بلبلی نتوان داد یك گلستان را

مکن شکایت هجران و روزگار جدائی — حدیث زلف مخوان خاطر پریشان را

کنون که فصل بهار است و موسم گلزار — مده به خاطر خود راه درد هجران را

تورا که شوق دگر هست و مهر تازه بدل — مکن بهانه و بدنام رحل قرآن را

خوشا تلاوت قرآن و گوشهٔ خالی — ندیده صحبت اتراك و رنج یاران را

کسی که او بسر آرد شبی درین منزل — دگر نمی‌کشد او آرزوی دوران را

شیخ العراقین

شیخ عبد الحسین فرزند علی طهرانی ، شیخ العراقین

از عالمان بزرگ طهران و در علوم دینی شهرت داشت ، گاهی ابیاتی می‌سرود و این دو بیت را از او دیده‌ام :

ای خداوند هفت سیاره — نیست ما را بجز گنه چاره

شکنم توبه گر دمی صد بار — عفو فرمایم دو صد باره

شیخنا

شیخ محمد جواد فرزند عبد المجید پوده‌ای نجفی

ادیب نیکو نگارش ، عارف شوخ طبع ، دارای اشعاری است با تخلص « شیخنا » ، از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم ، کتابهای « الأنوار السواطع والبروق اللوامع » و « قیمه پلو » را

تألیف نموده.

او راست:

ساقی ای آرام جان ناتوان　　　　می بده آن می برنگ ارغوان
زان می کهنه که از خم الست　　　　قسمت ما شد بیار ای حق‌پرست

شیرازی

حاج ابراهیم فرزند زین العابدین شیرازی

فاضل ادیب شاعر، در کرمانشاه سکونت داشت و کتاب «بقیة الأنساب من ذکر الأصحاب» را در آن شهر پرداخت.

در سوگ حاج آقا احمد بهبهانی کرمانشاهی گوید:

قطب اقطاب زمن بحر موّاج علوم
مرشد ارباب حال و مفتی اصحاب قال
چون شنید از هاتف غیب او ندای ارجعی
در زمان لبیك گویان بست بار ارتحال
از کفن احرام کوی دوست بربست و بشد
واله و شیدا و مست و بیخود از شوق وصال
دام بگسست وقفس بشکست ورست از قید تن
گرچه او در قید تن هرگز نبود از بدو حال
همچو او نامد بعالم تا که آمد روز و شب
شبه او ناید بگیتی تا که آید ماه و سال
عالم عامل بعلم و ساعی هر امر خیر
حامی درویش و منعم ماحی کفر و ضلال
از فرح بالید جهل و از الم نالید فضل
لامع آن شد همچو بدر لاغر این شد چون هلال

شیرازی

سید ابوطالب فرزند محمد علوی حسینی موسوی شیرازی خراسانی

واعظ سخنگو و ادیب شاعر، از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم، «مطلوب الذاکرین» از تألیفات وی می‌باشد.

شیرازی

شیخ ابوهاشم فرزند مفید شیرازی

دانشمندی است فاضل، امام جماعت مسجد نو شیراز، جد و شوخی را در شعر به یکدگر می‌آمیخت، جز دیوان شعرش جزوه‌ای دارد بنام «طب البله و ذخر السفه» سراسر طنز و شوخی.

از او است:

عیان سازم چسان راز نهان را — که کس را نیست تاب این داستان را
قضا روزی مرا شد نفس سرکش — بآن شدت که نتوانم بیان را

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شیرازی

ملا محمد ابراهیم فرزند درویش محمد کازرونی شیرازی

در دانشهای دینی و ادبی متبحر، نیکو نگارش و زیبا خط، در علوم غریبه و علم اعداد دست داشته، در تألیف و تصنیف دارای ذوقی سرشار بود، در عبادت کوشا و عارف مسلك و اشعار عرفا را در نگارشهایش بسیار می‌آورد، «سفرنامهٔ حج» و «شرح نصاب الصبیان» و «مختصر الدعوات» و «مصباح العارفین» از اوست. به سال ۱۳۳۴ در شیراز درگذشت.

در مسئله‌ای از علم اعداد گوید:

گر مربع وضع خواهی کرد ای صاحب نظر — تا دهد وَفق وکند اندر عملهایت اثر
آیه مطلوب ضم با طالب و مطلوب کن — حرفهایش را به اعداد وجمل محسوب کن

بعد طرح سی تو باقی دیگرش تربیع ساز | یا بوه مکسور یا از کسر باشد بی‌نیاز
گرصحیح است‌ربع آنرا ور که باشد کسردار | کسر او را نیك اندر خاطرت محفوظ دار
گر یکی کسرش بود ای هوشیار نکته‌دان | هر یک افزا در بیوت چار آخر بی‌گمان

ور بود دو در نهم روز سه بود در پنجمین
برهمین ترتیب یادش گیرای صاحب یقین

و نیز گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی | عالمی جمله گلستان بینی
هرچه نشنیده‌ای همان شنوی | وانچه نادیده‌ای همان بینی
وانچه درخاطرت نکرده خطور | تو بچشم سر این زمان بینی
«ان یکادی» بخوان زدفع گزند | تا ورا شرح و هم بیان بینی

شیرازی

میراز محمد تقی فرزند محمد حسن شیرازی

تاجر پیشه و به ادبیات و شعر می‌پرداخت، از تاریخ و دانشهای اسلامی با اطلاع بود، قصیده‌ای طولانی در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام سرود و از شیخ عبدالله بهبهانی درخواست نمود که با کتابش «ولایة الأئمه» چاپ کند.

در آغاز قصیده گوید:

رستگاری گر بجوئی از سر صدق و یقین
دست زن بر دامن سلطان دین حبل المتین
حیدر کرار شیر حق علی مرتضی
روح ایمان نفس پیغمبر امیر المؤمنین
باب علم مصطفی و شاهد یتلوه منه
والی ملك سلونی عروة الوثقای دین

نور او با نور احمد اولین مخلوق حق
ماسوا را آفرید از نورشان جان آفرین

آنکه او با عترت پاکش بفرمان خدای
در دو عالم مر کتاب الله را آمد قرین

از برای هیچکس نبود جز این راه نجات
تارك فيكم بخوان و بهرخود این ره گزین

اجر تبلیغ رسالت شد مودّتشان و بس
پا زدین بنهاد بیرون هرکه سر پیچید از این

چون به پیغمبر بر ایشان نیز واجب شد درود
در نماز اندر شریعت بر تمام مسلمین

کرده اندر شأنشان نازل ز راه مکرمت
هل اتی با آیهٔ تطهیر رب العالمین

از سر صدق او بود من عنده علم الکتاب
او لکل قوم هاد باشد از روی یقین

مخزن علم لدنی محرم اسرار حق
امر و نهیش متّبع در آسمان و در زمین

او بود خود نقطه اندر زیر بای بسمله
وارث علم نبیین ز اوّلین و آخرین

آنکه در وقت ولادت بهر ختم انبیا
خواند از تورات و از انجیل و قرآن مبین

مولدش در کعبه و نامش بود نام خدای
هیچکس را حق نبخشیده فضیلت اینچنین

آنکه در احزاب برتر ضربت او را شمرد
از عبادتهای جن وانس ختم مرسلین

بر سریر انما جز او که بنموده مکان
بر بساط لا فتی جز او که گردیده مکین
جاهش از عقد اخوّت با رسول الله نگر
از حدیث منزلت قدر و مقام او ببین
کرد تزویجش خدا با فاطمه در آسمان
تا قیامت دین حق آمد از ایشان مستبین
ساقی کوثر قسیم جنت و نار از ازل
قطب گردون امامت حافظ دین مبین
در غدیر خم رسول الله بأمر کردگار
کرد چون کار خلافت را برای او متین
از بر حق آیهٔ الیوم اکملت لکم
تهنیت سوی نبی آورد جبریل امین

شیرازی

شیخ محمد رضا فرزند ضیاء الدین فرزند عبد النبی شیرازی

عالمی واقف بر علوم عقلی و نقلی، دارای جایگاهی بلند در تقوا و تهذیب نفس، ادیب اریب نیکو سرشت زیبا تحریر و تقریر، نگارندهٔ کتابهائی استوار و سودمند. از دانشمندان شهر شیراز و پیش از سال ۱۲۹۰ درگذشته است.

در کتاب «نخبة الشهاده» این چند بیت را از خود دانسته است:

قبول عشق نبود هر هوسناک   نبندد عشق هر صیدی بفتراک
نه هر دل کاشف اسرار باشد   نه هر جان عارف اطوار باشد
نه هر تن میکشد بار محبّت   نه هر کس داند اسرار محبّت
محبّت مایهٔ فتح و فتوح است   محبت صیقل مرآتِ روح است

محبت عین قرب جاودانی است — محبت اصل عیش وزندگانی است
هرانکس را محبت گشت استاد — گذشتن بایدش از اهل و اولاد
هرانکو را محبت گشت رهبر — دریغش نیست از جان ونه از سر
همی دانی که این‌عاشق کدام است — محبت کیش که او را چه نام است
حسین‌است اوحسین فرزند حیدر — نهال گلشن جان پیمبر
حسین است او گل گلزار زهرا — حسین او فخر یثرب زیب بطحا

شیرازی

محمد صادق فرزند محمد حسین شیرازی

ادیب فاضل عارف نیکو انشا، گویا از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم، جنگی دارد بنام «طومار مطوله و مجموعه محموده».

او راست:

در روی زمین وفا ندیدم — با خلق جهان صفا ندیدم
نیك وبد من همه مرا باد — انگار که خلق را ندیدم

شیرازی

محمد هادی فرزند محمد صالح شیرازی

دانشمند ماهر در علوم دینی، از شاگردان ملا محمدباقر مجلسی، ادیب نیکو نگارش، کتاب «چشمهٔ زندگانی» را به سال ۱۲۱۲ پرداخته است.

در ستایش شاه سلطان حسین صفوی گوید:

آن سلیمان حشمتی کز عدل او در راحتند — مرغ مور ماهی دریا وصحرا و هوا
حاوی برّ عدالت هادی شرع نبی — سرور کل سلاطین خسرو کشور گشا
آنکه تیغ اژدها پیکر کشد چون از غلاف — پوست میگردد زجسم مار از هیبت جدا

آنکه بخشد در کرم در علت افلاس ناس | شربت دینار انعامش خلایق را شفا
آنکه آب دستشوی دست دریا فیض او | آتش علت نشاند همچو خاك کربلا

صادق

سید صادق علوی حسینی، امیرالشعراء

ادیب فاضل، ملقب به امیرالشعراء. از شیخ محمد حسین طبیب حافظ الصحة کتابی در صحن حضرت امام حسین علیه السلام به سال ۱۳۱۰ خرید و آنرا بوی بخشید و این ابیات را از خود بر کتاب نوشت:

چار شنبه صباح یازدهم | از مه فرخ ربیع دوم
بود سال هزار و سیصد و ده | رفته از هجرت رسول الله
در مکان خجستهٔ حائر | که بدم جد خویش را زائر
رفتم اندر میان صحن نفیس | دیدم آنجا نشسته شیخ رئیس
حافظ الصحت خجسته منش | کرد از این بنده کمین خواهش
که خریدار این کتاب شوم | بلکه زین علم کامیاب شوم
من هم از فضل رحمت باری | کردم این نسخه را خریداری
قیمتش گشت یك مجیدی و نیم | که نمایم بشیخنا تسلیم
زان سپس کرد حافظ الصحت | وجه آنرا قبول از منت
چون بدینگونه ماجرا شد طی | پیشکش کردم این کتاب بوی
زانکه من کان همت و کرمم | آفتاب مکارم و همم
آفرین برچنین وجود شگرف | که بود بر مثال نسخهٔ ژرف
پول نستانم و کتاب دهم | ماه نو گیرم آفتاب دهم
بندهٔ خاندان مصطفوی | احقر الساده صادق العلوی

صافی

شیخ محمد باقر فرزند محمد حسن بیرجندی قائنی

از عالمان مشهور و فقیهان معروف، از بیست و شش سالگی به تألیف شروع کرد وکتابهای بسیاری پرداخت، به عربی وفارسی شعر می‌گفت با تخلص «صافی» یا «عاصی». به سال ۱۳۵۲ درگذشت.

منظومه‌ای چون «نان و حلوا» شیخ بهائی دارد و این ابیات از آن است:

تا بکی هستی گرفتار خیال / تا بکی مأنوس با این قیل و قال
تا بکی گوئی صحیح او أعم / تا بکی این حرفها بافی بهم
تا بکی اوراق را بر هم زنی / تا زاصل مثبت اندك دم زنی
تا بکی این رنجهای بی‌قیاس / تا شود معلوم تو حال قیاس
صورت است این ای جناب مستطاب / بی‌ثبات است همچو نقشی روی آب
جمله وهم است وخیال است وبدع / جمله مکر است ومکید است وخدع
گر تو را معنی از آن مقصود و لُب / گر تو را مقصود از آن کشف حجب
پس چرا آثار آن آثار زشت / گند آن پر کرده هر بام وکنشت
با خیال غیر حق این ای فلان / میرساند در جحیمت بی‌گمان
گر که چشم باطنت بیند عیان / آب این سوزان‌تر است از نار آن

صافی

شیخ محمد جواد فرزند ملا عباس صافی گلپایگانی

از دانشمندان معروف علوم دینی، در گلپایگان و اصفهان علم بیندوخت وگاهی به تدریس پرداخت، با سردمداران سیاسی و دین سازان همواره در ستیز بود و هیچگاه با آنان سازگار نبود، نزدیك سی اثر به نظم و نثر تألیف داشت. به فارسی و عربی شعر می‌سرود و شعر فارسی وی تا حدی نیکو است.

سال ۱۲۸۷ در گلپایگان چشم بدین جهان گشود و ۱۳۷۸ در همان شهر درگذشت.

این شعر ملمع از اوست:

یا خلیلی فیك دمع العین کالسلسال سال   یا حبیبی قف وأجمل ان ذا الاخطال طال
ای که در روز وصالت آید اندرتن روان   وی که در شام فراقت سوزد از عبال بال
چند باشد مرغ دل اندر هوایت خسته پر   رحمی آخر تا گشاید بلبل اقبال بال
یا غزالاً صاد قلبی لا تبلبل بالنا   عنك قلبی لم یکن یا غایة الآمال مال
هست ما را در فراقت چشم مانند سحاب   نیست ما را در غمت از شدت ولوال وال
ناولتنی نار عشق منك فی قلبی استقر   کلما اطفی بدمعی کان بالاشعال عال
عشق تو زد آتش آنسان در دلم کزتاب او   گشته‌ام از مویه موی و گشته‌ام از نال نال
زلزلتنی نار وجد منك کالمصباح باح   کاد نور العقل من ناشر ذا الزال زال
گرنه خالت کرد اندر بردن دلها گنه   از چه اندر آتش رخ کرده‌ای ادخال خال
بر سر مهر آی تا گویم مدیح شاه دین   آنکه اندر مدح او فکر اولی الافضال ضال
سر غیب «لیس یُعرف» بحر عِلم «ما نزف»   من جمیع الخلق فی الأوصاف ذا الافعال عال
حجت قائم ولی عصر آن کو جبرئیل   در مدیح حضرت اوست چون میکال کال
شبل شیر پاک یزدان شیر مردان را پناه   آنکه گردد از نهیبش آب از اشبال بال
صبح رویش چون منور می‌نماید کعبه را   فالسجود نحوها قد کان بالآصال صال
بهر تکریمش ملك بنمود آدم را سجود   بهر تعظیمش فلك قد کرد چون ابدال دال
خواطر عیسی شود از یاد خشم او وجل   و از گمان لطف او گردد دل دجال جال
گر کند اقبال سوی درگه او مقبلی   بر سر او گستراند بلبل اقبال بال
عشق گوید واجب است وذات او باشد قدیم   لیك او را ممکن واجب صفت عقال قال
یا عظیم الشان یا من انت للزهاد هاد   یا عزیز المنّ یا من انت بالأثقال قال
ای که بی لطف تو باشد رفعت افلاک پست   ای که اندر گاه لطفت سستی افشال شال
منك فی وجه المریدین ألطف الألطاف طاف   منك فی سمع المصلین طارق الآجال جال

جنتی واهاً لمن اشغلته بالحب اذ	شاغل الأغیار فی الجنات بالاشغال غال

ای جلالت زان فزون کاید کسی را در گمان	منطق (صافی) بود از وصف این اجلال لال

دست ما و دامن لطف تو ای دریای جود

فیك تأسیسی و منك یا منبع الآزال زال

صبا

میرزا یحیی فرزند محمد علی ساروی مازندرانی

عالم جلیل متبحر در علوم دینی و عقلی، ادیب عارف مطلع به علوم غریبه، تخلصش «مهجور» بود و از سال ۱۲۲۵ به «صبا» تغییر داد، کتابهای «مجمع المتفرقات» و «شرح عوامل ملا محسن» را پرداخته.

از اوست:

گرفتار کمند نازنینی	شده صید دلم در سرزمینی

اگر زاهد رخ یارم ببینی	زتو ناید دگر خلوت نشینی

صدر الشعرا

صدر الشعرا

خط نستعلیق را زیبا می‌نوشت و شعر را نیکو می‌سرود، لقب «صدر الشعرا» را مظفر الدین شاه قاجار بدو داد و نامش را نیافتیم، جنگی به سال ۱۲۹۰ پرداخت و پاره‌ای از اشعار خود را در آن آورد.

نقاشی صورت او را می‌کشید بدیهتاً گفت:

مکش که بیهده این نقش می‌کشی نقاش	که خون بگریی گر پی بری بر احوالم

چه لازم است بماند پس ازمن این تمثال	بمن چه کرد فلك تا کند به تمثالم

صدیق

یوسف صدیق

شیخی مسلك و از اتباع حاج کریم خان کرمانی بود، ادیب شاعر با تخلص «صدیق».

در ترجیعبندی در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

فرمود نبی بصدر منبر — من شهر علومم و علی در
یعنی که مرا از او بجوئید — دزد است کسی که ناید از در
از دولت مهر چهارده تن — اندیشه چرا کنم ز محشر
در روز حساب شاد و خندان — خود را بکشم بحوض کوثر
یا رب بکریمیت عطا کن — توفیق زیارتم مکرر
تا هر نفسی بجای آرم — هفتاد هزار حج أکبر
(صدیق) میگشت بر در دوست — دل بسته به التفات قنبر
روزی که قلم گرفت معبود — لوحش کف مرتضی علی بود

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

صفا

میرزا ابراهیم فرزند محمد حسین اولیاء سمیع شیرازی

ادیبی است که شعر را نیکو می‌سرود با تخلص «صفا»، چندی در بمبی اقامت گزید، و در سال ۱۲۸۹ به حیدرآباد دکن رفت و به وزیر ابوالخیر محمد رفیع خان شمس الأمراء پیوست و از ملازمان پادشاه امیر علی خان شد و بدو لغت فارسی می‌آموخت.

کتاب «کنز النصایح» را به سال ۱۲۹۲ تألیف کرد.

صفا

میرزا غلامعلی فرزند محمد هروی حائری

از دانشمندان کربلا در سدهٔ سیزدهم، فاضل ادیب شاعر با تخلص «صفا»، کتابهای

« تلخیص العروض » و « مونس الأدیب » از اوست.

صفا

محمد علی فرزند حسن بیرجندی

گویا از واعظان و سخنگویان بود و در بیرجند سکونت داشت، ادیب شاعر با تخلص « صفا »، کتابهایش را به سال ۱۳۲۲ وقف کرد.

او راست:

ای کرب و بلا عجب صفائی داری به‌به چه حسین تو رهنمائی داری
ای کرب و بلا ز عرش باشی برتر چون اکبر خورشید لقائی داری

صوفی

حکیم علی صوفی اصفهانی

از شاعران سدهٔ یازدهم، به پزشکی اشتغال داشت و شعر فارسی را نیکو می‌گفت، « خرقه علی » کشکولی است از وی، در سال ۱۰۴۳ این ابیات را از آیه شریفه « الله نور السماوات والأرض » الهام گرفت:

زهی دور از وصال چشم بی‌نور درخشان از جمالت تابش هور
تو در دلها چو مصباحی به مشکاة تو در هر دیده‌ای نور علی نور
فروزد کوکب از عالی درختی به سروی می‌نماید آتش طور
دماغم خشك از آن بادام چشم است بجوشد خونم از عناب منظور
برون از شرق و غربم ره نمودند شبم نزدیك و وادی تیره ره دور
هوای خود ز سر باید نهادن بیابان گرم و آب چشمها شور
سر چشمه اگر ناید به چشمم به دریا رفت باید از همین خور
علی آهوی ما بگذشت از این دشت جره کور تو تا کی بر لب گور

و نیز این دو رباعی از اوست:

ما صورت خود به کاغذی ساختهایم — زین ره به خیال هرکسی تاختهایم
این نغمهٔ مستانه در این باغ نبود — ما گوش به حرف هرکس انداختهایم

* * *

درها ز خدا همیشه باز است به تو — بسته در روشنائی آز است به تو
معشوق علی چه خوش برآمد به همه — می خورده به ما وبه نماز است به تو

ضیا

آقا ضیاء الدین فرزند محمد باقر بیرجندی

از شاعران سدهٔ چهاردهم، در شعر به «ضیا» تخلص داشت. در فرا رسیدن ماه محرم گوید:

مه غم سر زد ودلها همه لبریز غم است — نوبت ماتم سلطان ملایك خدم است
این مه آورده خبر باز زکنعان بلا — یوسف آل نبی کشتهٔ تیغ ستم است
زین عزاگرد مصیبت نشسته است بعرش — لوح گریان وچه نی شور نوا در قلم است
انبیا را همگی رخت عزا گشته به بر — قامت ختم رسل از غم و اندوه خم است
مادرش نعره زنان با همه افواج ملك — حوریان مویکنان سینه زنان از الم است
آن یك عباس علی گوید و دیگر قاسم — وز غم اکبر ناشاد در ایشان سقم است
حجت عصر در این ماتم عظمی بخدا — عوض اشك روان از مژه سیلاب دم است
محتشم گرچه لب ازمرثیه بنموده خموش — در عزای تو شهنشاه (ضیا) محتشم است

ضیا

سید عبد الله فرزند ابوتراب طباطبائی، ضیاء الدین

فاضل فقیه ادیب شاعر، در لغت وادبیات عرب متبحر، جملهای از کتابها را بخط خود

نوشته و تصحیح کرده است، دارای مؤلفاتی چند می‌باشد چون «تجرید البلاغة» و «نظم لطیف» و «حل الأحجیة» و «العروة الوثقی» و «فصول اصول العام فی علم الکلام» که به سال ۱۲۴۶ تألیف شده است.

طالب

سید طالب فرزند محمد طالب مازندرانی

ادیب شاعر با تخلص نام خود «طالب»، جنگی بخط خود به سال ۱۱۱۹ گرد آورد.

در سوگ امام حسین علیه السلام گوید:

در محرم می‌زند تا روز محشر فاطمه از غم آن نوجوانان سنگ بر سر فاطمه
قطرهٔ آبی بجز خونابه دل خوردن نداشت زین مصیبت در کنار آب کوثر فاطمه
نیست فارغ ساعتی از ناله و فریاد و آه با دل پر اضطراب و دیدهٔ تر فاطمه

....

در گلستان جنان دارد دل محنت فزا زین عزا بی‌مونس و بی‌یار و یاور فاطمه
از جفای آن ستمکاران بی‌شرم و حیا داغها دارد بدل تا روز اکبر فاطمه
ریخت خون دل بجای اشک درگلزار خلد از برای ماتم آل پیمبر فاطمه
در ریاض خلد میگرید مدام از سوز دل زین مصیبت از غم اولاد حیدر فاطمه
جامهٔ صبر از گریبان تا بدامان چاک زد زین عزا از فعل آن قوم ستمگر فاطمه
آه ازآن‌روزی‌که (طالب) باجمیع قدسیان شدپریشان‌حال وبی‌سامان ومضطرفاطمه

طالب الحق

سید محمد فرزند محمد باقر طباطبائی یزدی

از شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم و اوایل سدهٔ چهاردهم، در تاریخ وفات پدرش گفته است:

پدر جان حیات از من زار بردی چه آب حیات ازکف دوست خوردی
بتاریخ این سال هجران رقم زد بجان آفرین جان شیرین سپردی
(۱۲۹۸)

طالع

ملا سمیع طبیب

از پزشکان و شاعران نیمه سدهٔ سیزدهم، شعر را نسبتاً نیکو می‌گفت، این شعر را که به سال ۱۲۶۰ نگاشته بود بخط وی دیده‌ام:

چشم ما را بی‌رخ تو نور نیست در دو عالم جز توام منظور نیست
جذبهٔ کویت کشد هر سو مرا حاجتم دیگر بکوه طور نیست
گر برندم سوی جنت بی‌رخت هم‌نشینی یکدمم با حور نیست
شد تنم کاهیده از هجران تو جز منت درعاشقی مهجور نیست
شاد و خرم هر طرف دلها ز تو جز دل من کز غمت مسرور نیست
چند کوشی در علاجم ای طبیب درد عشق‌است و دوا دستور نیست
جز شمیم مرگ تو هنگام مرگ حاجتم بر سدر و بر کافور نیست
میبری دلها ز کف گاه خرام خواهم آیم از عقب مقدور نیست
چند بر خود بنگری از عُجب وکبر کس‌بخودچون‌توبخودمغرورنیست
از چه آخر ای سلیمان جهان هیچ گاهت یکنظر با مور نیست
چاره‌ای نبود بجز افتادگی کارعشق‌است‌عشق‌جای زورنیست
تو کجا وهمنشینی با رقیب هم‌نشینت هست اما جور نیست
یکدمی با ما نشین ای بی‌وفا چشم ما هم این قدرها شور نیست
دیدهٔ‌معشوقه مخمور ار خوش‌است دیدهٔ کس این چنین مخمور نیست
(طالعا) بس کن سخن از وصف یار آنچه گوئی تو زوصفش دور نیست

طایر

سید محمد فرزند سعید موسوی گلپایگانی

ادیب شاعر با تخلص «طایر»، در تقریض کتاب «منبع الحیاة» میرزا ابوالحسن علی زنوزی خوئی به سال ۱۲۶۵ گوید:

این کتاب مستطاب از فرط نور — جلوه‌گر گردیده همچون نخل طور
بسکه با لطف معانی آمده است — آیت سبع المثانی آمده است
این کتاب از عالمی دارد خبر — علم لوح آمد در او مضمر مگر
یاد کرده از اسیران بلا — جان نثاران شه کرب و بلا
عالمی را زین‌عزا بر هم زده است — سکهٔ غم بر دل عالم زده است
این کتاب مستطاب از یك فسون — بسته دلها را بزنجیر جنون
جای چون یوسف بدلها کرده است — جلوهٔ حسن زلیخا کرده است
نکته‌های عشق افشا کرده است — رخنه در دلهای شیدا کرده است
ناز عشق و عاشقی سر کرده است — دامنم را پر ز گوهر کرده است
بر سرم شوری عجب افتاده است — از تعب جان در طرب افتاده است
حسن یوسف را نموده آشکار — شهره کرد این قصه را در هر دیار
تا زلیخا را ملامت کم کنند — مهر خاموشی همی بر لب نهند

طایر

محمد حسین فرزند محمد علی لاری

عارف دانشمند، ادیب شاعر با تخلص «طایر»، سورهٔ یوسف را به نام «أحسن القصص» در سال ۱۲۷۷ تفسیر عرفانی کرده و پاره‌ای از اشعار خود را در آن آورده است.

طبیب

میرزا محمد طبیب اصفهانی

ادیب نیکو نگارش، در خط ماهر و در هنر تزیین و تذهیب استاد، کتاب «زاد المعاد» را به سال ۱۲۴۴ نوشته وفتحعلی شاه قاجار را در پایان آن به نظم و نثری شیوا ستوده و تاریخ اتمام را چنین گفته است:

سال اتمامش محمد زد رقم تاریخ گفت — شد تمام از لطف حی زاد المعاد مؤمنان

طوبی

شیخ محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی

دانشمند عارف، در علوم عقلی متبحر، ادیب نیکو انشا، نسخ و نستعلیق را استوار می‌نوشت، از شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم.

این رباعی‌ها از اوست:

یا رب دو جهان در نظرم پست نما — هر نقش که در لوح قلم بست نما

از دیدهٔ دل غبار پندار ببر — در پردهٔ غیب آنچه نهان هست نما

* * *

آن لحظه که دل بوصل او مایل شد — دل مایل وجان باطل وتن عاطل شد

گفتم جز دل که مخزن مهر وی‌است — باطل شود آنچه در میان حایل شد

* * *

ای تیره‌تر از شب ز غمت روز مرا — جان سوختتی از هجر جهان سوز مرا

هر روز مرا وعدهٔ فردا چه دهی — خرسند کن از وصل خود امروز مرا

* * *

یا رب ز جهان فراغتی بخش مرا — وز نشأه عشق حالتی بخش مرا

عمری بجهالت شب وروزم بگذشت — اکنون ز هدایت آیتی بخش مرا

طهرانی

میرزا محمد حائری طهرانی

دانشمند فاضل آشنا به علوم دینی و عقلی و ادبی، عارف صوفی، از دانشمندان نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم و در طهران اقامت داشت، از مؤلفات وی «الجبر والقدر» و «الصراط المستقیم» و «مرصاد السالکین» و «مفتاح الأسرار» می‌باشد.

از اوست:

بیش از این تحقیق وتوضیح مرام — نیست مقدور ای برادر والسلام

بیش از این گفتن ز اسرار قدر — کشف این سر خفی مستتر

نیست ممکن نزد هر با باصره — خاصه ارباب عقول قاصره

این قدر هم بود از لطف اله — تا رسانم طالبان را سوی راه

طهرانی

شیخ محمد آقا رازی طهرانی

در طهران به سال ۱۳۳۲ زاده شده و مقدمات علمی را همانجا طی کرد، پس از آن در نجف اشرف از محضر عالمان بزرگ مراحل علمی را گذراند و در سال ۱۳۶۸ به طهران بازگشت و به تدریس اشتغال ورزید، در شعر مشرب عرفانی داشت، کتابهای «تجوید القرآن» و «المحرمات الأبدیة فی الرضاع» و «کشکول» از اوست، به سال ۱۳۸۵ در طهران درگذشت و در وادی السلام نجف دفن شد.

این ابیات از اوست:

أیها الاخوان قوموا للحبیب — لیت شعری هل لهذا من مجیب

چند سائی رو بدرگاه صنم — چند خواهی حظ کیکاوس وجم

بین چسان یکسر بخاك اندر شده — غنچه امیدشان پر پر شده

نفس نمرودی دلت بتخانه کرد — خانهٔ دین تو را ویرانه کرد

قم ای ابراهیم فی الأصنام کِد / و اجتهد فی کسرها ثم اجتهد
قم ولا تمکث وأنت المرتحل / ذاك ظني قد دنی منك الأجل
قم ولا تمکث یا هنا الفتی / واحذرن من سوف أفعل أو أتی
با هوای یار گر خواهی پرید / بایدت طیر هوی را سر برید
قلّب القلب التی مالت إلی / نحو رب البیت و هو الموئلا

ظریف

احمد فرزند عبد الکریم نوری طهرانی

در طهران چشم بدین جهان گشود و در «ساری» سکونت داشت، تخلصش «ظریف» و در بعضی نگارش‌هایش بخود لقب «محدث» می‌داد، بیشتر شعرش را به سال ۱۳۲۶ گرد آورد و تا سال ۱۳۴۱ زنده بود.

از او است:

آن صاف دلان پاك بی‌عیب و علل / وان دُردکشان جام سرشار ازل
در کرب و بلا بگرد هم جمع شدند / هفتاد ودو جرعه‌نوش بی‌نقص وزلل

عابد

حاج علی فرزند زین العابدین اصفهانی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، گویا از واعظان بود. جنگی در سال ۱۲۲۵ گرد آورد و در آن جمله‌ای از اشعار خود را درج کرد.

عاتب

عاتب

از شاعران پس از سدهٔ یازدهم، مثنوی اخلاقی عرفانی وی بنام «نان خشك» به پیروی

«نان و حلوا» شیخ بهاء الدین عاملی با تخلص «عاتب» در چند باب سروده شده است.

آغاز مثنوی:

حمد مخصوص خداوند است و بس — غیر او لایق نباشد هیچکس
نیست غیرش او است رب العالمین — عاقبت نیکو بود للمتقین
می‌ستایم آنکه را باشد سزا — چون ستایش نیست غیرش را روا
حمد لا احصی سزای ذات اوست — بلکه هر حمدی برای ذات اوست
غیر او شایستهٔ تحمید نیست — هیچ شی‌ای لایق تمجید نیست

تا اینکه گوید:

چونکه نقدی نیست اندر صره‌ام — غیر نان خشك اندر سفره‌ام
گر قناعت می‌کنی زین نان خشك — سیرخواهی شدیقین چون قند و مشك
نان خشکی هر مسافر را ضرور — هست نان خشك زاد راه دور
گر مزعفر نبودت یا قند و مشك — کن قناعت ساز پس با نان خشك
نان حلوا نان خرما نان عسل — چون مزعفر باشد و قند و عسل

نان خشك از (عاتب) مسکین بود
عارفان را سفره‌ها رنگین بود

عارف

سید میر داود فرزند محمد مخدوم تفریشی

نیکو می‌نوشت و به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفت، دانشمند عارف، در علوم عقلی تبحر داشت، رساله‌ای در «اثبات واجب» به سال ۱۱۷۰ پرداخت.

از او است:

شاهد کثرت نشان — کرده به صد عز و شان
از حجب اختفا — پرتو هستی عیان

از اثر عین ذات　　لمعهٔ نور صفات
تافته بر ممکنات　　جلوه وحدت کنان

وحدت جمعی چه شد　　کثرت تفضیل چو
معنی توحید را　　کرد مفصل بیان

بلبل مست جنون　　غنچهٔ دل پر ز خون
در صفت عشق او　　همدم سبوحیان

امر معیشت فکند　　گردن جان را کمند
می‌برد از هر مجاز　　سوی حقیقت کشان

قافله‌ها در ره است　　سوی عدم نی وجوه
چون رسد این دیگری　　می‌رسد از ره دوان

قافلهٔ فیض او　　می‌رسد از گرد ره
بهر متاعی چنین　　سهل بود نقد جان

در طلب سود شو　　یک دو قدم پیش رو
بانگ ورا را شنو　　از جرس کاروان

زندگی این جهان　　نیست به غیر از تعب
نقد مده در لعب　　از کف خود رایگان

خاطر این خلق دون　　قابل نقش زر است
سکهٔ تجرید زن　　نقش تو باشد در آن

خاصه بستفرش کز او　　اهل وفا رفته‌اند
در عوض هر کسی　　مانده بجا ناکسان

(عارف) ازین شوخموش　　بادهٔ غیبت منوش
بزم حضور است این　　ذکر نکن غایبان

عارفچه

میرزا حسین فرزند ملا اسماعیل طبسی اصفهانی

مولد وی در اصفهان و در علوم دینی از علما و دانشمندان آنجا بهره‌ها برد، مخصوصاً در علوم حدیث تبحر تام بهم رسانید، بیشتر اشتغالش به وعظ و ارشاد بود، دارای اشعار بسیاری است با تخلص «عارفچه» لقبی که امام جمعه وقت اصفهان بدو داده بود، به مدایح و مراثی اهل بیت علیهم السلام اهتمام وافر داشت. کتابهای «زاد المواقف» و «زاد العارفین» و «زاد الواعظین» و «انیس الواعظین» از آثار چاپ شدهٔ وی می‌باشد. به سال ۱۳۲۲ در اصفهان درگذشت و در تخت فولاد به خاک سپرده شد.

در مدح و منقبت حضرت امام باقر علیه السلام گوید:

امام پنجمین قطب مفاخر — یگانه سرور اسلام باقر
فلك باشد غلام رفعت او — مَلَك دایم بطوف تربت او
مقام و جاه آن حضرت رفیع است — مزار پاك او اندر بقیع است
به امرش باشد از مه تا بماهی — ورا می‌زیبد آری پادشاهی
زبان عاجز که اوصافش کند نقل — کجا بر کنه ذاتش پی برد عقل
ثنای او خداوند وفی گفت — دُرِ مدحش رسول ابطحی سفت
محمد طینت است آن حجت رب — نسب دارد ز حیدر از ام و اب
خوش آنکو پیرو آن ذوالمقام است — فلك فرمانبر وی چون غلام است
از او شد جمله احکام خدا نشر — شفیع دوستان اندر صف حشر
چون آن نور امامت در جهان تافت — به آسانی رموز علم بشکافت
چو او بشکافت علم دین سراسر — شریعت یافت از او زیب و زیور
شکافنده علوم دین هم او بود — نماینده رسوم دین همو بود
تولایش بجو کاین اصل دین است — بحق حق که قول حق همین است
نجات از هول و بیم روز محشر — چه باشد مهر آن شاه فلك فر

عارفچه

میرزا محمد علی فرزند محمد حسین فرزند اسماعیل طبسی اصفهانی

اصلاً از طبس و پدرش در اصفهان سکونت گزید، انواع شعر را با تخلص «عارفچه» می‌سرود، قصیده و غزل و مسمط و مستزاد و ترجیعبند و ترکیببند و رباعی فراوان گفته و بیشتر آنها در مدایح و فضایل و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد، در آغاز تذکرة الشعراء نام بیست و دو تن شاعران معاصر خود را می‌آورد که حق تعلیم او را داشته‌اند[1]. «تحفة المعصومین» و «منتخب کبیر» و «زبدة القصاید» و «تذکرة الشعراء» نیز از آثار چاپ شدهٔ اوست. در سال ۱۳۷۳ زنده بود.

از گفته‌های اوست:

خیز ای دل که دمی بر رخ جانان نگریم — پـر و بـال بگشـائیم و بکـویش بپریم
شاهدغیب‌که چون جان زنظرپنهان است — چشم جان باز نمائیم و برویش نگـریم
زنگ کثرت بزدائیم از آیینهٔ دل — کسوت شرك و ریا را بتن خـود بـدریم
یا که چون خاك مقیم درِ جانان باشیم — یا که چون باد صبا بر سر کویش گذریم
بِه که اقرار نمائیم به یکتائی او — تا زلوح دل خود نقش دوئیت ببریم
دیدهٔ جان چو ببیند بجز از چهرهٔ دوست — حق بود اینکه بگوئیم که صاحب‌نظریم
خـیز ای دل زپـی دار بـقا فکـری کـن — پیش از آنی که از این دار فنا در گذریم
چون بدانیم که حق‌را صفت ستاری است — ما که باشیم کـه تـا پـردهٔ مـردم بـدریم
رفتگان‌را بود این زمزمه باتو شب وروز — همنشین شاد کـه در راه فـنا هـمسفریم
تا نهادیم ز جان پا بدر خانهٔ عشق — از شرف بر سر شاهان جهان تاج سریم
تا که با آهوی چشمان بتان خـو کـردیم — مور بودیم از این پیش کنون شیر نـریم
ما که دادیم دل و جان بهوای رخ دوست — در ره دوسـتیش تـیر بـلا را سـپریم
از پی خدمت او تا کـه بـه بستیم میان — بی نیاز از چه ز سلطانی و تاج وکمریم

---

۱. در تذکرهٔ شعرای اصفهان ص ۳۲۶ ذکرش رفته است.

بأمیدی که مگر دست دهد کعبهٔ وصل   سالك از شوق در این مرحله باچشم‌تریم

خیز (عارفچه) پی خدمت جانان از دل

تا که خود را زغلامان درِ او شمریم

عاشق

سید علی فرزند محمد علی میبدی یزدی

عالمی است جامع علوم عقلی و نقلی، به سال ۱۲۶۰ در میبد یزد چشم بدین جهان گشود، پس از طی مراحل کودکی و جوانی به عتبات عالیات رفت و از بزرگان علماء آن سامان بهره‌های فراوان علمی برد، سال ۱۲۸۷ به کرمانشاه آمده و بدرخواست گروهی در آنجا اقامت گزید، عمر خود را در ارشاد دینی و تدریس و تألیف گذراند، بیش از پنجاه کتاب و رساله از تألیفات او را نام برده‌اند که معروف‌ترین آنها «کشکول» و «نقل محفل» و «بدیع اللغة» می‌باشد. به سال ۱۳۱۳ در کرمانشاه درگذشت.

دارای اشعار بسیاری است به عربی و فارسی، بیشتر در موضوعات دینی و عرفانی با تخلص «عاشق» در شعر فارسی.

اوراست:

تا عیان کرد این جهان از صورت بی نور نور

شد فزون از چار سو بر هر سر پر شور شور

باده پیمایان کویش گِرد جامش گشت مست

در خیال جَعْد مُشکینش نشد مخمور مور

عاشقان را روی گلگونش زهر سو شد پدید

کرد شمع قامتش در ظلمت دیجور جور

غمزهای دلشکافش برد هوش از مَهوَشان

چشم جادویش نمود اندر جنان مسحور حور

شد بکام کام جویانش چو شهد انگبین

برد از دلها قرار انسان که شد مفطور طور

عاقبت از خونشان کردی سر انگشتان خضاب

بستد از جمشید ملك و برد از شاپور پور

هر که دیرین شد بچشمش سرمهٔ دیدار او

ساختنش آخر بسان طایر شبکور کور

منهزم کرد از خیانت لشکر ملك حیات

تا بر او رنگ عزیمت ساختی مقصور صور

بره در خاك مذلت پادشاهان سریر

زد زجورش پا بفرق تربت فغفور فور

خنده زد در ماتم دارا و کیکاوس و جم

داد جا بر گور بهرام آن حریص گور گور

همت پیر خرد را همتی تا افکنیم

دنیوی دلق کهن را در خور مقدور دور

حالیا (عاشق) بسوی دوست دستی باز کن

کاندر اقلیم عطایش نیست جز مشبور بور

عاصی

شیخ حسین بن عبد العلی کرمانی، مؤمن

در کرمان چشم بدین جهان گشود و در طهران تربیت یافت و در یزد اقامت گزید، از محضر شیخ احمد احسائی علم بیندوخت و به وعظ اشتغال ورزید، کتابهایش مجالسی است برای واعظان و سخنگویان و بعضی از آنها گرد آورده شده از سخنان وی در مسجد گوهرشاد ـ مشهد مقدس بسالهای ۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۶ میباشد.

بیشتر اشعارش اخلاقی و عرفانی و در مدح و سوگ حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد. گوید:

عاقبت زیر لحد باید خفت	ترک این دار فنا باید گفت

این سخن را تو فراموش مکن	هرچه کردی تو شوی با آن جفت

عاصی

حاج سید محسن فرزند مؤمن مؤمنی قزوین

از واعظان و سخنوران معروف قزوین، در علوم دینی متبحر و به «محدث» نامبردار، در تقوا و دینداری مشهور، گویند یکصد و هفده سال عمر داشت و به سال ۱۳۷۵ در قزوین درگذشت، کتابهای «منتخب الأسرار» و «مفاتیح المنبر» و «الأربعون مجلساً» از اوست.

در مناجات گوید:

الهی واقفی از حال و کارم	همی دانی که جزتوکس‌ندارم

الهی کرده‌ام بسیار تقصیر	زدرگاهت بغایت شرمسارم

الهی گر بخوانی ور برانی

تو دانی بندهٔ امیدوارم

عاصی

شیخ محسن فرزند محمد رفیع گیلانی اصفهانی

اصلاً از تولم و در اصفهان زاده شد و مراحل تحصیل را پیمود، در علوم دینی متبحر و به وعظ و ارشاد اشتغال داشت، دارای اشعار بسیار به عربی و فارسی در دو دیوان است با تخلص «عاصی» در شعر فارسی و مشهور به «خاکسار» بود، کتابها و منظومه‌های بسیاری داشته و جمله‌ای از آنها را دیده‌ام.

عاصی

نظر علی فرزند ابوالحسن اسدی حبیبی

از اولاد حبیب بن مظاهر اسدی، در مشهد مقدس سکونت داشت و در کتابخانه آستان قدس رضوی به تحریر اسناد وارقام اشتغال می‌ورزید، کتاب «هدایة الأمه» و «جنگ» متفرقات از آثار اوست. دارای اشعاری می‌باشد با تخلص «عاصی».

در جلالت و مقام حضرت زهرا علیها السلام در آغاز قصیده‌ای گوید:

من بقربان جلال و رفعت خیر النسا
کو بود بهتر زمخلوق جهان نزد خدا
قدر خاتون قیامت را خدا داند و بس
عرش وکرسی و بهشت و حور و غلمان زو بها
می‌شناسد جاه و قریش را پیمبر باب او
عارفست اندر مقامش بهترین اولیا
گر خدا ایجاد ذاتش را نمی‌کرد از نخست
خلقت کون و مکان و خلق ما فیها کجا
وصف او خواهی ببیك یك آیهٔ قرآن بخوان
سورهٔ رحمن وکوثر قدر و فجر وهم نسا
خوان کسا را تا ببینی یك مقام عالیش
فاطمه آمد مقدم خالقش کرده این ندا
نامهای نامیش هر یك بود سری عجیب
در حروف فاطمه شد عقلها حیران زفا
گر شود دریا مرکب ور قلم اشجار کون
خلق عالم منشی آیند زابتدا تا انتها
کی توانند صد یك از اوصاف زهرا را نوشت
عاجزند زاوصاف یکسر جمله در بحر فنا

عاملی

میرزا احمد عاملی

به هند اقامت گزید و به درگاه پادشاهان آنجا تقرب داشت، در بارگاه سلطان عبدالله قطبشاه دارای منزلتی رفیع بود. کشکول بهاءالدین عاملی را به فارسی برگرداند و در وصف آن گوید:

مجلدی است مرتب ز روی فضل وکمال / که رشك صورت مانی ولعبت چین است
دقیقه‌های معانیش در لباس حروف / چه در سیاهی شب خوشه‌های پروین است
ز پای تا سر آن یك بیك تأمل کن / ببین چگونه همه نغز و خوب آیین است

عبرت

شیخ محمد فرزند محمد صالح روح افزائی دماوندی

فقیه جامع کمالات علمی و عملی، فاضل متتبع در دانشهای اسلامی، از دانشمندان سده سیزدهم، بیش از هشتاد کتاب تألیف نموده و همه را در دو عنوان «اسرار القرآن» و «السبع المثانی» آمیخته است.

در وصف یکی از کتابهایش گوید:

زین کوه و کتل کین همه عرفان پیداست / با این همه آن ره است وعرفان پیداست
هر کس که قدم زند باین کوه و کتل / اول قدم او واله و آخر شیداست

عرب

میر سید علی عرب مهری

از شاعران نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم، ادیب شاعر شوخ طبع، عربی وفارسی را در شعر می‌آمیخت واشعاری هزلی بلند می‌ساخت.

در تغزل گوید:

رفت فی البازار دیدی مهوش است | یك فسر ترکست عبش ابرش است
یك کمرخنجر علی جنبش طلاست | مثل مژگانش بلا المبتلاست
و علی جنب دگر دست الشمال | سیف داری مثل عبرویش هلال
فی القفا من کاکل مشکین هزار | فتنه‌ای داری علی هر سو سوار
یکقبا فی بر ورای عابی است | من نزاکت خشخشش بی‌تابی است
سرو نازی قامتش اما روان | ششمهایش آهو اما ناتوان
یکدهن داری برخسار الفرنگ | مثل قلب العاشقین فی بوسه تنگ
عبروان او هلالی یا کمان | مو آن مژه تیر خدنگی یا سنان
فی میان ابروان خال سیاه | قاب قوسین است او أدنی نگاه
لا کمر بل شعرة فی فیچ و تاب | لا کفل بل یك بغل من ماهتاب

و در قصیده‌ای طولانی گوید:

ای دلبرا آب الحیاة معلق بدهانه
الماه طرة وجهه والدر من دندانه

عزلتی

حافظ عزلتی

گویا از شاعران سدهٔ یازده یا دوازدهم بود؛ عارف مطلع بر دانشهای دینی‌روزگار خود، به فارسی و ترکی شعر می‌سرود.

او راست:

مرا بشناس من مرآت اویم | نمودی از صفات ذات اویم
به صورت صنعتش را می‌نمایم | به معنی نسخهٔ آیات اویم
به من شد مهر توحیدش نمایان | که من نفی خود و اثبات اویم
منم خوان وجود حق تعالی | پر از نعمات بی‌غایات اویم

منم دانای اسرار و اشارات — بجان گنجور مخزونات اویم
شده تسلیم او بگذشته از خود — رها گردیده از آفات اویم
مراکز هستیم رسته زمستی — مبین تیره که من مشکات اویم
مجو واعظ زمن تکلیف چون من — ندارم عقل و هوش مات اویم
برو حاجی بحج خیر و سلامت — بدان من محرم میقات اویم

جز او منظور جانم (عزلتی) نیست
اگر با ترك اگر باتات اویم

عقیل

میر عقیل

گویا از شاعران سدهٔ یازدهم، اطلاعی از احوال وی در دست نیست.

این دو بیت از وی نقل شده:

از بس‌که دلم خون شد از خوردنت ای افیون
هر شب کنم اندیشه تا دل زتو برگیرم
از بس‌که بود جانم مشتاق طلوع تو
چون صبح شود روشن مهر تو ز سر گیرم

عقیلی

میرزا محمد رحیم فرزند محمد مؤمن عقیلی استرابادی اصفهانی

از عالمان برجسته عصر خود، در دانشهای دینی ماهر و دارای جایگاه اجتماعی مذهبی والا، تا سال ۱۱۰۰ زنده و اجازه‌ای حدیثی بدین تاریخ نگاشته است. ادیب و دارای اشعار اندك می‌باشد.

این دو بیت را از او دانسته‌اند:

زد حلقه چه بر در دلم عقل ذکی　　　پرسید که حلقهٔ در خلد جلی
دانی زچه وجه یا علی می‌گوید　　　یعنی‌که علی‌است صاحب‌خانه علی

علی آبادی

میرزا تقی علی آبادی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، اطلاعی از تاریخ زندگی وی نداریم.

هنگام درگذشت فتحعلی شاه قاجار گفته است:

چو پنجاه شد از هزار و دویست　　　ستاره ابر خاکیان خون گریست
جهان باز بازیچهٔ نو نمود　　　شهی بر نشاند و شهی در ربود
چو فتحعلی شه پرداخت گاه　　　محمد شه آراست تاج وکلاه
همی باصفهان ترک شاهی بگفت　　　بخاك قم آن درب شاهی بخفت
بسی ناپسند است وتاریکش است！　　　جهانی که فتحعلی شه کش است
مبندان دلی را که دلبند نیست　　　بدیری که رای خردمند نیست
بدارای نو باد گیتی بکام
بشاه کهن ملك دار السلام

علوی

میر محمد اشرف فرزند عبدالحسیب علوی عاملی اصفهانی

از عالمان مشهور اصفهان، جامع فنون عقلی و نقلی، نگارندهٔ کتابهائی چون «علاقة التجرید» و «ترجمه مصائب النواصب» و «شرح دعای صباح» و مؤلفات دیگر، در گذشته به سال ۱۱۴۵. از سروده‌های وی این چند بیت را از پایان کتاب «فضائل السادات» می‌آوریم:

ای کرمت بیش ز اندیشها　　　صاحب شاهی زتو درویشها
نیستی از فیض تو هستی شده　　　صاحب رفعت زتو پستی شده

در عدمم خواهش بود از تو بود　　　در نظرم چشم وجود از تو بود

گل زگلستان تو پا در گِل است　　　در ره تو دل جرس محمل است

جلوهٔ شیرین تو شد کوه کن　　　چون کنم از طور تجلی سخن

موسی و عیسی همه حیران تو　　　کوه کمر بستهٔ فرمان تو

دست سخای تو چه کف واکند　　　ابر کرم را کف دریا کند

قطرهٔ باران تو عمّان بدل　　　پیش کف ابر تو دریا خجل

هرسخنم عذر سخن گفتن است　　　طی ره عشق تو جان‌سفتن است

مطلبم آنست که جویا شوم　　　از سخن عشق تو گویا شوم

ورنه دراین‌راه سخن ابلهی‌است　　　طول‌سخن‌دررهت ازکوتهی‌است

علینقی

علینقی فرزند رمضانعلی

عالم فاضل ادیب شاعر، از شاگردان علامهٔ مجلسی ملا محمد باقر اصفهانی که او را به سال ۱۰۷۱ اجازه داده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

این رباعی از اوست:

ای آنکه به بزم احدیت یکتای　　　جز احمد مرسل تونداری همتای

مداح تو در لجهٔ غم غوطه خورد　　　دستش ز کرم گیر بگو با ما آی

عنوان نگار

تقی فرزند محمد ساوجبلاغی، دبیر اعلم

عالم بلند پایه وادیب پر مایه، بر لغت عربی و ترکی و فرانسوی مسلط، بسیاری از متون وکتابهای علمی را بنظم کشیده و شعر فراوان گفته، پنج بار شعرش را در پنج دیوان گرد آورد، تخلصش «عنوان نگار» وگاهی با نام خود «تقی» بود، در عرفان و تصوف قدم نهاد با بکار

بستن آداب دینی، بیش از شصت سال در دربار شاهان به کار منشی‌گری اشتغال داشت و مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار وگروهی از درباریان را مدح و ستایش نمود.

«ترجمه نهج البلاغه» و «کنز المؤمن» و «نظم مصباح الشریعة» و «خلاصه تواریخ» و «دستور انشا» و «تاریخ عالم» از منشئات و مؤلفات وی است.

از او است:

سزد بحضرت حق دل دهم بهدیه و باج — که بر ملوك جهان او همی ببخشد تاج
خجل شدم ز نیاز حقیر و این تخییل — که بی‌نیاز بود حضرتش ز باج و خراج
بمسجد و بخرابات غیر حق نبود — اگرچه طوف حرم لازم است بر حجاج
خراج و باج بود هم ز عالم امکان — فضای قدس منزه شد از اریکهٔ عاج
مقام قرب کجا و خیال افسر و گنج — بجویبار بهشتی کسی نجوید کاج
همیشه برده بود شاه را ببازی دهر — نه آنکه حیله وافسون نمایدش بحلاج
(تقی) تو تند مران توسن فصاحت را — حریف عمر کمینگاه دارد و قیقاج
اگرچه عمر گذر کرد علم کامل شد — باینکه بهره نیابد بغیر حق محتاج

در آغاز بعضی منظومه‌هایش گوید:

حمد بیحد مر خدائی را نخست — که بنامش نامها گردد درست
آنکه ازفضلش دوعالم روشن است — هیکل خاکی زفضلش گلشن است
آن توانائی که بر تیغ زبان — داد و آب از جوهر نطق و بیان
آن کریمی کز کرم بی‌شك و ریب — رزق هرکس می‌دهد از خوان غیب
آنکه در شکرش فزون نعمت بود — طاعت او موجب قربت بود
آن نوا سازی که در هر زخمه‌ای — میزند هر دم بنوعی نغمه‌ای
آنکه چون فرمود «ألست ربکم» — جمله در قول «بلی» گشتیم گم
در ازل تسلیم با او عهدها — در مذاق ما فشاند او شهدها
ما چسان گردیم دانای وجود — چون بجا آریم شرط آن عهود

کـانبیا در « ما عبدناك » آمـدند — در مـقام « مـا عـرفناك » آمـدند
پس همان بهترکه ازتقصیر خویش — ما بـدان درگاه عـذر آریـم پـیش
ورنه آنرا آنچه میباشد سزا — کی تـوانـد بـوالبشـر آرد بـجا

غفاری

حاج محمد غفاری

ادیب شاعر جامع، از دانشمندان سدهٔ دهم، در تاریخ تألیف کتاب «روضات الجنان» شیخ حسین کربلائی گوید:

بحمد الله که این سربسته اسرار — تـمام از فـیض اربـاب وفـا شـد
بصورت هرکه یك ره دید در وی — اگـر بـیگانه بـود او آشـنا شـد
در او از روی معنی گر نظر کرد — درونش مخزن سـر خـدا شـد
چه پرسیدم زتاریخش خرد گفت — زیـارات قـبور اولیـا شـد

(۹۷۵)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

غمکده

میرزا هاشم غمکده تبریزی

از شاعران آغاز سدهٔ چهاردهم و تا سال ۱۳۱۲ زنده بود، شوخ طبع و درویش مسلك بوده، دارای غزل و قصاید و مثنوی و رباعی است. شعرهایش با تـخلص «غـمکده» و «سـالك» و «مفلوك» میباشد.

این غزل از اوست:

منم گهٔ کعبه وگـاهی کنشتم — زمـانی دوزخ وگـاهی بـهشتم
گـهی تکیه بـاورنـگ سـلاطین — زده گـهٔ زیـر سـر بنهاده خشـتم
گـهی زنّـار بسته بت پـرستم — گهی بکشوده تسبیح است و مشتم

گهی در مسجد و گه در خرابات | چه شاید کرد غیر از سرنوشتم
خدا را پند کم ده ناصحا زان | که از اوّل همین بوده سرشتم
فغانم از خدنگ آن نگاهت | ز بس دارم بتن چون خار پشتم
بیندازم کی از نخل تو خرما | خورد بس رنجها آخر که کشتم
قبای عشق باید دوخت زینهار | از این پشمی که چندین ساله رشتم
دریغا (سالکا) زین درد پنهان | که زیبا در زبان گوید که زشتم

غمناک

شیخ عبد الحسین فرزند محمد قومنی

خطیب شاعر کم دانش، کتاب «غمناك» را به سال ۱۳۲۸ در شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و واقعهٔ کربلا نگاشته است.

فارسی

شیخ محمد حسین فرزند ابراهیم فارسی شیرازی

اصلاً شیرازی و در اصفهان فقه و علوم دینی را در محضر حجة الاسلام شفتی بیاموخت و به سال ۱۲۵۳ اجازهٔ اجتهاد از وی دریافت کرد، گاهی در نجف اشرف وکربلا نیز به درس علماء آن سامان حاضر میشد، در کیمیا و علوم غریبه تبحر داشت ولی آنرا دور ریخت و به فقه وقت گذراند، به فارسی و عربی شعر می‌گفت، منظومهٔ «اللؤلؤ المنتثر» ورسالهٔ «مسأله بیمه» از اوست.

فاضل

میر فضل الله فاضل

فاضل ادیب شاعر با تخلص «فاضل»، در سوگ شیخ عبدالله ماحوزی بحرانی (۱۱۳۵)

چند قصیده سروده ، واین قصیده از آنهاست :

هر که را در عرصه شطرنج دنیا جا بود
مات گردد فی المثل گر بوعلی سینا بود
شیخ عبدالله بحرانی که صالح زاده بود
آنکه چون او مفتیی در شرع ناپیدا بود
طرز و وضع این جهان نامد خوشش بر بست رخت
رو بسوی مأمنی کان منزل عقبا بود
ناله از گلدسته‌های مسجد ازین غصه خواست
الصلاة هر مکبر الوداع انشا بود
پشت محراب از فراق رحلتش گردید خم
خشك بر جا ماند منبر خطبه وا دردا بود
علم مانند یتیمان دست بر سر میزند
بی‌پدر شد ناله وافغان او برجا بود
شرع بی‌صاحب شد و مدرس ز رونق اوفتاد
دین سیه پوشید روز ماتم عظما بود
چون که آن عالِم زعالَم رفت ونام نیك برد
گفتم ای (فاضل) تو هم راهیت پیش پا بود
پس بگو تاریخ سال فوت آن علامه را
تا که نام نیکی از بعد تو هم برجا بود
گفت روح شیخ ما دیشب که شد سوی فلك
آیه معراج شد تاریخ ونزد ما بود
حشر او تاریخ او حال صعود روح او
هرچه میخواهی «بسبحان الذی اسری» بود

فانی

لطف علی فانی

ادیب فاضل، به فارسی و عربی شعر می‌گفت با تخلص «فانی» در شعر فارسی، مجموعه‌ای به سال ۱۲۸۸ خرید و بعضی اشعار خود را در آن نوشت.

این بیت از او است:

آتش شهوت چو شود شعله گر — حور صفت جلوه کند کره خر

فایض

میرزا عبد الکریم بیرجندی

شاعری است سرشار از ذوق و عرفان، دارای قریحه‌ای نیکو و خطی زیبا، از شاعران سدهٔ دوازدهم با تخلص «فایض».

این غزل را برای دوستی به سال ۱۱۷۸ نوشته است:

بت پرستی در نهان و آشکارم آرزوست — بستن زنار از گیسوی یارم آرزوست
چون که محبوسم بقید عشق آن لیلی عذار — همچو مجنون سیر دشت کوهسارم آرزوست
ره نورد وادی غم چون که هستم روز و شب — نور آن رخسار در شبهای تارم آرزوست
خنجر نازش نموده جان من را چاک چاک — کردن از خون زینت لوح مزارم آرزوست
وصل جانان بزم رندان با شراب لعل فام — پس غزلخوانی چه بلبل در بهارم آرزوست
جام می طرف چمن با نغمهٔ قانون و دف — با هم آغوشی به یار گل عذارم آرزوست
کور شد از گریه چشمم پس زخاک مقدمش — ریختن بر دیده‌ها اندك غبارم آرزوست
در حریم کعبه‌ام اما همین گویم صنم — بسکه دایم اعتکاف کوی یارم آرزوست
چون لبش گردیده از شهد تبسم کامجو — گوشهٔ میخانه و بوس و کنارم آرزوست
سوختم در کورهٔ عشق مجازی زآتشی — از حقیقت در دل افتادن شرارم آرزوست
بسکه خوردم نیش از هم صحبتی اهل دهر — عزلت و طاعات حق زهاد وارم آرزوست
مست و واله در خرابات مغانم (فایضا) — کنج مسجد با دو چشم اشکبارم آرزوست

فدا

محمد حسین اصفهانی

ادیب توانا و منشی بلند پایه، خط نسخ را زیبا می‌نوشت، از شاعران سدهٔ سیزدهم با تخلص «فدا» یا «خیالی»، بعضی کتابها را به سال ۱۲۶۳ نوشته است.

فدائی

شیخ محمد اسماعیل فرزند محمد هادی کزازی

اصلاً اراکی و در مشهد و کربلا دانش اندوخت، کتابهای بسیاری تألیف کرده و در دانشهای دینی متبحر بود، لقب «ابوشجاع» بخود می‌داد و در شعر «فدائی» تخلص می‌نمود. به سال ۱۲۶۲ درگذشت.

از اوست:

دوش گفتم بخود از دست جفای دوران | کو حزینی که شود درد دلم را درمان
دیدم آمد ز الم سوخته جانی بزبان | آنکه خواهی تو من سوخته جان آنم آن

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فروغ

سید رضا فروغ

ادیبی است که همه گونه شعر را آزموده، گوید ده هزار بیت فقط در فن قصیده سروده، پاره‌ای از شعرش را به سال ۱۲۹۶ در دیوانی فراهم آورده، «ساقی نامه» و «منظومهٔ فضل» و «هفت بزم» از منظومه‌های وی است.

از او است:

آنچه بخشد جان عالم را سنا | هست مر معبود را حمد و ثنا
زان سپس باید نمودن ابتدا | هم بنام ابتدای ما سوی
کو زالطاف تو حالی کرده عزم | داستان راند همی از هفت بزم

* * *

بیا ساقی ای مونس دوستان | بزن خیمه اندر سرا بوستان
که فصل گل و لاله و عبهر است | زگل بوستان احمر واخضر است

فنائی

شیخ محمد حسن فرزند علی محمد بیهودی قائنی

عالمی عارف، در قائن به سال ۱۲۸۲ پای بدین جهان نهاد، وپس از تحصیل در نجف اشرف به زادگاه بازگشت و به ارشاد پرداخت و مؤلفاتی چون «ترجمه و شرح لهوف» و «تنزیهات الاصول» و «شرح دعای کمیل» و «شرح دعای سحر» از خود به یادگار گذاشت.

اشعاری دارد نیکو با تخلص «فنائی»، بیشتر در مدایح و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام.

در مثنویی گوید:

چون که رنگین می‌شود بازار عشق | دست وپا از خون شود گلنار عشق
بس فنائی وقت قیل و قال نیست | تشنگان وصل را احوال نیست
از برون گویند کو آب فرات | وز درون پویند کو آب حیات
صد هزاران شط جو در دستشان | آب باشد مست چشم مستشان
گر چه خواهم بگذرم زین گفتگو | نیست ممکن چونکه می‌گوید بگو
دفعهٔ دیگر سخن آغاز کن | چونکه گشتی مست کشف راز کن
کنز مخفی بود چون محبوب کل | زان شدش لازم زخلق آن رسل
از محبت چید این دستگاه را | تا ببینند عاشقان راه را
خواست خودبینی کند چون بر ملا | لازم آمد داستان کربلا
چون که بحر حب او طغیان نمود | عاشقان وصل را عطشان نمود
کار عاشق زان عطش بگرفت اوج | آرمیده بحر از آن آمد بموج
زان عطش آن بحر طغیانها کند | آن چنان جوشد که طوفانها کند

قائنی

ملا صالح فرزند محمد فرزند محمد صالح قائنی هروی

اصلاً قائنی و در هرات زاده شد و در کرمانشاه سکونت گزید، در پزشکی به گفته‌های پزشکان بسنده نمی‌کرد و به تجربه و آزمایش اهمیت می‌داد، از علوم دینی و ادبیات بهره داشت، نیکو می‌نوشت و شعر می‌گفت، «تحفة الصالح» و «عمل صالح» و «منظومه‌ای در طب» دارد. در سدهٔ دوازدهم می‌زیست.

قائنی

مولانا قاسم علی قائنی

از شاعران سدهٔ یازدهم، به علوم عقلیه اشتغال داشت و در علوم غریبه متبحر و از علوم ریاضی مطلع بود، دارای رسائلی است چون «حدوث الأسماء» و «الذخیرة» و «علم الحروف» و «الجفر» و «المناظر و المرایا».

قاجار

مریخ قاجار

عارف صوفی ادیب نیکو انشاء، در سال ۱۲۰۵ به زیارت امام حسین علیه السلام رفت، مدعی است که در آنجا عشق الهی در وجودش زبانه کشید و مقامات عالیه صوفیه را دریافت، «زاد الروح» از اوست.

قاری

ملا عبد الکریم متخلص به قاری

از حالات وی اطلاعی نداریم و به عصر و چگونگی آموزشش دست نیافتیم.

این غزل از اوست:

نمی‌دانم چرا از هیچکس یاری نمی‌بینم — ز دلداران عالم جز دل آزاری نمی‌بینم

زمشرق تا به مغرب دوستان‌را امتحان کردم — جفاها دیده‌ام یار وفاداری نمی‌بینم

زبس نوشیده‌اند از جام بی‌فکری می غفلت — جهانی سر بسر مستند هوشیاری نمی‌بینم

طبیب از درد پنهانم چه آگه شد به من‌گفتا — تو را اندر بدن جز عشق آزاری نمی‌بینم

چه بلبل از گلستانهای عالم چیده‌ام گلها — بغیر از روی او گلزار بی خاری نمی‌بینم

به دریاهای لطف رحمت یزدان نظر کردم — ترحّم گر کند ایزد گنه کاری نمی‌بینم

بهای یك نگه گر دلبر من جان همی‌خواهد

در این عالم خریداری بجز (قاری) نمی‌بینم

قاسم

ملا قاسم سامنی ملایری

از فاضلان نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم، بیشتر اشتغالش به ادبیات عرب بود، ادیب شاعر و به نامش «قاسم» تخلص داشت، کتابهای «حاشیة البهجة المرضیة» و «حاشیة مغنی اللبیب» و «حاشیة الفوائد الضیائیة» از اوست.

قاسم

شیخ محمد قاسم فرزند شجاع الدین نجفی

در نجف اشرف چشم بدین جهان گشود و در همانجا علم بیندوخت، فاضل ادیب شاعر با تخلص «قاسم»، پس از سال ۱۰۷۰ درگذشت.

این بیت از اوست:

هر کس نیازمند کسی شد بصورتی — (قاسم) نیاز برد بدرگاه بی‌نیاز

قاصد

شیخ محمد فرزند علی سلماسی

از فقه و اصول اطلاعی داشته وگویا در نجف اشرف دانش اندوخته است، کتابی به سال ۱۲۵۲ بخط خود نوشته، دارای اشعاری سست به عربی وفارسی می‌باشد با تخلص «قاصد» در شعر فارسی.

قانع

سید محمد شفیع فرزند محمد قزوینی

دانشمند ادیب عارف، به فارسی و عربی شعر می‌گفت با تخلص «قانع» در شعر فارسی، شعر عربی وی سست می‌باشد، از دانشمندان سدهٔ دوازدهم بود.

او راست:

بیا ساقی ای بدر تابان من — برافروز از نور خدا جان من

میی ده از آن جام خورشیدوش — از آن می که هستی تو خود جرعه کش

کند زنده تا دین و ایمان من — شود تازه از وی دل وجان من

از آن باده ده تا نمایم علاج — بسر حد صحبت درآید مزاج

در آیم چو مستان بباغ سخن — سرایم چو بلبل حدیث کهن

نباشد شکر خا اگر طوطیم — همین بس که مداح کوی ویم

تاریخ اتمام کتاب «رفع الالتباس عن احکام الناس» را چنین سروده:

این رساله که نیست مانندش — کس بعالم ندیده بهتر از او

از احادیث گلشنی گشته — لفظ اوچون گل است ومعنی بو

بسکه دقت بکار او رفته — تار شیرازه بایدش از مو

نسخ احکام غیر از او شد — شب رود روز چون نماید رو

سال تاریخ زد رقم قانع — (رفع شد التباسها از او)

(۱۱۶۹)

قانع

ملامحمد علی تنکابنی

از شاعران اواسط سدهٔ سیزدهم، در شعر «قانع» تخلص می‌نمود.

در سال طاعون زنجان ۱۲۴۶ به دوست خود شیخ الاسلام زنجانی نوشت:

گزیده‌ای بجهان جای خویش دوران را | بدرد هجر فکندی چرا تو یاران را
مگر زصحبت ما خاطرت ملول شده | که اختیار نمودی زوصل هجران را
روا بود که نشینم بکنج تنهائی | انیس خویش نمایم مدام قرآن را
اگر مراد که از ناخوشی به پاپاست | بهشت دان که دراوهست امن ایمان را
هزار بار برانی مرا اگر از در | که بر خودم نپسندم خلاف امکان را
چراکه برج دلم جای تو است میدانی | فضای باغ سخن تنگ نیست یاران را
بیا که (قانع) مهجور از فراق تو مرد | روا مدار زهجرت بیرون کند جان را

قدری

حسین فرزند محمد رضوی سبزواری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از شاعران سدهٔ یازدهم، جنگی فراهم آورده است که بعضی فواید آن را به سال ۱۰۴۸ نگاشته است.

قدسی

حاج میرزا محمود موسوی قدسی تونی

از دانشمندان سدهٔ سیزدهم، عارف فیلسوف، ادیب اریب، از محضر فیلسوف نامی ملا هادی اسرار سبزواری بهره‌های علمی برده، دارای اشعاری است نیکو بیشتر عرفانی با تخلص «قدسی»، بنا به گفتهٔ وی بیشتر اشعارش را در شیراز سروده است.

اوراست:

بهار آمد زمان باده خوردن ـ زدست ساقی مه رو بگلشن
زصوت بلبل و آواز قمری ـ غبار غم زروی دل فشاندن
که این دیر کهن دارد بسی یاد ـ فقیه و زاهد و شیخ و برهمن
بکعبه حاجی و زاهد بمسجد ـ مرا باشد بکوی عشق مسکن
عقاب عشق زاهد کی شود صید ـ بدام و رد و تار سبحه از فن
بسی چابك سواران دلاور ـ که مرکبها در این وادی دواندن
غزال عشق را ناورده در دام ـ بلا احصی زتك اخسر بماندن
بسی زهر الم باید چشیدن ـ بساخون‌بایدازمژگان چکاندن
زجان و دل گذشتن باید اول ـ غبار هستی از دامن تکاندن
نه تحریك لب و جنباندن سر ـ بکنج مسجدی خود را طپاندن
نمودن دل زغیر دوست خالی ـ بجانان نقد جان از دل سپردن
بلی(قدسی)طریق‌عشق این‌است ـ نه دردل‌غیر و برلب یار گفتن

قزوینی

حاج سید تقی قزوینی

عالمی است ادیب، مدرسهٔ علمیه‌ای در قزوین ساخته و در آن مدرسه مجموعه‌ای بخط خود در سال ۱۲۶۵ نوشته است.

قصیدهٔ حضرت امام رضا علیه السلام را ترجمه کرده است بدین مطلع:

ناسازگاری فلك و ریب روزگار ـ سوز سرشك کرد زچشمان ما روان

قزوینی

میر عبد الرحیم فرزند نعمت موسوی قزوینی

در قزوین سکونت داشت، به فارسی و ترکی شعر می‌گفت، به سال ۱۲۲۱ جنگی فراهم

آورد که در آن رسائلی چند و ابیاتی از شعر خود را نوشت.

قزوینی

محمد رفیع فرزند محمد شفیع قزوینی

از دانشمندان اوایل سدهٔ دوازدهم، فاضل مطلع بر دانشهای اسلامی، منشی شاعر، کتاب «محیی القلوب» را به سال ۱۱۱۷ پرداخته است.

این ابیات از اوست:

مهندار اینها ز خود گفته‌ام — دُر و معرفت پیش خود سفته‌ام
ز هر میختنی نکته‌ای دیده‌ام — ز هر خرمنی خوشه‌ای چیده‌ام
ز هـر بـاغ آورده‌ام میوه‌ای — ز هـر گـلستان گـل غـنچه‌ای
ز هر داستان نقطهٔ نکته‌سنج — ز هر مخزنی گره آورده گنج
همه با دلیل و سند منتخب — شده از کتاب عجم وز عرب
اگر زاید وحشو یا ناقصی — ویا سهو ونسیان ببیند کسی

ز خود دور گرداند او دارگیر
ببخشد گناه فقیر و حقیر

قطب

قطب الدین محمد فرزند ابوطالب حسینی صفوی شیرازی

از شاعران سدهٔ دوازدهم، به فارسی و عربی شعر می‌سرود با تخلص «قطب» و «قطب الدین»، شعر عربی وی سست و شعر فارسیش متوسط می‌باشد.

از آثار وی «القصیدة الغراء» به عربی و «مناجاتیه» به فارسی و ترجمه چند قصیده عرفانی به نظم و نثر دیده‌ام.

در آغاز مناجاتیه گوید:

اقل خلق قطب الدین محمد فقیر بارگاه آل احمد

مترجم ساخت در زیبا بیانی برای آن محب جاودانی

به آن الحاق شد بعضی مناجات زقول شیعیان در عرض حاجات

که یاد آری توسلهای عاری ز قول شیعیان آن موالی

پس آنگاهی مناجاتی که منظوم بود از قول ولاهای معصوم

زمن درخواست بعضی از عزیزان مترجم سازم اینها را به بنیان

بنوش این جرعه کاندر جام کردم «مناجاتیه» آن را نام کردم

و نیز گوید:

چه از سکر هوای نفس خود رست کنندش از «سقاهم ربهم» مست

در آن مستی صداع ذو فنون است از این تعریف «لا یصدّعون» است

در آن مستی همه کبر است وناز است در این مستی همه سوز و نیاز است

در آن مستی بود تشویش جانها در این مستی بود «لا غول فیها»

در آن می غفلت است و بی‌شعوری در این هشیاری و عقل و حضوری

در آن می بُعد و هجران و فراق است در این می فیض «عند الله باق» است

در آن می ترک آرام و قرار است در این می منزل «دار القرار» است

در آن می صد هزاران انتقام است در این می محفل دار السلام است

می عشق جناب لا یزالی است

شراب دوستی ذو الجلالی است

قمصری

میرزا عبدالله قمصری

حاجی سیاح در خاطرات خود، او را به نیکی و سخاوت و مردانگی یاد کرده و کارهای انسانیش را بسیار ستوده و این رباعی را از شعر وی نقل نموده است:

با قوت پیل مور می‌باید بود | با ملك دوكون عور می‌باید بود
از خانهٔ سرّ هر که گشتی آگه | نادیده وگنگ وکور می‌باید بود

قمی

شیخ حسنعلی فرزند محمد قمی طهرانی

اصلاً قمی و در طهران سکونت داشت، دانشمندی جلیل و متتبع بود، نیکو می‌نوشت واشعاری می‌سرود، کتاب «منتخب المصائب» و «منتخب العلل» از تألیفات وی و دومین را به سال ۱۳۲۲ پرداخته است.

در ارزش معارف پروری گوید:

از همه خوبان بچشم مردم دانا | نیست بخوبی به از نگار معارف
مملکتی در جهان نکرد ترقی | تا نفتادی در آن گذار معارف
هیچ مدار از مدار کار امیدی | تا نشود منتظم مدار معارف
قدرت هر ملتی ز علم و عمل شد | بین همه آثار اقتدار معارف
هست همه اعتبار ملت و دولت | در گرو قدر و اعتبار معارف
بود معارف امانتی ز خداوند | که آدم خاکی کشید بار معارف
از همگان برتر آمد آدمی از جان | شد زتن وجان چو جان‌نثار معارف
جهل غم آرد اگر تو شادی خواهی | از دل وجان باش غمگسار معارف
مردن آن قوم به ز زنده که ماند | در اثر جهل شرمسار معارف

قمی

میر محمد باقر فرزند محمد تقی رضوی اصفهانی قمی

از دانشمندان اخباری مسلك سدهٔ دوازدهم، ادیب فاضل شاعر، دارای تألیفاتی است معروف چون «نور العیون» و «مشارق المهتدین» و «الحمدیة».

در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

نه هر برقی دلیل ابر و آب است | نه هر گرمی نشان آفتاب است
نه هر برگی شمیم سنبل آرد | نه هر بادی وزد بوی گل آرد
نه هر جنبش نسیم نو بهار است | نه هر گل آب ورنك شاخسار است
نه هر بوئی عبیر دلستان است | نه هر جا سبزه خیزد بوستان است
نه هر لاله که روید رنگ باغ است | نه هر آتش که افروزد چراغ است
نه هر بانگی نوای عندلیب است | نه هرکس دست‌کس گیرد طبیب است
نه بر منبر هر آنکس رفت وبنشست | روا باشد زدن بر دست او دست
نه هر کس دعوی ما و منی کرد | تواند طالب حق را غنی کرد
کسی باید در این ره جست و چالاك | که همسر باشد او را شاه لولاك
همیشه با پیمبر راز گوید | گهی زانجام گه از آغاز گوید
به چشمش شاهد معنی نمایند | هزاران باب بر رویش گشایند
بود مرآت حق لوح جبینش | چراغ راه حق در آستینش
ز لوح دانش حق نکته خواند | جواب هر سؤالی را تواند
بغیر راه حق راهی نپوید | همه از حق بگوید هرچه گوید
دل از نقش غرضها کرده ساده | هوسها را همه بر در نهاده

قمی

ملا محمد علی فرزند محمد رشید قمی

صوفی ادیب نیکو نگارش، مدعی مراقبات و سیر و سلوك و این که در مراقبه‌ای لقب «لسان العارفین» بدو داده‌اند، اخباری مسلك و از مریدان میرزا محمد اخباری نیشابوری بود، به علوم غریبه اشتغال می‌ورزید با اعتراف به این که از حدود شریعت بیرون می‌باشد، کتاب «گرداب عمیق» از اوست.

از اشعار وی:

کشتهٔ عشق ار شوی زنده شوی   تا ابد باقی و پاینده شوی
عشق بازی را شعاری دیگراست   رسم او رسم دیاری دیگر است
بی‌سبب با دوستداران دشمن است   دشمنی او همی تا کشتن است
کشتگان خویش را شد دوستدار   گر کشد عشق ای خوشا آن‌اعتبار
این بود آئین عشق ای کیش عشق   چاره جز مردن نباشد پیش عشق
هم نهان دارد بمردن زندگی   هم خداوندی نهان در بندگی
عشق اگر میراندت رو زنده باش   ور خداوندی نخواهی بنده باش

کازرونی

حکیم ابوالقاسم فرزند ابوحامد انصاری کازرونی

دانشمندی است فاضل، عارفی است آشنا با فلسفه و علوم عقلی، از دانشمندان اوایل سدهٔ یازدهم، نثرش نیکو و تألیفاتش سودمند می‌باشد چون «سلم السماوات» و «خطاب الغائبین».

در وصف بعضی از کتابهایش گوید:

شدند اهل سخن اما سخن ماند   نباشد از سخن به یادگاری
غرض زین جمع وزین تألیف آنست   که گیرم از فراموشان شماری
آریم یاران را از آن پیش؟   که بعد از ما بماند روزگاری

کازرونی

مولانا عبد اللطیف کازرونی

از شاعران سدهٔ یازدهم یا دوازدهم، بسیاری از فضایل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را بنظم کشیده، در ترجمه حدیث «انی تارك فیکم الثقلین» گوید:

در میان شما همی ماند	آنچه بهتر زجاه ومال من است
آنچه از وی نگشت کس گمراه	آن کتاب خدا و آل من است

کاشانی

میر حیدر کاشانی

از شاعران سدهٔ دهم، در نظم تاریخ و معما بسیار توانا و رساله‌ای در معما دارد. گویند شاه طهماسب صفوی انگشتری بوی داد، بداهتاً گفت «انگشتري داد»، انگشتر دومی بدو داد، فی الحال گفت «دو انگشتر داد»، و این هر دو موافق تاریخ بخشش بود.

کاشانی

سید صادق فرزند علي حسيني كاشاني

گویا از دانشمندان اواخر سدهٔ سیزدهم، عالم جلیل و فقیه متبحر و ادیب شاعر، کتابهای «عرفات الفقه» و «شرح عهد مالك اشتر» از او است.

کاشانی

لطف الله فرزند عبد الكريم كاشاني

از شاعران سدهٔ سیزدهم، در فن تاریخ استادی مسلم و کتابی در قواعد ساختن آن پرداخته است.

کاشانی

محمد فرزند علي مقري كاشاني

عارف فاضل ادیب نیکو انشا، کتابی در «فضائل اهل بیت» علیهم السلام نگارش داده، به فارسی و عربی شعر می‌گفت ولی اشعارش استوار نیست، از شاعران سدهٔ یازدهم. در مدح

خواجه عمادالدین مسعود وزیر قصیده‌ای طولانی ملمع دارد، این چند بیت از آغاز آن قصیده است:

یا حامی الوزارة یا ملجأ الوری — یا مظهر السعادة یا معدن الصفا
ای منبع فضایل ای مجمع هنر — ای مخزن شمایل گنجینهٔ سخا
أنت الذی أقام خبیات رأیه — بین الوری معالم الاحسان والعلی
در دیدهٔ دل خرد خرده دان پیر — گرد رکاب توسل و هم را شفا
بدر أضاء قرة عین الصباح لا — بل وجهك الكريم أم‌الشمس‌والضحی
بر آسمان سروری و عزت شرف — تو آفتاب دولتی و دیگران سها
أنت الذی أماط عن الخلق برهة — من حسن رأیه أثر الهمّ والأذی
درشأن حشمت توسزدمخزن‌الکمال — در وصف درگه تو بود ملجأ الوری
لا زلت للخلایق کهفاً وموئلاً — عوناً وملجأ لأولی الفضل والنهی
أعظم عماد ملت دین شاه معدلت — مسعود بوالمفاخر بوالفضل بوالعلا
طود أشم بل هو ضرغام أیکة — بحر خضم بل هو البدر فی الدجی
توقیع فتح نامه سلطان عزم او — مسعود الابتدا و محمود الانتها
سرمایهٔ سعادت پیرایهٔ دول — سر دفتر کرامت سرمایهٔ عطا

پشت پناه طایفه أهل علم و فضل
امیدگاه زمرهٔ سادات أتقیا

کدخدا

میرزا ابراهیم حسینی، کدخدا

در جنگی بتاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۰، این شعر را از خود نوشته:

از بهر تو ای نگار اندر نارم — می‌سوزم می‌سازم دم در نارم
تا دست بگردن تو اندر نارم — آغشته بخون چه داند اندر نارم

و نیز گوید:

ای عهد شکسته وفا داده بباد　　از دست تو داد
مادر همه شیر بی‌وفائی بتو داد　　از بهر چه داد
خود گفته بُدی که بی‌وفائی نکن　　ای عهد شکن
آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد　　لعنت بتو باد

کربلائی

شیخ حسین قزوینی تبریزی کربلائی

عالم ادیب منشی، عارف صوفی بر طریقه عبداللهی، دارای جایگاهی برجسته نزد علما و دانشمندان، در دمشق سکونت داشت، کتاب «روضات الجنان» را به سال ۹۷۵ پرداخت.

بر مزار اسامة بن زید ثقفی گفت:

شهید قبله عرفان اسامه غازی　　که قاف قرب ورا مسکن است ومنزلگاه
سری ز روی ارادت بر آستانش نه　　هر آنچه می‌طلبی از جناب او می‌خواه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کرمانشاهی

ملا محمد علی واعظ کرمانشاهی

اصلاً کرمانشاهی و سالها عمر را در غربت سپری کرد، واعظ ادیب شاعر، دو کتاب «نجاة السالکین» و «سفینة النجاة» از اوست و دومین را به سال ۱۲۸۵ پرداخته است.

او راست:

بنام آنکه گشته فرد و یکتا　　دو عالم گشته از فیضش هویدا
حریم کبریائی خلوت اوست　　رخ خوبان نمای طلعت اوست
جمالش آفتاب هر دو عالم　　دو عالم از ظهورش قطره‌یم
جمال آن وجود عالم آرا　　بود از باطن هر ذره پیدا

کرمانی

میرزا تقی کرمانی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، در کرمانشاه به درجهٔ شهادت رسید.

در آغاز ترجیعبندی در منقبت حضرت پیامبر اکرم «ص» گوید:

چو ارادهٔ شه ذوالکرم　　بظهور داشت تعلقی
بکمال داشت شه قدم　　بجمال خویش تعشقی
که توجه صمدیتش　　به تجلی احدیتش
ازلیتش ابدیتش　　بکمال داشت تحققی
از لبش بدیع عبارتی　　زمژه لطیف اشارتی
بظهور داد بشارتی　　بکمال لطف تأنّقی
شه مطلقی مه عز وشان　　بکمال جان جهانیان
زنهان عیان شدش آن چنان　　که نماند راه تطرقی
بجناب حضرت خاص رب　　بکمال مسکنت ونسب
به ثنا وحمد بگوش لب　　به تضرعی به تملقی
سوی حق چو کرد انابتی　　بگشود لب به شفاعتی
ز حضور یافت کرامتی　　ببهار قاب تفرقی
چو خرد نموده اجابتش　　چو قبول کرده شفاعتش
ز حیا رخ با لطافتش　　بنموده رشح تعرّقی
زفیوض رشحهٔ آن عرق　　فیضان قطرهٔ ما خلق
که بخلق حضرت مات حق　　بکمال داشت تخلّقی
رشحات روی بدیع او　　لمعات خوی شفیع او
لمحات کوی رفیع او　　به تمام داده تصدقی
تو کجا و وصف جلال او　　تو کجا و حرف جمال او
توکجا ونعت خصال او　　که تمام ضعف و ترقی

من و وصف دلبر لایقم　　من ونعت خسرو فایقم
تو بگوی سعدی ناطقم　　که تمام ذوق و تشوقی
بلغ العلی بکماله　　کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله　　صلوا علیه و آله

کرمانی

سید عبد الرزاق فرزند عبد النبی شریف کرمانی

در طب و پزشکی ماهر وگاهی به شعر می‌پرداخت، مجموعه‌ای به سال ۱۲۴۵ در کرمان خرید و این رباعی را از خود در آن ثبت کرد:

وه‌وه که بتن مرا روان می‌آید　　هی‌هی که بجسم مرده جان می‌آید
گویا که بکام تشنه‌ام آب حیات　　از منبع بحر بیکران می‌آید

کرمانی

علی محمد لواسانی کرمانی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عالم فاضل عارف ادیب اریب، متبحر در کیمیا و صنعت، خط نستعلیق را بسیار زیبا می‌نوشت و در علوم غریبه اهتمام بالغ داشت.

در مدح اهل بیت علیهم السلام گوید:

بعد خدا آنکه بی‌شبیه و زوال است　　ذات رسول خدا محمد و آل است
آل کدام ابن عم او اسد الله　　بضعه او وآن دو شبل شیر مثال است
نه تن پاک دگر که آخر آنان　　قائم عصر آن قوام ماضی وحال است

کرمانی

غیاث الدین کرمانی، ابواسحاق

از دانشمندان سدهٔ دهم، زیبا می‌نوشت و نیکو شعر می‌گفت، در علوم ریاضی و حساب

تبحر داشت، کاتب دیوان کرمان بود، کتاب «جامع الحساب» از اوست.

کرمانی

محمد رحیم فرزند حاج کریم خان کرمانی

از پدرش دانش اندوخت، منشئات واشعاری به عربی وفارسی دارد ولی در شعر عربی ضعیف و سست می‌نماید، دارای کتاب «الرد علی رد الشیخیه» و جنگی در خطب و منشئات خود می‌باشد.

او راست:

راه عقبی گیر دنیا را بهل — دست بر زن بار بیرون کش زگل
هر چه جز پیمان ایمان برشکن — هر چه جز پیوند پاکان بر گسل
گوش سر بگذار بگزین گوش سِرّ — چشم تن بر بند و بگشا چشم دل
نوبتی هم صحبت از حور وقصور — چند نام از لعبت چین و چگل
چند از آن پهن دشت خوش‌جوار — داد از این باریك راه پر محل
ده ده از این کشته گردد پایمال — نخ نخ از این رشته آید منفصل
هر کس از کوشش نیفزاید بهوش — چل بس چل‌تر شود درسی و چل
دیده را زین فتنه به رنج رمد — سینه را زین کینه به آسیب سل

دوستا خود کیست جز والی وقت
آنکه بپذیرد ز ما جهد المقل

کریم

میرکاظم تفرشی

در روزگار شاه طهماسب صفوی می‌زیسته و به لاهور افتاده، مثنویی سروده است در ستایش تفرش و آنرا در خرمی به جبل عامل مانند کرده، این مثنوی را در ذی حجه ۱۱۲۳ به

تفرش فرستاده است. در پایان آن گوید:

مرا نام کاظم تخلص «کریم» خطاب است از کردگار کریم

کشمیری

ملا عبد الصمد فرزند عبد الباقی شریف کشمیری

اصلاً از مردم کشمیر و در مشهد مقدس سکونت داشت و به سال ۱۱۲۷ در اصفهان بود، عالم فاضل نیکو نگارش، از اوست:

سلامی چون گل سوری معطر بسان مشك از فر روح پرور
نثار خاك پای مصطفی باد بجنت باد روح آل او شاد
علی مرتضی شاه مکرم ملاذ اولیا در هر دو عالم
دگر آن قرة العین نبوت دُر بحر کرم کان فتوت
حسن کز حُسن خلق وفرط احسان جهان را جسم پاکش بودچون جان
دگر مهر سپهر دین حسین است که در چشم خرد چون نور عین است
دگر سجاد و باقر بود و صادق که بر اعداء دین بودند فائق
دگر موسی که هادی امم بود بکظم خشم در عالم عَلَم بود
دگر آن شمع محراب نبوت رضای خیل اصحاب کرامت
دگر آن مقتدای اهل تقوی سمی آفتاب برج بطحا
دگر هادی هم نام علی بود دلش سرچشمهٔ فیض جلی بود
دگر آن دُر درج فضل و احسان حسن آن پیشوای اهل عرفان
دگر مهدی امام روح پرور
که آمد حامی دین پیمبر

کشمیری

مولوی عبد الغنی فرزند ابی طالب کشمیری

در علوم دینی متبحر و از علوم ادبی بی‌بهره نبود، از دانشمندان هند در سدهٔ دوازدهم، شاگرد ملا محمد صالح آقا بزرگ اصفهانی، در سال ۱۱۶۱ به تألیف کتاب «الجامع الرضوی» پرداخته است.

در وصف کتاب خود گوید:

شکر لله کزین مروج دین — یافت تألیف این خجسته کتاب
حبذا حاوی مسائل شرع — که کند رهبری براه صواب
این چنین یادگار در عالم — دیده کم دیدهٔ أولی الالباب
یارب این نخل باغ فضل و کمال — تا ابد بارور شود به ثواب
یارب این معدن جواهر علم — طالبان را همیشه باد مآب
باشد این شمع محفل فتوی — روشنی بخش تا بروز حساب
چون مسمی به جامع‌الرضوی‌است — سال آغازش از همان دریاب

کلارستائی

آخوند ملا علی رضا کلارستائی

گویا از عالمان سدهٔ سیزدهم، میرزا ابوالحسن رودباری گیلانی بعضی اشعار وی را در جنگ‌هایش آورده.

از اوست:

بحق ذات میمون خدائی — بحق اسم مکنون خدائی
تو را در سال نو دستان خدائی — مبارک بر شما باد
به احمد نور حق فخر دو عالم — به دامادش علی رأس جماجم
شما باشید در دوران قماقم — مبارک بر شما باد

کمالی

سید علی فرزند رضی الدین کمالی دزفولی

در هفدهم ذی الحجه ۱۳۳۰ در دزفول چشم بدین جهان گشود، پس از مقداری تحصیلات جدید به حوزه علمیه پیوست و از دانشمندان همان شهر علوم دینی بیاموخت، چون مدارج علمی را طی نمود به وعظ و خطابه اشتغال ورزید و بیش از چهل کتاب نگارش داد که مهمتر از همه «تفسیر قرآن کریم برای همه» هفت جلد و «سیمای دزفول» در ده جلد می‌باشد.

دارای اشعاری است با تخلص «کمالی» بیشتر آنها نیکو و استوار، در حدود هشتاد سالگی این قصیده را سروده است:

پیمانه‌ام به جرعهٔ آخر رسیده است — پایان شام تار و طلوع سپیده است
پستان زندگی که پر از شیر وشکّرست — طفل دلم به قطرهٔ آخر مکیده است
هر دانه ریخت در قفس من شکارچی — ریز و درشت مرغ گرفتار چیده است
خواندم کتاب شادي وغم را به روزگار — آن خواندنم بصفحهٔ آخر رسیده است
آن قد همچو تیر که بس بود استوار — از بار زندگی چو کمانی خمیده است
آن مرغ خوشنواز که خواندی سرود عشق — از شاخسار زندگی من پریده است
پیش از دراز خواب بظلمت سرای گور — از جنب وجوش پیکر من آرمیده است
مرگ و حیات خویش نه در اختیار ماست — میراند انکه روز ازل آفریده است
دیدیم با بصر نه بصیرت در این جهان — باشد که پیك مرگ مرا نوردیده است
آواز «الرّحیل» شنیدی بپای خیز — خزوب بین که از کف مسجد دمیده است
رهوار خسته را تو رها کن که مردنی است — تن را که جان او به لبانش رسیده است
شد پنبه آنچه را که چو جولاهه بافتیم — دیدیم عاقبت که گرهها بریده است
آن خود بزرگ بینی و آن شعلهٔ غرور — خاموش افتاده چو طبل دریده است
بر ذروه خیال اگر بال و پر گشود — آن مرغ سر بریده به گوري طپیده است

کو تخت وتاج وجاه وسپاه وطلا وکاخ / کو آنکه مال خویش به جانش خریده است

گر کاخ بود جایگه امن پس چرا / مرداروار گوشه قبرش خزیده است

سرسبز بود گر دو سه روزی بهار عمر / شد خشك زانکه باد تموزی وزیده است

مرگ است ره‌گشای تو از این مغاك تنگ / آن کرم بین که پرده به دورت تنیده است

پنهان زهوش ما همه در خواب زندگی / پیدائی جهان همه از این پدیده است

گرچه کمالیم خبرم نیست از کمال

جز انکه گوش من خبرش را شنیده است

کمالی

شیخ محمد علی کمالی

دانشمند ادیب، به فارسی و عربی شعر می‌سرود. تقریظی با حروف بی‌نقطه بر کتاب «اقوال الأئمه» محب الاسلام به دو زبان در سال ۱۳۴۱ ش نوشته و این ابیات از آنست:

ماه عمل مهر ولا صدر حلم / حامی اسلام و همه راد مرد

سرور و سالار همه اهل دل / مهد کمال و مدد اهل درد

همدم او اهل علوم و همه / همره او در عمل مهر و عهد

لالهٔ حلم وکرم و مهر و داد

سرو علوم وگل هر کار سعد

کوثر

عبد الکریم قمی

از عارفان و شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم، «ترجمه مصباح الشریعه» را به سال ۱۲۸۳ انجام داده است.

کوثر

سید فتاح فرزند نظام الدین اردبیلی

عارف صوفی نعمة اللهی، دارای اشعاری متوسط، کتاب «مفاتیح الاعجاز» را به سال ۱۲۸۴ بخط خود نوشت و تاریخ اتمام آنرا چنین بنظم کشید:

در مه شوال روز بیست و پنج — با هزاران محنت و اندوه و رنج
یکهزار و دو صد وهشتاد وچار — شرح گلشن را نوشتم یادگار
در مه شوال با صد اضطرار — ماند از فتاح این خط یادگار
کوثر آن پور نظام العارفین — سید عالی‌نسب ازهشت و چار
در طریق نعمت اللهی است قطب — در صراط المستقیم است برقرار

گلستانه

سید محمود فرزند محمود فرزند علی گلستانه

ادیب فاضل عارف نیکو انشا، متبحر در علوم ادبی، گویا در کاشان می‌زیست، شعر بسیار به فارسی و عربی گفته، دارای کتابی است بنام «انیس الوحدة وجلیس الخلوة».

او راست:

مثل علم او و دانش او — مثل کور و شمع و راه و شب است
دیگران مستفید از آن نورند — او از آن در حجاب وتاب وتب است
علم را زیب و رونق از عمل‌است — نه بأصل من و تو و نسب است
نخل اگرچه بلند و سر سبز است — عزت او و رتبت از رطب است
هر که را علم هست و نیست عمل — گر فرشتست خوار و بی‌ادب است

گیلانی

میر قاری گیلانی کاشانی

دانشمندی است جامع و ادیبی است منشی نیکو نگارش، بسیار تنگدست و نیازمند روزگار

می‌گذراند، از دانشمند اوایل سدهٔ یازدهم، دارای مؤلفات بسیاری است چون «اسرار الحکم» و «لوازم الانشاء» و «انیس العاقلین» و «انیس العارفین» و «اسرار القرآن» و «زبدة الحقائق» و «رسوم العلاج» و «مطالب العشاق» و جز اینها.

از اوست:

همه وقت کم گفتن از روی کار — گزیده است خاصه دراین روزگار
پشیمان ز گفتار دیدم بسی — پشیمان نگشت از خموشی کسی

و در پایان رساله‌ای گوید:

این رساله تمام بی‌نقصان — شد بنام خوش شه دوران
شد بنامش تمام این نسخه — زین سبب‌یافت نام این نسخه
هست تألیف این کتاب حقیر — از فقیر کسیر ملا میر

لاری

عبد الکریم لاری

فاضل ادیب شاعر. او راست:

منم زایر هشت دز امامت — که هستند هر یك شفیع قیامت
هرانکس که پیچد بدامانشان دست — بود او بفردای محشر سلامت

و نیز گوید:

جان من کاهید در تن از طپیدنهای دل — همچو ساعت در بغل دارم دل بی‌تاب را

لاریجانی

سید اسد الله فرزند محمد رفیع حسینی نیاکی لاریجانی

ادیب اریب و فاضل لبیب، از شاعران سدهٔ سیزدهم. این رباعی از او است:

ای باد چو بر کوی نگارم گذری — بر مسند بارگاه یارم گذری
برگوی که از هجر تو مردم امید — امید که بعد بر مزارم گذری

لاریجانی

سید زین العابدین فرزند محمد یوسف حسینی لاریجانی مازندرانی

فقیه متبحر در علوم دینی، نیکو نگارش، در اصفهان می‌زیست و در اواخر عمر به رشت سکونت گزید، کتابهای «کشف المطلوب» و «تحفة الکرام» را پرداخت و دومین کتاب در سال ۱۲۰۹ نگارش یافته است.

از او است:

بیا زن پنجهٔ اخلاص در پنج — که این پنج آخرت باشد توراگنج
مگو چار از خردمندی که ناچار — شوی با چار یاری در غم و رنج

لاهیجانی

محمد مفید فرزند محمد سعید لاهیجانی

ادیب فاضل نیکو نگارش، جملهٔ «وتنزه عن مجانسة مخلوقاته» از دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین به نظم آورده است:

آنجای که مهر جانفزای تو بود — خورشید چه ذره در هوای تو بود
تو واجب وخلق تست ممکن پس کی — هم جنس تو آفریده‌های تو بود

لاهیجی

حسام الدین فرزند یحیی لاهیجی

از شاعران سدهٔ یازدهم، ادیب فاضل عارف متبحر در دانشهای دینی وعقلی، رسالهٔ «توضیحات» را به نثر و نظم استوار نگارش داده است.

در مناجات گوید:

کعبه روان مرحله پیمای تو — گم شدگان در ره سودای تو
مغبچهٔ دیر بصد عز و ناز — سوی تو دارد کف عجز ونیاز

معتکف مسجد ودیر ومغان اهل مناجات و خراباتیان
مست می حمد وجلال تواند سجده بر شکر نوال تواند
جبهۀ طاعت همه را سوی تو کعبۀ آمال همه کوی تو
داغ تـــو گـلدستۀ بـاغ دلم شعلۀ سوز تو چراغ دلم

لطف الله

حاج لطف الله فرزند محمد معصوم

عالم متبحر در علوم عقلی و نقلی و ادبی، پس از ۱۲۷۱ درگذشته است، شعر را به روش فلاسفه و عرفا می‌گفت.

در آغاز قصیده‌ای طولانی گوید:

شبی بعالم فکرت بخاطری پر غم شدم به پیر خرد همچو جسم وجان توأم
بگفتمش‌که تو آنی که در سرای وجود ز بهر علت ایجاد گشته‌ای محرم
اگر نبود وجودت نداد عالم کون بروز عالم تقدیر بر زبان قلم
اگر نبود وجودت مفیض فیض وجود نیافت خلعت ایجاد قامت عالم
اگر نه مخزن سر و لسان حق بودی که داد وقت تکلم جواب لا و نعم
که بود مظهر نور ازل اگر نشدی لوای شعشعه‌ای نوربخش کتم عدم
نهان به‌خلوت امکان مخدرات الست
نمی‌زدی بفضای بلی اگر تو قدم

لقمانی

میرزا عبد الجواد اصفهانی، لقمانی

از شاعران اصفهان با تخلص «لقمانی».

در تاریخ چاپ کتاب «زاد الواعظین» میرزا حسین عارفچه اصفهانی به سال ۱۳۷۳ چنین

گوید:

بشنو از عارفچه آن عزلت گزین / بُد حسینش نام وبود از اهل دین
واعظی بُد نکته دانو بس فصیح / ناطقی بس خوش‌کلام و دلنشین
در بیان وعظ بودی بی عدیل / در وفا و زهد و منطق بی قرین
با صفا و با حقیقت با خلوص / می‌نمودی خدمت سلطان دین
الغرض چون رفت زین دار فنا / ماند باقی زو بسی دُرّ ثمین
یك بود «زاد المواقف» زان درر / نام دیگر دان تو «زاد العارفین»
این سوم دفتر بود از آن جناب / طبع شد از لطف خلاق مبین
سال طبعش‌را چو جستم از خرد / گفت در پاسخ جوابم این چنین
سال تاریخش از این مصرع بجو / نور طیب جو ز زاد الواعظین

(۱۳۷۳)

لطفی

لطفی شیرازی

ادیب خوش خط، دیوان منوچهری را به سال ۱۲۸۳ نوشت و آنرا با شعر خود با تخلص «لطفی» ستود.

لنجانی

شیخ محمد حسن فرزند محمد رحیم لنجانی اصفهانی

عارف مورخ و فاضل متتبع، از شاعران سدهٔ سیزدهم، در اصفهان سکونت داشت، کتاب «جنة الأخبار» را به سال ۱۲۶۰ پرداخته است.

در آغاز مثنوی که در آن قصهٔ اصحاب فیل را بنظم کشیده گوید:

بنام نگارندهٔ نه سپهر / چه تابنده ماه وچه رخشنده مهر

خدای زمین وخدای زمان	ز بود و نبود آشکار و نهان
بیک تازیانه ز یك پیشه کار	دواند زگیتی شه زنگبار
شه روم را پادشاهی دهد	جهان را ز مه تا بماهی دهد

مازندرانی

شیخ صالح فرزند محمد تقی جرجانی مازندرانی

عالم جلیل واديب فاضل، به فارسی وعربی شعر می‌گفت، از دانشمندان اوایل سدهٔ چهاردهم، با برادر و شاگردش شیخ عبدالکریم معتدی مکاتبات ادبی و شعری داشت.

مجد

میرزا مجد الدین علی فرزند ابوالقاسم نراقی کاشانی

در کاشان به سال ۱۲۹۳ چشم بدین جهان گشود، در زادگاهش و نجف اشرف علم بیندوخت، در فقه و دانشهای اسلامی متبحر و به عربی وفارسی با تخلص «مجد» شعر می‌گفت، «آمال المجتهدین» و «شرح العوامل» و «عوائص العلوم» و «الکتاب المبین» از اوست.

در نجف این قصیده را گفته:

قربان یکی موی تو جان وتن ومالم	ای آیینه روی تو بر برده خیالم
هر یك ز حواس من بی‌حاسه جانا	فانی شده در قوه فکریه و بالم
با آنکه بهر حاسه‌ام گشته مناسب	چندی است که از این مسأله در تیه ضلالم
خواهم دهنی همچو فلك تا بنمایم	بیداد ز وصفت چه که در وصف تو لالم
پا در حرم وصف جلالت چه نهادم	از غیب رسد برقی و سوزد پر و بالم
این ناز مرا تا به کی آخر سپری شد	جان من ومن مردهٔ این غنج ودلالم
هرتیر که ازشصت توآمد دهمش جان	زین واقعه نبود بجهان هیچ ملالم

جان چیست تو صد معدن جانی جانا | تاجانان نه بجز آحرف جمعی است مقالم
قصد تو ز آزردن من مردن من بود | قصد من از این ناله همین بود وصالم
من مردنیم لیك مرا با تو سخن انکه | از جمله گناهان بکن ای دوست حلالم
مأنوس تو با آرزوی خویش شدستی | مأیوس من از آرزوی خویش و خیالم
تو راحت و بگذار مرا با الم خویش | اندر نفس باز پسین تا که بنالم

(مجدی) است یکی بنده عبد تو به دوران
وین مجد مرا بس که یکی عبد بلالم

مجدی

مجد الدین مجدی

دانشمند ادیب، در اصفهان اقامت داشت و بخشی از کتاب «الاستبصار» را به سال ۱۰۷۰ نوشت و تاریخ کتابت را در نه بیت با تخلص «مجدی» بنظم کشید.

مجنون

شکر الله فرزند لطف الله قاجار

نوادهٔ فتحعلی شاه قاجار، نیکو می‌نوشت و زیبا شعر می‌سرود، به خاندان پیامبر اکرم «ص» ارادت خاص داشت. «حملهٔ حیدری» را به سال ۱۳۰۸ به نظم کشید. در کربلا به سال ۱۳۲۹ درگذشت.

ضمن وصیت منظومش گوید:

ندارم به کف غیر حب رسول | ولای علی زوج پاك بتول
پس از وی حسن پس حسین شهید | علی زان سپس خار بزم یزید
محمد ز پی جعفر وموسی است | پس از وی علی سرور طوسی است
محمد ردیفش علی پس حسن | ز پی مهدی آن میر آخر زمن

که هر یك خور برج ربانیند　　همه یك بیك حاتم طائی‌اند
برای شفاعت اگر دم زنند　　قلم بر معاصی عالم زنند
امیدم به الطاف آن سروران　　نگنجد به عالم کران تا کران

دریغا نکردم دمی بندگی
نشد زندگی غیر شرمندگی

محروق

مصفی قلی خان فرزند حیدر قلی خان شاملو عبد اللو

به سال ۱۲۲۲ چشم بدین جهان گشود. با کسب دانش علاقهٔ فراوان به شکار داشت، روزگار خود را در خدمت سران دولت تهران و هرات و مشهد گذراند و سالهای آخر عمر را در مشهد اقامت گزید و بنا بگفته‌اش هیچگاه خود را به محرمات نیالود.

ادیب شاعر با تخلص «محروق»، پاره‌ای از شعرش دینی و باقی غزلیات و نظم تاریخ می‌باشد. دیوان خود را با خط نستعلیق پخته به سال ۱۲۷۶ گرد آورده است.

او راست:

ای شب تو مگر سحر نداری　　خون شد جگرم خبر نداری
ای آه نمی‌کنی تو کاری　　وی ناله مگر اثر نداری
ای داغ زداغ یار میسوز　　جز داغ تو در جگر نداری
ای درد بگو بصبح صادق　　سر بر زن اگر حذر نداری
از بار فراق قامتم خم　　ای عشق جز این ثمر نداری
از محنت هجر کام من تلخ　　شیرینی اگر شکر نداری

(محروق) ز فراق یار می‌نال
جز ناله تو راهبر نداری

محزون

میرزا الله قلی فرزند شاه میرزا سلماسی

از علم و فضل دارای بهره و در ادبیات با اطلاع بود، کتاب «مصائب الأبرار و نوائب الأخیار» از تألیفات وی وگاهی اشعار خود را در آن آورده است، روز جمعه دوم ربیع الأول ۱۳۳۰ درگذشت.

محزون

حاج زین العابدین معروف به حاج آقا میرزا فرزند محمد ایروانی

به سال ۱۲۳۸ در ایروان چشم بدین جهان گشود و در سال ۱۲۵۶ به تبریز منتقل شده و به کار تجارت پرداخت، برای توسعه تجارت به شهرهای ایران و اسلامبول و مسکو و فرنگستان سفر نموده و در کار خود توفیق حاصل کرد، ولی در اواخر عمر با مشکلات فراوان برخورد و در تبریز روز ۱۳ ماه رجب ۱۳۰۴ درگذشت. در جغرافی و هندسه و نجوم و حساب ماهر و فرانسوی نیکو می‌دانست. سفرنامهٔ فرنگستان را در سال ۱۲۷۹ به نام «راهنمای مسافرین» نگاشته است. با اینکه ادبیات نخوانده نیکو شعر می‌گفت با تخلص «محزون».

این غزل از اوست:

وقت آنست که منزل درِ میخانه کنم　　　پا زمسجد بکشم دست به پیمانه کنم

همچو پروانه صفت خویش بر آتش بزنم　　　در ره مغبچه‌گان سوزم و پروا نه کنم

زاهد ار پنبه دهد خرقه به صهبا مفروش　　　حاجتی نیست که تقلید بدیوانه کنم

برو ای اهل ریا اینقدرم قصه مخوان　　　من نه آنم که دگرگوش به افسانه کنم

بهتر آنست که گیرم سر زلف ساقی　　　با حریمان حرم عشرت مستانه کنم

و در مطلع چکامه‌ای که حالات خود را سروده، گوید:

کنم حمد بی‌حد به یزدان پاک　　　که انسان بدین سان نموده زخاک

پری چهرگان را دهد رنگ وبو　　　سیه چشمگان را کند مشک سو

سر زلفشان خم بخم چین بچین | زگردن فرو ریخته تا بر زمین
بهر تار او تا شود دستگیر | دل مستمندان چو بیژن اسیر

محزون

عبد القادر بسطامی اصفهانی

ادیب نیکو انشاء، شاعر با تخلص «محزون»، دارای «گلشن خیال» و جنگی که به سالهای ۱۱۱۱ ـ ۱۱۱۸ فراهم آورده است.

محنت

سید حسین حسینی ساوجی

عالم متبحر شیخی مسلك، نگارشهایش بر طریقت شیخ احمد احسائی است، پاره‌ای از اشعارش با تخلص «محنت» در مؤلفات وی آمده، چون «اللطائف» و «مسالك المكارم» و «مجمع البلاغة»، دو کتاب اخیر را به سال ۱۲۴۲ پرداخته است.

مخزن

میرزا اسماعیل مخزن همدانی

از شاعران سدهٔ چهاردهم، دارای دیوانی است با تخلص «مخزن»، در همدان سکونت داشت.

اوراست:

دریغا که عالم سرای غم است | در او هر که بینی بغم مدغم است
دریغا که زال ستمکاره است | دریغا که بی مهر و پتیاره است
سزای غرور است دهر سپنج | بود صاحبش سر بسر درد و رنج
ذلیلی نشد در پناهش عزیز | عزیزی نبرد از جوارش جهیز

نشد کس خریدار بازار او — که نابرده همواره آزار او
اگر سیرت صدق در کار تست — بدو دل مده کاین نه دلدار تست
منه روی طاعت بدیوان او — بزن پشت پائی به ایوان او
دل افسرده (مخزن) که پا در گل است — گرفتار ز دام بلای دل است
الهی ز خود ساز بیگانه‌ام — بخود آشنا کن در این خانه‌ام
چنان کن که چون ترکتاز آورم — بسوی تو روی نیاز آورم
خدایا چسان گویمت بنده‌ام
که رویم سیاهست و شرمنده‌ام

مداح

محمد صالح یزدگردی بروجردی

گویا از واعظان اوایل سدهٔ چهاردهم، ادیب فاضل شاعر با تخلص «مداح»، بیشتر شعرش را به مدایح و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام اختصاص داده است.

از او است:

بر درد غریب مرهمی جز غم نیست — بالین غریب غیر غم همدم نیست
سهل است غم اسیری و درد فراق — یاران بخدا درد غریبی کم نیست

مدرس

آقا عبد الله فرزند علی اشرف مدرس شیرازی، فخرالعلماء

در ادبیات متبحر و دارای خطی زیبا، در انشاء فارسی و عربی استاد، ملقب به «فخرالعلماء»، دارای مؤلفاتی است چون «منتخبة الشواهد» و «نصاب الأبیات»، نزدیک ۱۳۰۰ درگذشت.

از اوست:

ای شه والاگهر وی خسرو جمشیدشان

با قضا رایت موافق با قدر خو همعنان

حمد کت صحت پذیرفتی ز فضل کردگار

شکر کامد عافیت را ذات پاکت توامان

شکر این نعمت کجا بتوان نمودن تا بحشر

گر ز سر تا پا مرا هر موی گردد صد زبان

بر وجود اشرفت هرگز مبادا درد و رنج

بر تن خصمت همانا باد هر وقت و زمان

چند روزی که گشتت عارضه حمی و تب

گشت جسم ملك از آن بی‌روح وبی‌تاب وتوان

باش اندر صحت و در عافیت مادام عمر

ره نیابد بر تنت سوء المزاجی همچنان

مدرس

میر سید علی فرزند محمد صادق خواتون آبادی اصفهانی

از دانشمندان اصفهان، ادیب نیکو انشاء شاعر، «ترجمه تنبیهات علیه» از اوست، به سال ۱۳۰۹ درگذشت.

این بیت از اوست:

اگر آن شوخ بازاری نبودی کسی را با کسی کاری نبودی

مرشد

مهدی کاشانی، مرشد

شغلش نساجی و تخلص شعریش «مرشد»، بنا بگفتهٔ سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی

بسال ۱۲۵۷ ش دیده بجهان گشوده و تا سال ۱۳۱۷ زنده بوده است. دو عریضهٔ منظوم به حضرت صاحب الزمان علیه السلام تقدیم داشته و عریضه‌ای دیگر به عنوان پاسخ از آن حضرت به نظم کشیده، در آغاز عریضهٔ اول گوید:

ای کرده کسب نور ز رخسارت آفتاب — شکل هلال ماه بهر ماه در رکاب

تا نعل کفش پای تو گیرد بانجناب — القصه مدح وصفت نگنجد در این کتاب

دارم عریضه‌ای بتو ای فرقدانجناب — جمعی برای آمدنت اندر اضطراب

یا صاحب الزمان بظهورت مکن شتاب

حیف است راحتی زچه افتی درانقلاب

مرعشی

سید فتح الله فرزند محمد رضا حسینی مرعشی شوشتری

دانشمند متتبع ماهر در طب و نجوم، فاضل ادیب شاعر، جامع علوم دینی و عقلی. به سال ۱۲۴۹ به حج رفت، در مسیر راه دزدان آنچه داشت به غارت بردند. این چند رباعی یادگار این سفر و واقعه است:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

در کعبه رسیدیم چو از لطف اله — کردیم سفید از حجر این روی سیاه

در عمره و حج و روضهٔ پیغمبر — جای همه بود خالی اما نه به راه

* * *

گر مشتاقی به کعبه ای محرم راز — زنهار مرو تو از ره نجد و حجاز

کز قلت آب و کثرت جور عرب — مشکل عجمی ز مکه برگرده باز

* * *

«زُلفی» به مراجعت چو شد منزل ما — جز غصه وغم نشد در آن حاصل ما

جمّالان دروغ گویش همه را — یا رب تو کباب کن زغم چون دل ما

مرکب

میرزا محمد علی فرزند محمد مقیم لاریجانی

دانشمند متتبع در علوم دینی، فاضل ادیب نیکو انشا، به خط و ادوات آن همت می‌ورزید، تخلصش در شعر «مرکب» بود، دارای کتاب «صحیفة الأنام» و رسالهٔ «مرکب سازی» و جنگی که بعضی فواید آن را به سال ۱۲۳۶ نوشته.

از اوست:

کار بسیار است در پیش قلم ... گشته لیکن قوت تحریر کم
باد الطاف الهی رهبرم ... خامهٔ تحریر بادا یاورم
تا دهم این داستان را اختتام ... رو نهم سوی دگر حسب المرام

مسعودی

محمد حسن مسعودی خراسانی

از فاضلان اواخر سدهٔ سیزدهم، در کتابی به رسم یادگار شیخ محسن گنابادی را چنین یاد کرده است:

بخشندهٔ مهربان روان کرد ... یکتن سوی طوس از گناباد
تا مردم طوس باز بینند ... اخلاق نکوی رفته از یاد
محسن که ز فیض حسن خلقش ... آن را که دلت ز او بود شاد
وز اوست بخطهٔ خراسان ... آرایش فضل و دانش و داد
از دانش و از درستی اوست ... در طوس بنای عدل آباد

مشفق

سید علی اکبر فرزند عبد الحسین بحرالعلوم

گاهی در سامرا به تحصیل اشتغال داشت، به طهران رفت و به آموختن علوم عقلی اهتمام

ورزید، ادیب فاضل عارف شاعر با تخلص «مشفق»، از دانشمندان اوایل سدهٔ چهاردهم، دارای چند دیوان فارسی بود.

این دو بیت از اوست:

ز در در آید اگر آن مه جهان آرا — کجاست تاب اقامت به حضرتش ما را

ندیده چون رخ خوب تو در جهان (مشفق) — اگر چه دیده بسی مهوشان سیما را

مضطر

میر یحیی فرزند میر مصطفی نوری تبریزی

اصلاً از نور مازندران و در تبریز سکونت داشت، ادیب فرزانه با اطلاع از دانشهای ریاضی، دارای اشعاری است با تخلص «مضطر»، کتاب «گلزار بهار» را به سال ۱۳۰۵ نگاشته است.

در ستایش حضرت الله گوید:

او بنای چرخ را محکم نهاد — آفریده آب و آتش خاك و باد

بانی این چرخ و این افلاك اوست — خالق آدم زآب و خاك اوست

اوست چونکه قادر و حی و قدیم — در قیامت محیی عظم رمیم

آفرید از صنع خود لوح و قلم — بر وجود آورد ما را از عدم

و در منقبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

رسول خدا افضل کاینات — که بی‌مهر او نیست کس را نجات

خوشا آن کسی در کف همتش — بود از محبت مر او را برات

مطهر

عزالدین مطهر فرزند عبد الله حسنی

از دانشمندان اواخر سدهٔ هشتم، ادیب شاعر فاضل، در شعر به نام خود «مطهر» تخلص می‌نمود، در «جنگ تاج‌الدین احمد وزیر» به سال ۷۸۲ بعضی از آثار و اشعار خود را نوشته،

«جوامع الکلم فی نوابغ الحکم» را پرداخته است.

از اوست:

اگـــرم دولت وصـل تـو مـیسر مـی‌شد / کارم از ساعد سیمین تو چـون زر مـی‌شد

پـایمال غـم عشـقت شـدم امـروز ولی / دوش بـی‌روی تـو آتش بسرم بـر مـی‌شد

و ز تـف آتش سـوزان و غـم بـار فـراق / آبـم از دیـده هـمی رفت و زمین‌تر مـی‌شد

یـاد بـادا [1] شب و روز بـر غـم أعـدا / چشـمم از دیـدن روی تـو مـنور مـی‌شد

چون در آن گوشهٔ چشم تو نظر می‌کردم / دلم از گـــوشه نشـــینان مکـدر مـی‌شد

بـاد چـون در سـر زلفت بگـذشتی در دم / عـالم از نکـهت آن بـاد مـعطر مـی‌شد

بـادهٔ کـان نـه بـیاد لب تـو خـوردم پـاک / خون دل بود کـه از چشـم (مـظهر) مـی‌شد

مظهر

مظفر علی فرزند عبد الرسول اصفهانی

عالم ادیب شاعر با تخلص «مظهر»، از دانش‌های دینی بهرهٔ کافی داشت و علوم ادبی را نیکو می‌دانست، در اواخر سدهٔ سیزدهم می‌زیست و یادداشتی به سال ۱۲۹۸ نگاشته است. خط و ربطش دلپسند و در رسالهٔ «عقل و ذوق» خود پند و اندرزهای دینی و عرفانی را زیبا و به روشی ابتکاری عرضه داشته است.

در پایان آن رساله گوید:

تـو ای در قـید هـستی پـای بـند / تـا تـوانـی دل بـغیر از حـق مـبند

حق طلب تا حق طلبکارت شـود / این جهان و آن جهان یارت شـود

دل زصورت خانه نقش اول است / گر خدا را خانه‌ای باشد دل است

آشـنا شـو خـو بـه بـیگانه مکـن / خـانهٔ حـق را صـنم خـانه مکـن

آشـنا جـو دل بـه بـیگانه مـده / شیشه را بـر دست دیـوانـه مـده

کـز تـغافل بـر زمـینش مـی‌زند / ور بـــرنجانیش ریشت مـی‌کند

معتدی

شیخ عبدالکریم فرزند محمد تقی گرگانی مازندرانی

سال ۱۲۵۵ چشم بدین جهان گشود، آغاز تحصیلاتش در گرگان پس از آن در نجف اشرف بود، دانشمندی فقیه و به فارسی و عربی شعر می‌گفت، «الهدایة المهدیة فی فقه الامامیة» و «هدیة الأصحاب فی حجیة الاستصحاب» و جنگی متفرقه از اوست.

معین

معین الدین محمد فرزند عبدالرحیم دماوندی

عالم فاضل ادیب نیکو انشا، در جفر و علوم غریبه متبحر، از شاعران سدهٔ دوازدهم و در اصفهان سکونت داشت، رساله‌ای در قواعد «زبر و بینات» به سال ۱۱۲۱ پرداخته است.

در زبر و بینات دو نام «محمد» و «علی» گوید:

مهر سپهر کرم ماه ملایک خدم
مرسل قدسی حشم مجمع لطف و عطا
حامی اهل صلاح حادی خسرو فلاح
حایز فضل و نجاح حضرت خیر الوری
معدن لطف عمیم منبع فضل جسیم
مثل و شبیهت عدیم مدح تو گوید خدا
دست‌ودلت‌بحروجود داده خدایت درود
داشت ز تو هر که بود دولت هر دو سرا
والی ملک علو وارث عز و سمو
واحد بی‌مثل و کفو وصف تو کرده ادا
عالم و عالَم مطیع عاصی و مجرم شفیع
عرصه مدحت وسیع عالی ذو الاعتلا

لطف و عطایت جلیل	لیس لکم من عدیل
لایق ذکر جمیل	لمعه نور هدی
یافت (معین) مقبلی	یاور او گر تویی
یا شه مردان علی	یا وصی مصطفی

مفجع

میرزا محمد فرزند محمد تقی ارباب قمی

از دانشمندان بزرگ قم، مخصوصاً در علم حدیث وفقه معروف بوده و به سال ۱۳۴۱ درگذشته است، به فارسی و عربی شعر می‌گفت با تخلص «مفجع»، کتابهای «تشیید البنیان لفتاوی البیان» و «حاشیة الذکری» از اوست.

مفخر

میرزا علی اصغر منشی باشی سلماسی

دیوانی از وی دیده‌ام دارای حدود دو هزار بیت، بیشتر آن در مدایح حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد، روز یکشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۱۷ پایان یافته وگویا بخط سراینده باشد.

این دو بیت از آغاز دیوان نقل می‌شود:

چو اورنگ حَمَل گردید شاه اختران را جا	کشید از بوستان دست تطاول لشکر سرما
نه سوزی دارد ونه ریشه این خیاط طبع آخر	چسان بر پیکر شیخ دوخته این حلیهٔ خارا

مفلس

شیخ حسین فرزند محمد حسین قمی، ارده شیره

شاعری شوخ طبع و با فضل وکمال، همواره خوراکش ارده شیره بود و بدین نام معروف

شد، تا پایان عمر تنها زیست و با کمال قناعت روزگار گذراند، «تاریخ قم» را بتفصیل نگاشت و به سال ۱۳۶۷ درگذشت.

مقری

میرزا صادق مکتب دار، ابوعلی همدانی

از شاعران سدهٔ چهاردهم، دارای اشعاری است عرفانی با تخلص «مقری»، در همدان سکونت داشت و به مکتب داری اشتغال می‌ورزید.

در ترجیع بندی گوید:

جز خداوند را مجو فیاض — غیر او از تمام کن اعراض
زانکه او هست دافع الأسقام — غیر وی کهست شافی الأمراض
کرم لطف او بود به عباد — رَوح و ریحان از او و راض ریاض
وه چه نیکوست دوستی با دوست — من که بر خود نمودم استقراض
درد خود را دوا کن از آن در — نبض خود بین اگر توئی نبّاض
عهد با کس مکن اگر کردی — عهد را از کجاست استنقاض
عیب جوئی مکن اگر مردی — از عیوبات خلق کن اعراض
حسد و کینه ره مده در دل — دامن مهر را مکن مقراض
دیو را سوی خویش راه مده — گر ز ایمان ترا بود معراض
تا حقیقت نباشد اندر کار — کی رسد بر مراد خود مُرتاض
تو که مانند گل فرح بودت — رو ترش کرده از چه چون حماض
دل خود بر جهان دون بستیم — هست ما را از اینکه استمراض
حالیا روی کن بسوی خدا — هوی را کن بداین ترانه بیاض

که یکی هست ونیست غیر اله
وحده لا اله الا الله

منزوی

علی اکبر منزوی، حزین

عارف شاعر، لقبش «حزین» و «منزوی» تخلص داشت، بعضی از اشعارش را در سال ۱۳۳۸ نوشته است.

در مناجات گوید:

از گنه‌کاری هلاکم ای خدا   رحم کن یك مشت خاکم ای خدا
من ندارم طاقت نار جحیم   بگذر از جرمم توئی رب رحیم
یا ربا بگذر سیه‌رو بنده‌ام   عاصیم عاصی بسی شرمنده‌ام
شرم دارم گویمت بگذر گنه   این من و این جرم و این روی سیه
کی بگویم من عبادت کرده‌ام   مجرمم مجرم خیانت کرده‌ام
یا الهی رحم بر روی سیاه   هم ترحم کن باین حال تباه
ای خدا چون بنده‌ای شرمنده‌ام   بگذر از جرمم که من درمانده‌ام
از غلطهایم گذر دستم بگیر   شرمسارم باربا عذرم پذیر
روسیاهی دارم از عصیان خویش   سرفکنده گشتم از طغیان‌خویش
با همه باشد امیدم بس دراز   درگه حق غفور کارساز
(منزوی) بس ابتهال از سرگذشت   آه جانسوزت ز بحر و بر گذشت

مختصر ساز ای ظلوم و ای جهول
دست زن بر دامن آل رسول

موسوی

سید حسین فرزند رضا موسوی کرد محله‌ای

شعر بسیار سروده است با تخلص «موسوی»، بیشتر شعرهایش سست و به مدایح و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام اختصاص دارد، گویا به وعظ وارشاد اشتغال

داشت. به سال ۱۳۰۷ زاده شد و پس از ۱۳۶۷ درگذشت.

او راست:

کسی که عاشق صادق بود وفا دارد — برای حضرت معشوق جان فدا دارد

فدای عاشق صادق جناب بوفاضل — جهان نشان ز کجا همچو باوفا دارد

موسوی

سید محمد موسوی

دانشمند عارف ادیب با اطلاع از دانشهای عقلی، گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم.

در آغاز کتاب «معارف الایمان» خود گوید:

یا ازلی الظهور یا ابدی الخفا — نورك فوق النظر حسنك فوق الثنا

نور تو بینش‌گذار حسن تو دانش‌کسل — فکر تو اندیشه گاه کنه تو حیرت فزا

دانش و بینش همه کرد رها در رهت — چشم ارسطو نظر عقل فلاطون ذکا

نکتهٔ توحید تو آنچه پسند آمده است — عقل نگیرد فرو کشف نیابد فرا

فرقهٔ اشراقیان در غمت آشفته سر — زمرهٔ مشائیان در رهت افگار پا

علم تو آنجا که شد پرده‌نشین بطون — نیست مطالب درست نیست دلائل رسا

موفق

شیخ محمد تقی موفق

گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم، فاضل ادیب عارف شاعر با اطلاع از علوم عقلی، در شعر «موفق» تخلص داشت.

در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

زهی حقایق اکوان بعلت تو معلق

فهی عوالم امکان ز حکمت تو منسق

بذات توست عروض همه صنوف فیوضات

ز ذات تو همه ذرات ما سوی شده مشتق

پر از جواهر احسان تمام صفحهٔ امکان

کف بحار فعالت إذا افاض و أنفق

بجوف قطرهٔ احسان دو صد کرورچه طوفان

غریق عالم امکان إذا احاط و أغرق

پر از کرایم اخلاق گشته عرصهٔ آفاق

جمال شمس مثالت إذا أضاء و أشرق

نه اسم تو است که از اسم ایزد است مولّد

نه رسم تو است که با رسم أحمد است ملفق

ز بهر مکنسه مطبخ تو گشته صقرر

طباق ارض و تمامی نه رواق مطبق

یقین که مکنسه مطبخ تو کلبه دنیاست

جمار نجم از آن بر تلال گشته مفرق

ز بس منیعی و میمون تو ای همای همایون

بأوج قرب حق از هر جهت مماس ملصق

ز بس بلیغی و اعلم ز بس فصیحی و افهم

بنزد عقل سکوت است در مدیح تو أوفق

ز شرح مدح کمین رتبهٔ مراتب ذاتت

لسان عشق شده شق بسان دانه فستق

زقال آمده لال زقیل گشته کلیل

دو صد هزار کرور افصح از صواحب عمعق

ز مدح خادم و قنبر همواره عاجز و مضطر

دو صد کرور چه حسان دو صد کرور فرزدق

بحسن حضرت خلاق از اعاظم عشاق

توئی بس اعرف واعلم توئی بس اشوق واعشق

عیان بر هر هجوم از فنون کل علوم است

درخت طوبی علمت إذا استنار و أورق

مهذب

مهذب الدین احمد فرزند عبدالرضا بصری

از دانشمندان بنام أوایل سدهٔ دوازدهم، أدیب فاضل، شاعر به فارسی و عربی با تخلص «مهذب» در شعر فارسی، دارای بیش از پنجاه کتاب و رساله می‌باشد چون «مهذب المقال فی علم الرجال» و «عمدة الاعتماد» و «التحفة الصفویة» و «التحفة العلویة» و «غوث العالم» و «المنهج القویم».

از اوست در پایان بعضی از رساله‌هایش:

برآور دو دستت بصد عجز وزاری	برویت کن اشکی چویاقوت جاری
دعا کن ز اخلاص با کردگارت	چنین ای مهذب بلیل و نهارت
الهی بمرکز محیط نبوت	الهی بماه سماء فتوت
الهی بفاطم که زهرای اکبر	الهی بسبطین نفس پیمبر
الهی الهی به اهل هدایت	الهی الهی به اهل ولایت
بده یك رحیقی ز جام کرامت	ز مینای توفیق وفق سلامت
بدست (مهذب) که عاصی و جانی	بده کو ضعیف است و بالی و فانی

بکن از کرامت بکارم الهی

که جز فیض فضلت ندارم الهی

مهندس

محمد خلیل فرزند حسنعلی مهندس

از ادیبان و شاعران سدهٔ یازدهم، ادیب شاعر با تخلص «مهندس»، بیشتر مهارت وی در ستاره‌شناسی و علوم ریاضی بود.

تاریخ اتمام اسطرلاب سید رضی را چنین گفته:

آمد تمام تحفه سطرلاب این چنین — از سعی سیدی که چو خورشید با ضیاست
(سید رضی) که از پی قدرش بدست چرخ — ربع مجیب مه و خورشید سالهاست
ترتیب یافت از پی ساعات روز و شب — این لوح کز صفا گل رعنای مدعاست
ساعات مموجش همه چون ابروی بتان — ساعات مستویش چو دعوای عشق راست
نجمی است بی‌نحوست و مهریست بی‌کسوف — ماهی است بی‌خسوف شهری بمدعاست
قلب سپهر حلقه بگوش علاقه‌اش — کرسی نشین عضاده‌اش از راه غیب نماست
خورشید عنکبوت زوایای حجره‌اش — از صفحه‌اش صفحه تملاس باصفاست

فکر (مهندس) از پی تاریخ زد رقم
(آیینه سکندر و جام جهان نماست)

نائنی

حاج میرزا محمد هادی فرزند ابوالحسن شریف نائنی

عالم فاضل ادیب شاعر واعظ، کتابهایش را به فضایل و مصایب امام حسین علیه السلام اختصاص داده و به ترتیب مجالس تنظیم کرده است، از شاعران سدهٔ سیزدهم، کتاب «الیوسفیه» و «شرح دعاء عرفه» و «نخبة الأسرار» از تألیفات وی می‌باشد.

او راست:

خامه‌ام خضر و دواتم ظلمات — فکرتم جام و سخن آب حیات
سخنم آب ولی آتش وار — هست سوزندهٔ دلهای فکار

هر که نه در طلب این آب‌است — زاتش روز جزا در تاب است
آب نه آتش نخل است وکلیم — به امید من است اینجا مقیم
نی درختی است همه درد ثمر — آبها خورده ز خوناب جگر
مدتی خون دل از غم خوردم — تا کنونش بثمر آوردم
ثمرش گاه بود لؤلؤ صاف — گاه یاقوت به او گشته مضاف
هر چه زانها بنظر میباید — صاف از نرگس‌تر میباید
این چنین دانه که مانندش نیست — درة التاج رسول مدنی است
این سرشك غم آن تشنه‌لب است — که علی طینت وزهرا نسب است
قرة العین شه بدر و حنین — گلبن گلشن اعزاز حسین

نادر

میرزا اسد الله فرزند عبد الغفار اشرفی مازندرانی

در فلسفه وکلام متبحر و در ادیان وعقاید پر اطلاع، نگارشش نیکو و شعرش بلند پایه، دارای جایگاهی والا نزد عالمان برجسته روزگار خود. «ریاض الأخبار» و «عبرة الناظرین واستبصار المستبصرین» و «خصائل الملوك» از تألیفات او است وکتاب اخیر را به سال ۱۲۵۵ نگاشته است.

ناطق

میرزا صادق کرمانی، ناطق

در نظم تاریخ استاد و در دانش‌های دینی ماهر، از شاعران اوایل سدهٔ سیزدهم، در سوگ ملا عبدالجلیل کرمانشاهی قصیده‌ای سروده و تاریخ درگذشت وی را (۱۲۱۹) در چند مصرع یافته است که گویای قدرت تاریخ سازی وی می‌باشد. گوید:

آه کز جور وجفای آسمان پر رکید — واه کز دور وقضای روزگار پر رکین

مقتدای اهل دین عبدالجلیل از دهر رفت
آن که بود از بندگان خاص رب العالمین

آن که او را بود در دل حب فخر الأوصیا
آن که او را بود در جان مهر خیر المرسلین

بود آثار امانت ظاهر او را در جمال
بود انوار دیانت باهر او را از جبین

بود شغل وی عبادت در نهار و در لیال
بود فعل وی اطاعت در شهور ودر سنین

هم به ایوان افادت بود او منبر طراز
هم بدیوان افاضت بود او مصدر نشین

از وفات او شدند اصحاب فضل افسرده دل
از ممات وی شدند اطیاب عقل اندوهگین

خواست آه از سینهٔ احباب تا سبع سپهر
رفت اشک از دیدهٔ طلاب تا سابع زمین

منکسف شد مهر علم ومنهدم شد قصر شرع
منخسف شد ماه حلم ومنعدم شد بدر دین

چون به جسم ازکیا جسم شریفش شد جلیس
چون به روح اتقیا روح لطیفش شد قرین

خازن الفردوس قد نادی لهم بشری لکم
أیها الأرواح طبتم فادخلوها خالدین

بهر تاریخ وفاتش کلک ناطق زد رقم
این مصارع را که هر یک هست تاریخی متین

(از جهان شد مقتدای بزم دین عبدالجلیل
(حامی دین قائد ایمان بجنت شد مکین)

(شد زدنیا مهتدی علم ودین عبدالجلیل
(شد جلیل الدین ازین دنیا به فردوس برین)

(شد بجنت قدوه دین امین عبدالجلیل
(شد بجنت مجد دین وقبله اهل یقین)

(رفت ازین ملک فنا آن مؤمن آداب‌دان
(تا در ایوان بقا مسکن کند با مؤمنین)

(از جفای آسمان جورجو رفت از جهان
(پیشوای فوج علم ومقتدای اهل دین)

(پادشاه اهل علم اندر جنان شد از جهان
(شد ازین دنیا جلیل‌الدین بفردوس برین)

(شد زدنیا واسع اسرار دین عبدالجلیل
(سوی جنت شد زکی وقبله اهل یقین)

(شد بفردوس برین ناجی حق عبدالجلیل
(اکمل دین شد ز دنیا سوی فردوس برین)

(عادل دین محمد شد سوی جنات عدن
(شد ز دنیا سوی جنت قبله‌گاه مؤمنین)

(مالك ومحیی دین شد عازم جنات عدن
(حامی دین قدوه ایمان بجنت شد مکین)

(صاحب دار جنان شد پیشوای اهل علم)

(قابل فردوس باشد پیشوای اهل دین)

ناطق

میرزا محمد صادق ناطق

از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم، ادیبی است در نظم تاریخ استاد، گویا «ناطق» تخلص داشت، قصیده‌ای دارد هر شطر آن تاریخ ۱۳۱۸ را نشان می‌دهد، «بحر الألفاظ» را در قواعد نظم تواریخ پرداخته است.

ناطق

حاج ناطق فرزند ملک کرمانی

از شاعران اواخر سدهٔ یازدهم، گویا «ناطق» تخلص شعری وی بوده نه نام او، در تاریخ ولادت میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالباقی (۱۰۹۰) گوید:

تعالی الله زهی دولت که از تأیید ربّانی
دمید از مشرق مجد و علا خورشید نورانی
دُرِ دُرج شرافت مهبط لطف خداوندی
مه برج نجابت مظهر اوصاف سبحانی
شدم در فکر تاریخ ولود و مصرعی جستم
ولیکن مرضی طبعم نبود از نابسامانی
سمّی مصطفی و مرتضی چون آیه نازل شد
به ماه روز هنگام سحر با فیض یزدانی
دراین‌اندیشه چون خفتم سحرگاهم به‌خواب آمد
غریق بحر آمرزش فروغ بزم روحانی
چو عبدالباقی از میلاد این فرزند شد آگه
بخاک آورد بهر شکر همچون مهر پیشانی

به صحن روضهٔ با فیض عبدالمؤمن جدّش
که طالع بود چون صبح از جبینش نور رحمانی
پس آنگه آنقدر شکرانه داد آشفته حالان را
که دیگر زلف خوبان هم نمی‌بیند پریشانی
بمن فرمود تاریخی که گفتی بهر فرزندم
بخوان خواندم تبسّم کرد وگفتا خوش تو میدانی
در اینجا ما غرض تاریخی از اینگونه بنوشتیم
که آن فرزند عبدالباقیا را باد ارزانی

ناکام

میرزا علی اکبر ناکام

از شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم و احتمالاً در اوایل سدهٔ چهاردهم می‌زیسته.

از گفتهٔ او است در مولود سبط دوم سید الشهدا علیه السلام:

باز می‌خواهد که طبعم گوهر افشانی کند — دیده‌ها را روشن از آن لعل رمانی کند
عرش اعلی بهر زهرا نور بارانی کند — مرغ روح امروز از مولدش شبخوانی کند

* * *

تا بیان سازم ز اوصاف شه گلگون قبا — هست از نام خوششش درد نهانی را دوا
چونکه باشد طینتم با تربت او آشنا — مور را نبود عجب وصف سلیمانی کند

* * *

گوهر منظوم در هر سینه از لطف خداست — ابلهان را کیمیا دادن یقین عین خطاست
همت روح‌القدس بر نیت خالص رواست — عاشقان خویش را ارشاد عرفانی کند

* * *

میرسد از تربتش هر دم شمیمی بر مشام — بسته راه کربلا از دور گویم السلام
شور عشق مرقدش باشد مرا بر سر مدام — تا برای شیعیان روزی به آسانی کند

ماه شعبان بر تمام سال دارد افتخار زانکه مولود حسین بن علی شد آشکار

تا خدا سرّ شهادت را نموده برقرار چون قلم برلوح ثبت عهد پیمانی کند

تا اینکه گوید:

میرسی بر کام ای ناکام در وقت ممات از دَرِ این آستان باشد ترا راه نجات

باشد این اشعار باقی در جهان عین حیات ثامن و ضامن غریبان را نگهبانی کند

نجمی

نجمی ایروانی

ادیب شاعر متبحر در علوم و فنون، اصلاً از ایروان و به آذربایجان آمده، از شاعران سدهٔ سیزدهم بوده، «نجمی» تخلص وی و نامش را نیافتیم.

در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

در چمن باز شور مرغان است هایهوی هزار دستان است

روح را روح و انبساط و سرور چهچه بلبل خوش الحان است

باغ رشک نگارخانهٔ چین ساحت راغ باغ رضوان است

صحن گلزار و صفحهٔ صحرا پر ز عطر و شمیم ریحان است

بتقاضای فصل فروردین ابر گریان و غنچه خندان است

بهمنزار و باغ و صحن و چمن باد گلبیز و عنبر افشان است

از شکوفه نسیم سیم فشان سنبل از باد صبح لرزان است

در سر شاهدان حجلهٔ باغ چتر زرکش زمهر رخشان است

از بنفشه چمن عبیر آگین پر ز گل دامن بیابان است

بر گلستان ز ابر نیسانی دور تا دور نور باران است

تا اینکه گوید:

نظم عالم باین بساط و شکوه با وجود علی عمران است

والضحی روئی و هل أتی افسر حکم فرمای کون وامکان است

صاحب اختیار عالم امر — عالم کل علم ما کان است
نار نمرود بر خلیل خدا — بستولای او گلستان است
نوح از التفات آن مولا — ایمن از غرق وموج وطوفان است
نقطهٔ باء اسم ربانی — عالم نکته‌های قرآن است
علم مخلوق پیش علم ولی — نسبت قطره پیش عمان است
حکمران قلمرو لاهوت — لوکشف مدح و لافتی‌شان است
خرمن عمر خصم سرکش را — آذر افروز و برق سوزان است
منکرش روز حشر شرمنده — مستحق عذاب نیران است
هادی خلق و پیشوای سبیل — رونق دین و نور ایمان است
گوهر شبچراغ بحر وجود — شمع مشکاة بزم عرفان است

باک از معصیت مکن (نجمی)
شافع حشر شاه مردان است

نداف

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ندافکاشی

شاعری است شوخ طبع، شعرش آمیخته به طنز ولی اخلاقی، گویا از شاعران اوایل سدهٔ سیزدهم، نام وی و تاریخ زندگیش بدست نیامد.

این حکایت از اوست:

مرد پیری بست عقد دختری — در سپهر حسن زیبا اختری
شب چو پیر آمد بَرِ دخت جوان — از کهانت شد چنین افسانه خوان
کای گرفته از همه خوبان خراج — مقدمت بر تارك من همچو تاج
بخت بیدارت نگر چون کار کرد — با خودِ مندی ترا چون یار کرد
شد سر و کارت بچون من کاملی — پای تا سر دانشی اهل دلی
نه زبان بر ناسزائی آخته — نه به ملك ظلم توسن تاخته

نه جوانی سرو قدی تند خو		کش بود هر دم نگاری آرزو

چشم در جائی و دل جای دگر		هر دمش میل دل آرای دگر

دختر از وی چون همه افسون شنوه		بر کشید آهی و گفت ای بحر جود

این همه وعظ و فسون تو بمن		نیست یکمو آشنا با این سخن

مادرم گفت آن زن نیکو نهاد		در دم رفتن که روحش شاد باد

دختران را سینه و پهلو به تیر		به که همزانو شدن با مرد پیر

نیست بر پیران زنان را آرزو		حرف بیمهری از این دفتر بشو

پیر چون در آن پری دلدار نیست		جز جوانی شیوهٔ این کار نیست

عهد و پیمانی که بدشان از نخست
هر دو بشکستند وبگسستند چُست

نسیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ملا محمد هادی نسیم

از شاعران نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم با تخلص «نسیم»، این مخمس را که گویا از اوست به سال ۱۳۱۲ به خط خود نوشته است:

چه باك ار که من مجرمم ار که یار		که باشم به لطف تو امیدوار

چه خوش گفته سعدی ماه اقتدار		کرم بین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرد است واو شرمسار

نصرآبادی

محمد امین فرزند محمد هاشم نصرآبادی اصفهانی

فاضل ادیب شاعر، منشئاتش بلند و در آنها بسیار آیات قرآنی و احادیث و اشعارش را بکار می‌برد. از دانشمندان سدهٔ سیزدهم است.

نصرآبادی

محمد مؤمن نصرآبادی

ادیب شاعر، در تاریخ وفات میر ابوالقاسم فندرسکی گوید:

تا شد ز جهان خرد فوج دانش — شد بحر جهان تهی ز موج دانش

تاریخ وفاتش زخرد جستم گفت — صد حیف ز آفتاب اوج دانش

(۱۰۴۹)

نصرت

محمد کاظم فرزند زین العابدین همدانی

عارف ادیب شاعر با تخلص «نصرت»، بعضی اشعار خود را در جنگی به سال ۱۲۴۲ نوشته است.

او راست:

لبم از لعل لب یار شرابی دارد — بخرابات نبازم که چه آبی دارد

خال هندو که بران عارض گلگون دارد — جلوهٔ حسن به بیند که چه تابی دارد

به تمنای جمالش بدرونم نایی است — دلم از آتش شوقش چه کبابی دارد

کشتی عمر من از غایت هجر تو شکست — این‌چه بحری است که در جلوه سرابی دارد

جام صهبای وصال تو بنوشید مدام — هر که از شوق تو در سینه ربابی دارد

جوشش عشق تو در هر که نمودار شود — همچو دریاست که از خویش حبابی دارد

عارف از هستی خود رست بجانان پیوست — (نصرت) از جلوهٔ تو حال خرابی دارد

نصیرا

نصیر فرزند محمد معصوم مراغی

از شاعران سدهٔ دوازدهم، نیکو می‌نوشت و نیکو شعر می‌گفت، ادیب فاضل،

« نصیحت نامه » را به سال ۱۱۴۳ پرداخت.

او راست:

برهنه پا به خارستان دویدن | به دوش خود گران‌سنگی کشیدن
به ذلت دیدن اوضاع خود را | به ناخن چاه در خارا کشیدن
به غربت رفتن و تنها گرسنه | در آنجا مفلس و بیمار دیدن
همه اوقات بودن در تعسر | بجای انگبین زهری چشیدن
همه آسان (نصیرا) پیش عاقل | که حرف و منت دونان شنیدن

نطنزی

سید ابوتراب فرزند ابوالقاسم حسینی نطنزی

از دانشهای دینی بهره‌ای داشته، در سال ۱۲۳۹ رسائلی را بخط خود نگاشته، در شعر نیز طبع آزمائی می‌کرد. گوید:

منم بیچاره و درمانده در کار | به دام معصیت گشته گرفتار
امیدم نیست جز عفوت چو دانم | که وهابی و ستاری و غفار

و نیز گوید:

الهی منم بندهٔ رو سیاه | غریقم به گرداب بحر گناه
منم عاصی و بی‌عمل اسیر زمان | فسوس و دریغم بود در زبان
گذشته است عمرم به جهل و غرور | رسیده است ایام کهل و فتور
زمام شبابم بشد ز اختیار | دریغا که رفته است دستم ز کار

نطنزی

سید محمد حسین حسینی نطنزی

ادیب فاضل شاعر، در اصفهان سکونت داشت وگویا در آنجا دانش بیندوخت، جنگی را به سال ۱۲۹۱ فراهم آورده است.

نظام

شیخ محمد علی فرزند محمد حسین سبزواری، نظام الدین

اصلاً از سیستان و در سبزوار سکونت داشت، با فقر و نیاز شدید روزگار می‌گذراند، خالی از فضل نبود و اشعارش سست با تخلص «نظام»، دارای تألیفاتی است چون «انموذج العلوم» و «تهذیب الکلام» و «جامع الاعراب» و «اصول العقائد» و جز اینها، نزدیک ۱۳۶۱ درگذشت.

در مدح مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

آیا طوطی طبع شیرین سخن　　نوا را برافراز اندر چمن
بکن مدح شاه ولایت علی　　که ماند نشان از تو اندر زمن
خدایا عطا کن من بی‌نوا　　هزاران زبانم تو اندر دهن
که تا مدح شاهنشه خافقین　　بگویم بجمع خلایق علن
توئی شیر حق رهنما ودلیل　　توئی مقتدا ای امام مبین
توئی بعد پیغمبر تاجدار　　وصی و خلیفه بروی زمین

کنم فخر برهر دو عالم که من
بمدحت بدینگونه رانم سخن

نقی

محمد نقی فرزند احمد بروجردی

از دانشمندان اوایل سدهٔ سیزدهم، شعر بسیار گفته است با تخلص نامش «نقی»، در کاشان اقامت داشت وگویا به وعظ و ارشاد می‌پرداخت، دارای تألیفاتی است چون «عین البکاء».

از اوست:

ای مسافر اندکی آهسته‌تر تنها مرو　　اشتیاقت را خبر دارم ولی بی‌ما مرو

رو به واپس ماندگان کن حال مهجوران ببین	آمدم من از پیت ای یار بی‌همتا مرو
تیغ اعدا عهد ما را قطع نتواند نمود	از پی تیر مخالف بی‌من از دنیا مرو
سر بزانوی غمت نتوان نهادن بیش از این	در پس بار فراق ای یار بی‌پروا مرو

و در تاریخ تألیف کتاب خود «عین البکاء» گوید:

بهر این تألیف چون بستم کمر	خواستم امداد از شاه شهید
چون فراغت یافت کلکم از سخن	گشت سیراب این گلستان امید
تا گشایم باب این غم خانه را	از (نقی) جستم سراغ این کلید
غوص در عمان معنی کرد و گفت	گشت از عین البکا این دُر پدید

نوائی

محمد صادق خان نوائی

گویا از شاعران سدهٔ دوازدهم یا اوایل سدهٔ سیزدهم باشد و «نوائی» تخلص می‌کرد، محمد جعفر نائی نوری پاره‌ای از شعر او را به سال ۱۲۲۹ نوشته است.

او راست:

رنجور بود هر آن که عاشق باشد	غم در دل او طبیب حاذق باشد
جام دلم از خون جگر لبریز است	آب رخ من گواه صادق باشد

و نیز گوید:

عهدی کردم که چندی بگدائی سازم	با تقوی و زهد و پارسائی سازم
از فیض نوای تو گذشتم ای چرخ	یک چند به کنج بینوائی سازم

نوری

ملامحمد رفیع فرزند علی رضا نوری

عالم متبحر در دانشهای دینی، گاهی در هند می‌زیست وکتابش «نور الهدایة» را به سال

۱۲۲۴ در شهر فیض آباد نگارش داده و در تاریخ تألیف آن چنین سروده است:

نسخه نور الهدایه چون تمام | شد به فضل ایزد پروردگار
از برای سال تاریخش سروده | غوطه‌ور گشتم بدریای شمار
چون شدم غواص بهرآن صدف | یافتم مقصود مرواریدوار
از ره ابجد اگر خواهی شمر | وربخواهی‌کن حسابش آشکار
گشت تاریخش زوی بر دانشم | درهزار ودوصدوبیست‌وچهار

نهاوندی

مولانا علی فرزند عبد الله نهاوندی

عالم فاضل ادیب اریب، گویا درکربلا مراحل تحصیل را پیمود، از شاعران سدهٔ دوازدهم، با طنز در شعرهایش از معاصران خود نکوهش می‌کند، کتابهای «فواید علیه» و «سنگ محك» و «اوضاف الناس» از اوست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نیاز

سید حسن فرزند محمد حسنی طباطبائی

فاضل عارف وادیب اریب، خطیب سخنور و متبحر در تاریخ اسلامی، دارای انشائی استوار و شعری نسبتاً نیکو با تخلص «نیاز»، از دانشمندان اواخر سدهٔ سیزدهم، کتاب «سیره پیامبر» را نگارش داده است.

در مدح پیامبر گرامی اسلام «ص» گوید:

امین خدا پادشاه رسل | شفیع جزا رهبر جزو وکل
نخستین شعاعی زشمس وجود | درخشنده دری ز دریای جود
محمد که هر چیز کامد پدید | خداوند از نور او آفرید
ببازار حسنش بسوداگری | شده عقل کل اولین مشتری

هنوز آشکار و نهانی نبود ز پست و بلندی نشانی نبود
که بود این مهین گوهر تابناک به تسبیح وتحمید یزدان پاک
نه زافلاك نامی نه ازعرش بود که ایوان اجلال او فرش بود
شد از نور او عالم آراسته پی خدمتش عالمی خواسته
کلید قضا رفته در مشت او قدر چون نگینی در انگشت او
زخاك درش هرسری‌تاج‌یافت ز معراج او قدر معراج یافت
بر این گوهر پاك صد آفرین
که کرد آفرینش جهان آفرین

نیازی

سید محمد رضا فرزند محمد علی حسینی میبدی، حکیم نیازی

از دانشمندان و شاعران اواخر سدهٔ سیزدهم و اوایل سدهٔ چهاردهم. در روزگار جوانی به تحصیل دانش پرداخته، مولدش در یزد بود و چندی نیز در شهرهای ایران مخصوصاً تهران رحل اقامت افکند و با بزرگان عصر خود روابط ادبی واجتماعی داشت، گویا در سالهای آخر عمر در کرمانشاه برای همیشه توطن گزید. دیوانی از وی به یادگار مانده است با تخلص «نیازی» وگاهی «حکیم» یا «حکیم نیازی».

او راست:

نیست در چشم من بی‌سر و پا خواب چرا رود از چشمهٔ چشمم همه شب آب چرا
بجز از عشق مرا نیست گناه دگری به غم و غصه قرینم به همه باب چرا
می‌زند صدمه مرا حالت هشیاری من ندهد ساقی سرمست می ناب چرا
شادمان آمده اعدا همه در مجلس عیش می‌خورم غصه که محرومی احباب چرا
ماه من گشته همه روشنی بزم رقیب بی‌نصیبم من بیچاره ز مهتاب چرا
از گل عارض او بستر من خار ستم مدعی تکیه کند بر خز و سنجاب چرا

من که در خلوت او راه ندارم همه عمر | بشنوم این همه بدگوش بوّاب چرا
یارب از چیست مرا پیر وجوان طعنه زنند | طعنهٔ شیخ رضایم سخن شاب چرا
عمر عشاق (نیازی) به ملامت گذرد | پیشه کن صبر اگر نیست تو را تاب چرا

نیاکی

سید نعمة الله نیاکی

فاضل ادیب شاعر، گویا از شاعران سدهٔ سیزدهم.

او راست:

این اشك عزا کز جگر سوزان است | این گوهر تر که رشته‌اش مژگان است
هر چند بهشت است بهایش اما | چون بهر حسین است عجب ارزان است

و نیز گوید:

گفتی که علی غالب هر غالب بود | پس حق ورا چون دگری غاصب بود
از مهلت فرعون برو پندی گیر | حق خود نه از کم ابن ابی طالب بود

نیّر

شیخ علی اصغر فرزند علی اکبر بروجردی

در سال ۱۲۳۱ زاده شد و در نجف اشرف علم بیندوخت، کتابهای فراوانی در دانشهای دینی پرداخت، در شعر «نیر» و در بعضی منظومه‌هایش «اصغر» تخلص داشت، نزدیك ۱۳۰۰ درگذشت.

نیشابوری

علی فرزند عبد العظیم نیشابوری

ادیب فاضل، در سالهای ۱۲۵۳ ـ ۱۲۵۸ مجموعه‌ای از چند دیوان بخط خود نوشت و در آن بعضی اشعارش را آورد.

واعظ

شیخ عبد الکریم فرزند محمد علی تربتی خراسانی

اصلاً از تربت حیدری وگاهی در مشهد مقدس برای تحصیل اقامت نمود و در طهران وری ساکن و به وعظ و ارشاد اشتغال داشت، ملقب به «قاضی» و در شعر «واعظ» تخلصش بود، منظومهٔ «نان و سرکه» را به سال ۱۲۴۵ سرود و در این سال عمرش به شصت رسیده بود.

واعظ

آمیر عز الدین یوسف فرزند محمد واعظ یزدی

از دانشمندان اواخر سدهٔ دهم، ظاهراً در کربلا اقامت گزید و به وعظ وارشاد اشتغال داشت، ادیب نیکو نگارش در فارسی و عربی، کتاب «مشهد السبطین» را نگارش داده است.

او راست:

الهی به خاصان درگاه تو	که راهی نپویند جز راه تو
به آنانکه مست الست تواند	بهرجا که هستند مست تواند
به آنانکه شبها بسوز وگداز	بسوی تو دارند روی نیاز
بگو شه نشینان پرهیزگار	که بر مرکب طاعتند استوار
به پیران وامانده از کار وبار	فتاده بخاك مذلت فکار
به آن نوجوانان طاعت پذیر	که گیرند ازمرحمت دست پیر
به اشك یتیمان بی‌پا و سر	که نبود کسی را از ایشان خبر
که عصیان ما را ز انعام عام	ببخشی به آل محمد تمام

واله

سید محمد فرزند محمد باقر موسوی

از شاعران سدهٔ دوازدهم با تخلص «واله»، «دستور نظم» را به سال ۱۱۴۰ در یك

مقدمه و سه باب و یك خاتمه پرداخته است.

واهب

محمد هادی فرزند محمد سعید شیرازی

گویا اصلاً از ری و در شیراز سکونت داشت، در نجوم و تقویم ماهر بود، ادیب شاعر با تخلص «واهب»، کتاب «اشراق الأنوار» از اوست.

وصالی

محمد رضا وصالی مازندرانی

در دارالفنون طهران پزشکی بیاموخت، ادیب شاعر گویا «وصالی» تخلص وی بود، لقب «حافظ الصحه» بدو داده شد و در سفارت ایران در ترکیه به کار پزشکی پرداخت، از شاعران أوایل سدهٔ چهاردهم می‌باشد.

این رباعی از اوست:

ما شب گله از پر طاوسی تو کردیم　　خورشید و مه از پرتو فانوسی تو کردیم

از کعبه و بتخانه و در دیر و کلیسا　　تکمیل زیارات بپابوسی تو کردیم

وفا

ابوالقاسم فرزند علی اشرف شیرازی

جامع کمالات و فضایل، خط زیبا و نگارشی نیکو داشت، علوم ادبی را تدریس می‌کرد وگروهی از فضلا در محضر درسش تربیت یافته‌اند، دارای اشعاری بلند به فارسی و عربی با تخلص «وفا» می‌باشد.

از نگارشهای وی رساله‌ای در معما بنام «سبحه معما» و رساله‌ای در عروض می‌باشد که اولی را به سال ۱۲۵۲ و دومی را به سال ۱۲۵۵ ساخته است.

وفا

حاجي حسینعلی فرزند علی اصغر مازندرانی

از خاندانی که به تجارت و زراعت اشتغال داشتند برخواسته، و خود به عمل دیوانی در طهران چندی پرداخت وگاهی در هند روزگار می‌گذراند و با بزرگان آن دیار حشر و نشر داشت. با اهل فضل و دانش معاشرت نمود تا، بنا بگفته‌اش، فی الجمله روشنی در دیده وصفائی در دل و تزکیه‌ای در نفس بهمرسانید.

در نگارش استاد و دارای قصاید و غزلیات واشعاری پراکنده در هجویات و تواریخ و مراثی می‌باشد، نمونهٔ اشعار وی را با کتاب «وصایای وفا» که به سال ۱۲۹۶ برای فرزندش «محمد» پرداخته، در نسخه‌ای دیدم.

در غزلی گوید:

گل رفت و عندلیب لب از گفتگو به بست
لب از حدیث عاشقی و رنگ و بو به بست
یکصد هزار رشته محکم بهای دل
آن سرو ناز من ز یکی تار مو به بست
بیداد خصم و لشکر غم هجر دوستان
از شش جهت رسید و ره از چار سو به بست
وی ماه من ز چهره خود پرده برفکند
خورشید سرفکند وخجل گشت ورو به بست
افغان و نالهٔ دل و آه جگر چنان
بگرفته کار تنگ که ره در گلو به بست
سروی کنار او بنشانند هر که او
از دیده تا بدامن خود یکدوجو به بست
شاید نظاره‌ای ز سر مهر بر (وفا)
زیرا که دل ز خلق گسست وبر او به بست

این رباعی‌ها از اوست:

گر زشت فعالم من وگر گبر ویهود   تو خوب خصالی وتو را عادت جود
گر عفو و وگر غضب کنی دانم فاش   کز خوب بجز خوب نیاید بوجود

* * *

گر ذره‌ای از مهر علی در دل توست   خورشید فلك چراغی ازمحفل توست
رو شاد نشین که شاه گشتی بدو کون   خوش باش که فردوس برین منزل توست

* * *

تنگ است بسی بسینه‌ام راه نفس   از بس کـه بـراه حق نمی‌بینم کس
پر گشته جهان سراسر از ظلم ونفاق   ای پادشه عصر بفریاد برس

* * *

به گیتی دمی آب بی‌رنج نیست   جز اندر دم اژدها گنج نیست
سخن‌های سنجیده دارم بسی   چه سازم که یك تن سخن‌سنج نیست

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وفائی

محمد هادی کاشانی

از شاعران نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم با تخلص «وفائی»، متتبع در دواوین شاعران وکتابهای ادب فارسی، «قرابادین شفائی» را به خط خود در سال ۱۲۵۲ نوشته وگویا به طب وپزشکی اشتغال داشت.

هنگام درگذشت فتحعلی شاه قاجار بدیهتاً گفته:

چو فتحعلی شاه فیروز بخت   فرو هشت تاج و رها کرد تخت
به مخروبهٔ قم بتربت درش   نهادند خشتی بزیر سرش
زن وگنج وفرزند وملکت گذاشت   نه شامش مهیا ز مطبخ نه چاشت
چو بشنید این عارفی در نهفت   ببین تا چسان سُخته و پُخته گفت

چو بندی دل اندر سرای سپنج	نگر تا چه بردند از تاج و گنج
مخور بهر اسباب دنیا غمی	که هر یك پشیزی نیرزد همی
کف خاکی از تربت خسروی	شنیدا که می‌گفت با رهروی
الا ای که بر خاك پا می‌نهی	سبکتر که بر فرق ما می‌نهی
نظامی کز او نظم دارد نظام	چنین داد داد سخن در کلام
مقیمی نبینی در این باغ کس	تماشا کند کر کسی یك نفس
در او هر دمی نو بری می‌رسد	یکی می‌رود دیگری می‌رسد
زسعدی شنو کان چو نیکو سرود	که بر تربتش صد هزاران درود
بَرِ مرد هشیار دنیا خس است	که هر مدتی جای دیگر کس است
فریدون که بر عالمی حکم داشت	در آن گه که می‌رفت عالم گذاشت

(وفائی) بدنیا تعلق مگیر
که نا پایدار است و نا دل‌پذیر

هجران

محمد تقی فرزند محمد معروف به عراقی

شاعر ادیب، از شاعران سدهٔ سیزدهم، گویا از اهالی تارم بود.

در سال ۱۲۴۳ جُنگی ادبی شعری فراهم آورده و تاریخ پایان یافتن آن را چنین گفته است:

ختم الله بختم بالتوفیق	کانتها گشت این کتاب انیق
گلشنی گشت همچو خلد برین	هر نقط اندرو گلی رنگین
غزلش جمله چون غزال ختن	که نیاراست وصف آن گفتن
شِعرش از شَعر طرهٔ جانان	بسته با نافهٔ ختن پیمان
بیت او چون بیوت دار نعیم	اهل معنی در او بگشته مقیم

حرف او اهل عشق را رهبر | گشته بر چشمهٔ حیات خضر
صفحه‌اش همچو ساعد سیمین | مشك پاشیده بر گل نسرین
در لطافت شده رباعی او | چار جوی جنان روان هر سو
الغرض جُنگکی لطیف وظریف | که زبان قاصر است از تعریف
پس بتکلیف قبله گاه عظام | گشت تحریر این سه ماه تمام
بهر تاریخ این خجسته کتاب | سوی پیر خود شدم بشتاب
تا که تاریخ او بیان سازد | بهر اتمام او مکان سازد
بعد فکرت چه دُر معنی سفت | سر برون زه زجیب فکرت گفت

از هزار ودویست وچهل وسه
ختم این گلستان قرارش به

هدایت

شیخ هدایة الله هدایت مهدوی فراهانی

از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم، مردی متدین وشوخ طبع واهل طیبت بود، با علم منطق وحکمت وفلسفه مخالف، اشعارش دینی در فضایل ومناقب اهل بیت علیهم السلام وپیرامون صفات اخلاقی می‌باشد، دیوانش را به سال ۱۳۰۱ نوشته است.

هزارجریبی

میرزا ابوالقاسم فرزند ابوالحسن هزارجریبی مازندرانی

دانشمندی است ادیب، از دانشمندان اواخر سدهٔ سیزدهم واوایل سدهٔ چهاردهم، دو قصیدهٔ معروف برده بوصیری وعینیه حمیری را شرح کرده وخود به عربی وفارسی شعر می‌گفت.

قصیدهٔ عینیه‌ای در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام سروده وآنرا به فارسی منظوم ترجمه

کرده است، این دو بیت از آغاز ترجمه می‌باشد:

جوانی رفت وما غافل نباشد بازگشت او را / مثالی بود کاندر شب بخواب آید خیال او را
به مثل برق چابك رخ نمود وبرقعش انداخت / بمثل ابرها در فرقتش با چشم خون پالا

همدانی

شیخ حسین فرزند محمد حسن کرمانشاهی همدانی

برای دانش اندوزی به حوزه‌های مختلف رفت، چندی در اصفهان به تحصیل اشتغال داشت وفنون گوناگون را تکمیل کرد، در دانشها تبحر داشت واز فلسفه نکوهش می‌نمود، بیش از صد کتاب در علوم دینی وادبی وتاریخی نگارش داد. در سال ۱۳۲۴ در اصفهان درگذشت.

در احوال خود گوید:

مــرگ مــرا روبــروی نشسته / می‌نتوانم سخن کنم کم وافزون
مــدت ســی سال کنجکاوی کردم / قول ارسطو وفکرهای فلاطون
مشکل من حل نکرد با همه کوشش / بر سخن من گواست ایزد بی‌چون
من که چنینم قیاس کن دگران را / وانکه ندارند بجز شواهد مطعون
عیسویان آگهند اگر که از این رمز / از پی گفت وشنود حاضرم اکنون
جــز سـخنان خـدا وگفت پیمبر / باقی دیگر فسانه دیدم وافسون
این نه قیاسی است ناپسنده ومطعون / این نه دلیلی است نارسنده ومظنون
کیـست‌بداندسپهر پرشده‌خود چیـست / یا ز چه او گشته است علت گردون

باغ چرا در بهار خرم وسبز است
یار فسرده ز چیست در مه کانون

یزدی

شیخ عبد الخالق فرزند عبد الرحیم یزدی

اصلاً قزوینی وگاهی در یزد سکونت داشت وسالهای آخر عمر در مشهد مقدس اقامت گزید، از شاگردان شیخ احمد احسائی وبه سال ۱۲۶۸ درگذشت، دارای مؤلفاتی بود چون «اصول دین» و«انفسنا» و«فضل علم» و«معین الطلاب» و«تعریف تحصیل العلم» وجز اینها.

از اوست:

شرح این بنیان واین بیت الشرف	با لسان الغیب گردد منکشف
من عیان سازم بسی اسرار آن	گر بیابم گوش قدس از هر طرف

یزدی

سید عبد الرحیم فرزند ابراهیم حسینی یزدی

عالمی است پیرو آزمونهای شیخ احمد احسائی ومخالف حاج کریم خان کرمانی، از شاعران اوایل سدهٔ چهاردهم، دارای نگارشهائی چند می‌باشد چون «کاشف الرموز» و«خان کرمانی».

خطاب به ولی عصر «ع» گوید:

ای امیر منتظر ای دست حق	ای ز تو ایجاد بعد ما سبق
وی ز تو این سقف گردون را مدار	از وجودت فرش خاکی را قرار
ذوالفقار خود براور از نیام	نیست گردان از جهان مشتی لئام
تا که این نو افسران بی‌سر شوند	بار دیگر بر خر خودشان جهند
عالمی از لوث ایشان پاک کن	پاک از این ناپاکیان این خاک کن
دین پاکت را برأی آغشته‌اند	رأی خود بگرفته دین را هشته‌اند
هر یکی شرعی جدا دینی جدا	برفشان یک آستین بهر خدا

هرچه محرومند از آن باشد حرام		هر چه دست آید حلال لا کلام
همچو گرگی کوفتد اندر رمه		در میان شیعیان تو همه
رخنه کرده جمله اندر خان ما		الامان زین نابکاران الامان
جلوه ده آخر رخ چون آفتاب
تا که خفاشان شوند اندر حجاب

یزدی

رفیع الدین محمد خادم یزدی

از شاعران سدهٔ یازدهم، در ساخت تاریخ استاد بود، گویا از خادمان روضهٔ رضوی و در مشهد مقدس سکونت داشت.

تاریخ جلوس شاه صفی دوم صفوی را چنین به نظم کشیده:

ای شهنشاه جهان وی زیب تخت خسروی		پادشاه صورت و مالك رقاب معنوی
نام وتاریخ جلوست خواستم گفتا خرد		پادشاه کامران سلطان صفی موسوی
(۱۰۷۷)

و تاریخ تولیت میرزا شاه تقی محمد فرزند میرزا باقر رضوی را چنین سروده:

شکر کز فیض فضل سبحانی		صاحب رتبهٔ جلی آمد
خلف مرتضی وکیل رضا		نایب شاه دین صفی آمد
صاحب رتبهٔ رفیع منیع		میرزای جهان تقی آمد
بهر تاریخ این موقع شریف		مصرعی خواستم جلی آمد
سر دشمن فتاد چون گفتی		متولی متقی آمد[۱]

---

۱. سال (۱۰۷۷) پس از حذف عدد حرف دال از سر «دشمن».

یوسف

یوسف فرزند محمد قاضی

از شاعران سدهٔ سیزدهم، از قزوین بوده یا در آن شهر اقامت داشته است، در علم حدیث متبحر و دارای نگارشی نیکو و شعری استوار بود، گویا در شعر به نامش «یوسف» تخلص می‌نمود، «تحفة الأحادیث» و «ترجمه تحفة الأحادیث» از اوست.

در قصیده‌ای گوید:

به پستی و بلندی گر بگردم — نه بینم جز غبار و گردت ای‌دوست
بگلزار و گلستان گر شوم من — نمی‌بویم بغیر بویت ای دوست
بدشت و کوه و صحرا پا گذارم — نه بینم جز نشان پایت ای دوست
به آبادی گذر افتد مرا راه — نه بینم هرکه بینم جز تو ای دوست
زبان گر بر همه ذکرها گشایم — همه لغو است بغیرذکرت ای دوست
هر آواز خوشی گوشم بیاید — نیاید گوش من جز صوتت ای دوست
شعاع آفتاب و ماه بینم — همه ذره به پیش نورت ای دوست
بیا تا دست و پایت من ببوسم — بگردم من بلاگردانت ای دوست
بخواهم عرض حاجاتم بگویم — بدارم روی خود بر رویت ای‌دوست

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نام شاعران

آثم. نامش معلوم نیست ۲۵
آقا بابا اصفهانی، ثابت ۵۹
ابراهیم امینی ۳۷
ابراهیم حسینی، کدخدا ۱۸۵
ابراهیم، میرزا ۲۵
ابراهیم بن زین العابدین شیرازی ۱۳۵
ابراهیم بن محمدحسین اولیاء سمیع شیرازی، صفا ۱۴۵
ابراهیم بن یعقوب موسوی سیوچانی ۱۲۲
ابوالبقاء تفریشی ۵۶
ابوتراب بن ابوالقاسم حسینی نطنزی ۲۲۶
ابوالحسن بن محمدکاظم جاجرمی ۶۲
ابوطالب حسینی ۷۲
ابوطالب بن محمد بیك تبریزی اصفهانی ۳۱
ابوطالب بن محمد علوی شیرازی ۱۳۶
ابوالقاسم خواجوئی ۸۷
ابوالقاسم بن ابی حامد انصاری کازرونی ۱۸۳
ابوالقاسم بن ابوالحسن هزارجریبی مازندرانی ۲۳۷
ابوالقاسم بن عبدالحمید تفریشی، شائق ۱۲۲
ابوالقاسم بن علی اشرف شیرازی، وفا ۲۳۳
ابوالقاسم بن علی نقی طباطبائی بروجردی ۴۳
ابوالقاسم بن محمد، جناب ۶۶
ابوالقاسم بن محمدحسین خوانساری، داعی ۹۰

ابوالقاسم بن محمد مهدی موسوی خلخالی ۸۱
ابوالقاسم بن نظام الدین کاشانی، رضوان ۱۰۴
ابوالمجد بن محمود طباطبائی بروجردی ۴۳
ابوهاشم بن مفید شیرازی ۱۳۶
احمد تبریزی ۵۴
احمد سجادی قمی ۱۱۱
احمد عاملی ۱۶۲
احمد لاهیجی، بدر ۴۲
احمد بن عبدالرضا مهذب الدین بصری، مهذب ۲۱۶
احمد بن عبدالکریم نوری طهرانی، ظریف ۱۵۳
احمد بن محمد رضا زنجانی، شوریده ۱۳۰
اسدالله بن عبدالغفار اشرفی مازندرانی، نادر ۲۱۸
اسدالله بن محمدرفیع نیاکی لاریجانی ۱۹۵
أسدالله بن مهدی کاشانی، شعری ۱۲۷
اسماعیل خاوری ۷۷
اسماعیل دردی اصفهانی ۹۲
اسماعیل همدانی، مخزن ۲۰۳
اسماعیل بن ابوتراب یزدی لاهیجانی، سید ۱۲۰
اسماعیل بن محمدکریم تبریزی، ابوالفضل ۵۴
اسماعیل بن محمد کرمانشاهی، شهسواری ۱۳۱
اسماعیل بن محمد تقی دبیر ۹۰
اشرف علی، اشرف ۳۰
اشرف بن محمدعلی مشهدی، اشرف ۲۹
اظهر رانکوهی املشی ۳۴
الله قلی بن شاه میرزا سلماسی، محزون ۲۰۲
بهبود علی بن ابوالحسن رازی ۹۸
بیضا. نامش یافت نشد ۵۰
تقی دلسوز ۹۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تقی علی آبادی ۱۶۵
تقی قزوینی ۱۷۸
تقی کرمانی ۱۸۷
تقی بن محمد ساوجبلاغی، دبیر اعلم ۱۶۶
توکل بن ولی ملایری، حامد، توکل ۵۶
جعفر سبوئی رودباری، جعفر ٦٤
جعفر همدانی، ریاض ۱۰۸
جلال الدین بن غیاث الدین حسینی افجه‌ای ۳۵
حافظ عزلتی ۱۶۳
حبیب الله بن زین العابدین زیوانی قمی ۱۱۰
حسام الدین دولت آبادی ۹۵
حسام الدین بن یحیی لاهیجی ۱۹۶
حسن اصفهانی، صدر الافاضل، تسلیم ۵۶
حسن حسینی آملی، نظام الدین ۷۰
حسن حسینی ساوجی، محنت ۲۰۳
حسن قاری سبزواری ۷۰
حسن بن سلیمان تونی، سلیمی ۱۱۸
حسن بن علی طهرانی، خفائی ۸۱
حسن بن محمد حسنی طباطبائی، نیاز ۲۲۹
حسن بن محمد حسن کرمانشاهی همدانی ۲۳۸
حسنعلی بن جعفر علی بیات ٤۷
حسنعلی بن محمد قمی طهرانی ۱۸۱
حسن علی بن یعقوب انجدانی سلطان آبادی ۳۷
حسین اصفهانی ۳۱
حسین تبریزی، بیدار ٤۸
حسین قزوینی تبریزی کربلائی ۱۸٦
حسین کرمانی، خاکی ۷٦
حسین بن اسماعیل طبسی اصفهانی، عارفچه ۱۵٦

حسين بن حسين قاري اصفهاني، جلال الدين ٧١
حسين بن رضا موسوي كرد محله‌اي ٢١٣
حسين بن عبدالعلي كرماني، عاصي ١٥٩
حسين بن لطف الله موسوي جهرمي ٦٧
حسين بن محمد رضوي سبزواري، قدري ١٧٧
حسين بن محمد سمناني ١١٩
حسين بن محمد حسين أرده شيره قمي، مفلس ٢١١
حسين بن محمد علي انصاري أصفهاني، ثمر ٦١
حسينعلي بن علي اصغر مازندراني، وفا ٢٣٤
حسينعلي بن محمد ٧١
حيدر كاشاني ١٨٤
حيدر علي بن حسين طهراني، مجد الأدباء، ثريا ٦٠
حيدر قلي بن محمد خان سردار كابلي، جاويد ٦٣
خان بابا بن خان محمد نائب اسدآبادي، ذره ٩٦
خبازان خوئي ٧٨
خسرو ٨٠
داود بن محمد مخدوم تفريشي، عارف ١٥٤
درويش خليل اصفهاني، خليلي ٨٥
رجبعلي بن عباس علي، شكيب ١٢٩
رضا فروغ ١٧٢
رضا بن حسين عطار مشهدي، سيد ١٢٠
رضاقلي بن موسى خان خوئي، ساقي ١١٠
روح الله بن محمد همداني، روحي ١٠٧
زكي بن عبدالباقي حسيني خلخالي ٨١
زلفعلي بن محمدكريم اغوزلوئي زنجاني، خادم ٧٥
زيب العلماء بن حسام حسامي ٧٠
زيرك حسين نقوي لكهنوي، رضي ١٠٥
زين العابدين بن آقا ميرزا اصفهاني، دلال ٩٤

زین العابدین بن حسین صفوی گنجوی، سیاح ۱۲۰
زین العابدین بن محمد ایروانی، محزون ۲۰۲
زین العابدین بن محمد یوسف لاریجانی مازندرانی ۱۹۶
سلطان محمد بیارجمندی ۴۷
سمیع طبیب، طالع ۱۴۹
شکرالله بن لطف الله قاجار، مجنون ۲۰۰
شهیدی، نامش معلوم نیست ۱۳۲
صادق العلوی الحسینی، صادق ۱۴۱
صادق کرمانی، ناطق ۲۱۸
صادق مکتب دار، ابوعلی همدانی، مقری ۲۱۲
صادق بن علی حسینی کاشانی ۱۸۴
صالح بن محمد قائنی هروی ۱۷۴
صالح بن محمد تقی جرجانی مازندرانی ۱۹۹
صدر الشعرا ۱۴۴
ضیاء الدین بن محمد باقر بیرجندی، ضیا ۱۴۷
ضیاء الدین بن محمد نبی تویسرکانی ۵۸
طالب بن محمد طالب مازندرانی، طالب ۱۴۸
طاهر بن حسن خادم بسطامی ۴۵
عاتب، نامش معلوم نیست ۱۵۳
عاشور استرابادی ۲۸
عبدالجواد اصفهانی، لقمانی ۱۹۷
عبدالجواد بن عبدالرحیم باغبادرانی اصفهانی ۴۰
عبدالحسین بن عبدالله بسطامی ۴۴
عبدالحسین بن علی طهرانی شیخ العراقین ۱۳۴
عبدالحسین بن علی جان سیفی کابلی ۱۲۱
عبدالحسین بن عیسی رشتی، سحاب ۱۱۳
عبدالحسین بن محمد قرمنی، غمناک ۱۶۹
عبدالخالق بن عبدالرحیم یزدی ۲۳۹

عبدالرحیم سحری، محمد ۱۱۴
عبدالرحیم شیروانی، حزین ۶۸
عبدالرحیم بن ابراهیم حسینی یزدی ۲۳۹
عبدالرحیم بن کرم علی پاچناری اصفهانی ۵۱
عبدالرحیم بن نعمت موسوی قزوینی ۱۷۸
عبدالرزاق بن عبدالنبی شریف کرمانی ۱۸۸
عبدالرزاق بن علی اصغر قمی، خائف ۷۵
عبدالسلام بن علی اکبر تربتی، شهاب ۱۳۰
عبدالصمد بن عبدالباقی کشمیری ۱۹۰
عبدالغفار تویسرکانی ۵۸
عبدالغنی بن ابی طالب کشمیری ۱۹۱
عبدالقادر بسطامی اصفهانی، محزون ۲۰۳
عبدالکریم بیرجندی، فایض ۱۷۱
عبدالکریم قاری ۱۷۴
عبدالکریم قمی، کوثر ۱۹۳
عبدالکریم لاری ۱۹۵
عبدالکریم بن محمدتقی گرگانی مازندرانی، معتدی ۲۱۰
عبدالکریم بن محمدعلی تربتی، واعظ ۲۳۲
عبدالکریم بن محمود روحی، سرمست ۱۱۶
عبدالله رضوی جائسی هندی ۶۱
عبدالله قمصری ۱۸۰
عبدالله بن ابوتراب طباطبائی، ضیا ۱۴۷
عبدالله بن عبدالجبار سمرقندی ۱۱۹
عبدالله بن علی اشرف فخر العلماء شیرازی، مدرس ۲۰۴
عبدالله بن مهدی بافقی، کتابخوان ۴۰
عبدالله بن نوروزعلی بروجردی ۴۴
عبداللطیف کازرونی ۱۸۳
عبدالمؤمن بن ابومحمد بسطامی ۴۵

عبدالمطلب بن حسن بن محمد اصفهانی ۳۲
عبدالواسع بن محمد هادی قاری، شائق ۱۲۳
عبدالوهاب بن عبدالرحمن دیلی شیرازی ۹۱
عقیل ۱۶٤
علی صوفی اصفهانی، صوفی ۱٤٦
علی مهری، عرب ۱٦۲
علی بن ابی القاسم مجدالدین تراقی، مجد ۱۹۹
علی بن رضی الدین دزفولی، کمالی ۱۹۲
علی بن زین العابدین اصفهانی، عابد ۱۵۳
علی بن عبدالعظیم نیشابوری ۲۳۱
علی بن عبدالله حائری، حقیقی ۷۳
علی بن عبدالله نهاوندی ۲۲۹
علی بن محمد رشتی گیلانی ۱۰۱
علی بن محمد نیریزی شیرازی، دعاء ۹٤
علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرابادی، خوشدل ۸۸
علی بن محمد سلیم مازندرانی، سلیم ۱۱۸
علی بن محمد صالح خاتون آبادی، مدرس ۲۰۵
علی بن محمد علی میبدی یزدی، عاشق ۱۵۸
علی بن مرتضی حبیب دزفولی ۹۳
علی اصغر منشی باشی سلماسی، مفخر ۲۱۱
علی اصغر بن علی اکبر بروجردی، نیّر ۲۳۱
علی اکبر حزین، منزوی ۲۱۳
علی اکبر حکیم افتخاری سبزواری، افتخاری ۳۵
علی اکبر ناکام ۲۲۱
علی اکبر بن ابراهیم قراچه داغی، دیوانه ۹٦
علی اکبر بن احمد یزدی مصلائی، راغب الشعراء ۹۹
علی اکبر بن عبدالحسین بحر العلوم، مشفق ۲۰۷
علی اکبر بن غلامعلی مروج الاسلام خراسانی، شفیق ۱۲۹

علی رضا کلارستانی ۱۹۱
علی محمد انجدانی ۳۷
علی محمد لواسانی کرمانی ۱۸۸
علی محمد بن محمدعلی اژه‌ای اصفهانی، شریفی ۱۲۷
علینقی بن رمضانعلی ۱۶۶
غلامحسین بن محمدصادق قریشی، جوهر ۹۷
غلام رضا روحانی ۱۰۷
غلامعلی بن محمد هروی حائری، صفا ۱۴۵
غیاث‌الدین کرمانی، ابواسحاق ۱۸۸
فتاح بن نظام‌الدین اردبیلی، کوثر ۱۹۴
فتح بن محمد رضا شریف خوئی ۸۹
فتح‌الله بن محمدرضا مرعشی شوشتری ۲۰۶
فضل‌الله فاضل ۱۶۹
قاری گیلانی کاشانی ۱۹۴
قاسم سامنی ملایری، قاسم ۱۷۵
قاسم‌علی قائنی ۱۷۴
قربانعلی قزوینی، بیدل ۴۸
کاظم تفریشی، کریم ۱۸۹
کاظم بن طالب تفریشی، بها ۴۶
لطف‌علی فانی ۱۷۱
لطف‌الله بن محمد معصوم ۱۹۷
لطفی شیرازی ۱۹۸
مجدالدین مجدی ۲۰۰
محبعلی بن ناصرالدین سرایانی ۱۱۵
محسن اشرف‌زاده مدرس، اشرف ۳۰
محسن بن مؤمن مؤمنی قزوینی، عاصی ۱۶۰
محسن بن محمد رفیع گیلانی اصفهانی، عاصی ۱۶۰
محمد حائری طهرانی ۱۵۲

محمد خان بیرجندی، تائب ۵۳
محمد رازی طهرانی ۱۵۲
محمد رفیع الدین خادم یزدی ۲۴۰
محمد طبیب اصفهانی، طبیب ۱۵۱
محمد غفاری ۱۶۸
محمد مجاهد دیمی، پوینده ۵۱
محمد موسوی ۲۱۴
محمد بن ابوتراب مرودشتی شیرازی، جلال ۶۵
محمد بن ابوطالب صفوی شیرازی، قطب ۱۷۹
محمد بن ابوطالب موسوی استرابادی، حزینی ۶۹
محمد بن اسدالله لك سلماسی، پیرایه ۵۲
محمد بن حسین بنابجوئی مهرابادی ۴۶
محمد بن زین العابدین قمی تفریشی ۵۶
محمد بن سعید موسوی گلپایگانی، طایر ۱۵۰
محمد بن عبدالحسین رشتی ۱۰۲
محمد بن عبدالحسین قزوینی، خاك ۷۶
محمد بن عبدالرحیم دماوندی، معین ۲۱۰
محمد بن عبدالغفور خوئی تبریزی، حکیم قبلی ۷۴
محمد بن عبدالنبی اخباری نیشابوری، سیل ۱۲۱
محمد بن علی سلماسی، قاصد ۱۷۶
محمد بن علی مقری کاشانی ۱۸۴
محمد بن علی نیشابوری خراسانی، شائق ۱۲۴
محمد بن محمدباقر طباطبائی یزدی، طالب الحق ۱۴۸
محمد بن محمدباقر موسوی، واله ۲۳۲
محمد بن محمدتقی ارباب قمی، مفجع ۲۱۱
محمد بن محمدصالح روح افزائی دماوندی، عبرت ۱۶۲
محمد بن محمدعلی حسینی، زمزم ۱۰۸
محمدابراهیم شربتدار ۱۲۶

محمدابراهيم بن احمد محلاتی، خلوتی ۸٤
محمدابراهيم بن درويش محمد کازرونی شيرازی ۱۳٦
محمدابراهيم بن علی اکبر حاج شريفی خوانساری، اديب ۲٦
محمدابراهيم بن محمدعلی سمنانی ۱۲۰
محمداسماعيل بن محمدهادی کزازی، فدائی ۱۷۲
محمداشرف بن عبدالحسيب علوی عاملی ۱٦۵
محمدامين، امين ۳٦
محمدامين بن محمدهاشم نصرآبادی اصفهانی ۲۲٤
محمدباقر بن عبدالملك لاهيجانی، باقر ٤۱
محمدباقر بن محمدتقی رضوی اصفهانی قمی ۱۸۱
محمدباقر بن محمدحسن البيرجندی القائنی، صافی ۱٤۲
محمدتقی موفق ۲۱٤
محمدتقی بن ابوالحسن حسينی ۷۲
محمدتقی بن محمد عراقی، هجران ۲۳٦
محمدتقی بن محمدحسن رضوی ۱۰٤
محمدتقی بن محمدحسن شيرازی ۱۳۷
محمدتقی بن محمدرضا، شاه تقی ۱۲٤
محمدجعفر بن محمدطاهر کرمانی خراسانی اصفهانی ۸۰
محمدجواد بن عباس گلپايگانی، صافی ۱٤۲
محمدجواد بن عبدالمجيد پوده‌ای نجفی، شيخنا ۱۳٤
محمدحسن خراسانی، مسعودی ۲۰۷
محمدحسن علوی رضوی ۱۰۵
محمدحسن بن ابراهيم زارع عمروآبادی، شاهد ۱۲۵
محمدحسن بن علی محمد بيهودی قائنی، فنائی ۱۷۳
محمدحسن بن محمدرحيم خوئی تبريزی، جعفری ٦٤
محمدحسن بن محمدرحيم لنجانی اصفهانی ۱۹۸
محمدحسن بن محمدعلی جابری انصاری ٦۲
محمدحسين اديب آزاد، اديب ۲۷

محمد حسین اصفهانی، خیالی ۸۸
محمد حسین أصفهانی، فدا ۱۷۲
محمد حسین تدریسی ۵۵
محمد حسین فارسی، سری ۱۱۶
محمد حسین حسینی نطنزی ۲۲۶
محمد حسین بن ابراهیم حائری، فخر المتکلمین ۶۸
محمد حسین بن ابراهیم فارسی شیرازی ۱۶۹
محمد حسین بن علی میرجهانی، حیران ۷۳
محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی، طوبی ۵۱
محمد حسین بن محمد حسن همدانی، اقبال ۳۵
محمد حسین بن محمد شفیع، اختر ۲۶
محمد حسین بن محمد صادق حسینی اصفهانی ۳۳
محمد حسین بن محمد علی لاری، طایر ۱۵۰
محمد خلیل بن حسنعلی مهندس ۲۱۷
محمد رحیم حسینی ۷۳
محمد رحیم لنجانی اصفهانی، رحیم ۱۰۰
محمد رحیم بن کریم خان کرمانی ۱۸۹
محمد رحیم بن محمد مؤمن استرابادی، عقیلی ۱۶۴
محمد رضا مازندرانی، وصالی ۲۳۳
محمد رضا بن ضیاء الدین شیرازی ۱۳۹
محمد رضا بن کمال الدین حسینی استرابادی ۲۹
محمد رضا بن محمد علی میبدی، نیازی ۲۳۰
محمد رفیع بن علی رضا نوری ۲۲۸
محمد رفیع بن محمد شفیع قزوینی ۱۷۹
محمد زکی درودی مشهدی ۹۲
محمد زمان بن کلب علی تبریزی ۵۴
محمد زمان بن کلب علی جلایر خراسانی، ساقی ۱۱۱
محمد شفیع بن محمدقزوینی، قانع ۱۷۶

محمد صادق خان، نوائی ۲۲۸
محمد صادق ناطق ۲۲۰
محمد صادق بن علی شریف خراسانی کرمانی، اطوار ۳۳
محمد صادق بن غلام‌رضا اوحدی زهانی ۳۸
محمد صادق بن محمدحسین شیرازی ۱۴۰
محمد صالح رضوی ۱۰۵
محمد صالح یزدگردی بروجردی، مداح ۲۰۴
محمد علی تنکابنی، قانع ۱۷۷
محمد علی خورشاهی، راجی ۹۷
محمد علی کمالی ۱۹۳
محمد علی واعظ کرمانشاهی ۱۸۶
محمد علی بن اسدالله انزلجی، شریعتمدار مازندرانی ۱۲۶
محمد علی بن حسن بیرجندی، صفا ۱۴۶
محمد علی بن محمدحسین سبزواری، نظام ۲۲۷
محمد علی بن محمدحسین طبسی اصفهانی، عارفچه ۱۵۷
محمد علی بن محمد رشید قمی ۱۸۲
محمد علی بن محمدمقیم لاریجانی، مرکب ۲۰۷
محمد قاسم بن شجاع‌الدین نجفی، قاسم ۱۷۵
محمد کاظم رحمت، رحمت ۱۰۰
محمد کاظم بن زین‌العابدین همدانی، نصرت ۲۲۵
محمد مؤمن نصرابادی ۲۲۵
محمد محسن قندهاری، رجائی ۱۰۰
محمد مفید بن محمدسعید لاهیجانی ۱۹۶
محمد مقیم تویسرکانی ۵۹
محمد مهدی بن باقر شریف معلم، بیدل ۴۹
محمد نقی بن احمد بروجردی، نقی ۲۲۷
محمد هادی کاشانی، وفائی ۲۳۵
محمد هادی نسیم ۲۲۴

محمد هادي بن ابوالحسن شريف نائيني ٢١٧
محمد هادي بن محمد سعيد شيرازي، واهب ٢٣٣
محمد هادي بن محمد صالح شيرازي ١٤٠
محمد هاشم صفوي اصفهاني، رستم الحكماء ١٠١
محمود موسوي، قدسي ١٧٧
محمود بن عبدالعظيم موسوي خوانساري ٨٧
محمود بن محمود بن علي گلستانه ١٩٤
مريخ قاجار ١٧٤
مصطفي خراساني سرابي سجادي ١١٥
مصطفي قلي بن حيدر قلي شاملو، محروق ٢٠١
مطهر بن عبدالله حسني، مطهر ٢٠٨
مظفرعلي بن عبدالرسول اصفهاني، مظهر ٢٠٩
معين الدين حسني ٧١
ملك سعيد بن محمد خلخالي ٨٤
موسي فرزند محمد تنكابني، پزشك ٥١
مهدي سعدي ١١٧
مهدي كاشاني، مرشد ٢٠٥
ناطق بن ملك كرماني، ناطق ٢٢٠
نجمي ايرواني ٢٢٢
نداف كاشي ٢٢٣
نصرالله زنجاني، شيخ الاسلام ١٣٤
نصير بن محمد معصوم مراغي، نصير ٢٢٥
نظرعلي بن ابوالحسن اسدي حبيبي، عاصي ١٦١
نعمة الله نياكي ٢٣١
ولي نوري، بكاء ٤٥
هاشم تبريزي، غمكده ١٦٨
هداية الله مهدوي فراهاني، هدايت ٢٣٧
يحيى بن علي محمد لاريجاني، بقائي ٤٥

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

یحیی بن محمدعلی ساروی مازندرانی، صبا ۱۴۴
یحیی بن مصطفی نوری تبریزی، مضطر ۲۰۸
یدالله قاضی دماوندی، جلال الدین ۹۵
یوسف صدیق ۱۴۵
یوسف بن خداداد افشار، رفعت ۱۰۶
یوسف بن محمد عزالدین یزدی، واعظ ۲۳۲
یوسف بن محمد قاضی، یوسف ۲۴۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Shāerān-e Fārsi Sarā

Sayyed Ahmad Hosayni Ashkavari

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
۱۲۱۰۱-۲۳۹۸

ISBN 964-8358-960-7
9 789648 358960 3 1   7 3